

بازگشت می‌کند. به گونه خلاصه، این هفت کلمه که «الله» را بالاترین و پرتوان‌ترین وجود جهان هستی و محمد را پیامبر پایانی او می‌داند، جوهر و پایه دین اسلام را بنیادریزی می‌کند و مسلمانان را از مراکش تا فیلیپین بهم پیوسته است.

مشکات المصابیح می‌نویسد، محمد بن عبدالله گفته است: «روزی (الله) به موسی گفت، اگر تو تمام کاینات هستی را در یک کپه ترازو قرار دهی و کلمات (لااله الاالله) را در کپه دیگر، کپه‌ای که در بردارنده کلمه‌های (لااله الاالله) است، بر کپه‌ای که تمام کاینات هستی را دربر گرفته، سنگینی خواهد کرد.»^۱

حدیث دیگری می‌گوید، روزی هنگامی که محمد بن عبدالله همراه گروهی از پیروانش از کنار درختی که شاخه‌هایش خشک شده بود، گذر می‌کرد، عصایش را به یکی از شاخه‌های آن درخت زد و به گونه ناگهانی، تمام برگهای خشک شاخه درخت به پایین فرو ریختند. سپس، محمد رو به پیروانش کرد و گفت، هنگامی که یک مسلمان مؤمن جمله (لااله الاالله) را بر زبان می‌آورد، به همانگونه که برگهای این شاخه از درخت فروریختند، گناهان آن مسلمان مؤمن نیز از بین خواهند رفت.^۲

سراسر قرآن سرشار از تکرار مداوم جمله (لااله الاالله) است که دلالت بر تأکید یگانگی وجود «الله» می‌کند. بویژه، سوره اخلاص که یکصد و دوازدهمین سوره قرآن است، به کیفیتی که در پیش گفته شد، به شرح و تأکید یگانگی (الله) و بزرگی داده شده و مسلمانان باور دارند که ارزش این سوره برابر با یک سوم تمام قرآن است. زمخشری می‌نویسد، محمد گفته است: «هفت زمین و هفت آسمان، روی این سوره بنا نهاده شده و کسی که

^۱ مشکات المصابیح، کتاب دهم (دهلی)، صفحه ۲۰۱.

^۲ همان کتاب، صفحه ۲۰۲.

این سوره را قرائت کند، به بهشت خواهد رفت.»^۲

بدیهی است که همه این حرفها فرآورده مغزهای روان پریش افسانه‌نویسان مذهبی است که با این گونه شعارهای کودکانه و بسپوده مغز و درایت توده‌های مردم را در جهت سود شخصی خود افسون می‌کنند. هیچ انسان خردوری پذیرش نخواهد کرد که یک فرد بشر حقوق و هستی هموعان خود را مورد تجاوز قرار دهد و یا به قول مذهبیین مرتکب گناه شود و تنها با ذکر یک جمله زبانی بیکباره از گناه پاک و منزّه و رستگار گردد. وانگهی اگر به راستی خدای دادگری - بجز (الله) لوده آفریده شده بوسیله محمد - در دنیای ما وجود داشته باشد، آیا چنین خداوندی که باید نماد ارزشهای اخلاقی، دادگری در داوری و والایی در منش باشد، اجازه خواهد داد که بنده‌هایش هر جرم و جنایتی که اراده کنند، بر ضد یکدیگر مرتکب شوند و تنها با بر زبان آوردن یک جمله بیمعنی و توخالی از صافی عدل و دادگری او گذر کنند و رستگار شوند؟ آیا اگر خداوند دادگر و منصفی در این جهان وجود داشته باشد، راضی خواهد شد که بنده‌هایش فراگرد زندگی خود را به شکل جنگلی جنایت‌خیز درآورند و تنها با ذکر جمله‌ای که حس خودخواهی او را به کام می‌کند، به بهشت رستگاری راه یابند؟ به راستی که پندار چنین خدایی در دنیای جانوران نیز کار آسانی نخواهد بود!

روانشاد میرزا آقاخان کرمانی در کتاب رضوان می‌نویسد، یک اصفهانی به زیارت خانه خدا رفت؛ غوغای حجاج و هوای گرم حجاز، او را منقلب و از خود بیخود کرد. اصفهانی یادشده که قاب تحمل را از دست داده بود، رو به‌خانه کعبه کرد و گفت: «خداوندا! اگر بهشت تو هم مانند خانه‌ات باشد، چه آبی به گوش بندگان خود کرده‌ای!»

و ای کاش این اصفهانی نیک‌اندیش و بذله‌خو می‌دانست که این «الله»

^۲ همان کتاب.

^۳ میرزا آقاخان کرمانی، رضوان.

نیست که آب به گوش بندگانش کرده، بلکه خود بندگان او هستند که خویشتن را از خرد و درایت انسانی تهی کرده و هستی و وجودشان را قربانی ترفند افسونهای دکانداران و سوداگران مذهبی نموده‌اند.

فصل نهم

کعبه، خانه «الله»

مذهب باکتری بیماریهای اجتماعی بشر است.

Fragment Heracleitus

واژه «کعبه» معنی زمین مرتفع و بلند را می‌دهد. خانه «کعبه» پیش از ظهور محمد و اسلام، مرکز نگهداری بت‌های گوناگون تازیهای عربستان بود. در خانه «کعبه» هر یک از گروههای بت پرست تازی برای خود خدای ویژه‌ای داشتند که به پرستش و ستایش آن می‌پرداختند. در خانه «کعبه» دست‌کم شمار سیصد و شصت بت وجود داشت و هر یک از گروههای گوناگون تازی می‌توانستند، بت و یا خدای ویژه خود را به‌خانه «کعبه» بیاورند و به‌شماره بت‌های موجود در آن بیفزایند.

دایرةالمعارف بریتانیکا می‌نویسد: «منبع اصلی درآمد طایفه قریش که محمد در میان آنها زاییده شد و رشد کرد، جمع‌آوری پول از کاروانهای تجارتنی بود که برای پرستش بت‌ها و خدایان خود و بویژه بت‌های موجود در خانه

«کعبه» به مکه مسافرت می کردند.^۱

کاروانهای تجارتنی بر ثروتی که برای پرستش بت‌های خود از مکه می گذشتند، معمولاً سبب پیوند فرهنگ افریقا، خاور میانه و شرق و غرب می شدند. بهمین مناسبت است که قرآن بر از داستانهایی است که ریشه‌های آنها را باید در فرهنگ مصر، بابل، ایران، هندوستان و حتی یونان جستجو کرد.

دایرةالمعارف چمبر می نویسد: «محمد در میان یک جامعه بت پرست و مشرک زائیده شد و در همان جامعه نیز رشد کرد. هر یک از گروههای جامعه‌ای که محمد در میان آنها زائیده شد و رشد کرد، برای خود خدایی داشتند که بوسیله سنگ شناختگری می شد و مردم عربستان معمولاً به زیارت خدایان یاد شده می رفتند. مهمترین مرکز پرستش خدایان در مکه بود. در این شهر سنگ بزرگ سیاهی در «کعبه» قرار داشت که تازیها آنرا ستایش و پرستش می کردند.»^۲

پس از اینکه محمد، عنوان پیامبری «الله» را به خود بست، تمام بت‌های موجود در خانه «کعبه» را نابود کرد و «الله» خود را جانشین بت‌های گوناگون تازیهای هم قومش نمود. به عبارت دیگر، به راستی می توان گفت که امروز خانه «کعبه» بت سنگی مسلمانان جهان و قبله آنها به شمار می رود. به گونه‌ای که می دانیم، محمد در سال اول مهاجرتش به مدینه، بسیاری از روشهای معمول عبادات مذهبی یهودیان را برای اسلام گزینش و از جمله مقرر کرد که مسلمانان به سوی قبله مسجد الاقصی در اورشلیم نماز بگذارند. ولی، هنگامی که نه تنها مخالفت یهودیها، بلکه استهزاء آنها را نسبت به خود و داستان پیامبری اش مشاهده کرد، قبله مسلمانان را از مسجد الاقصی به «کعبه» تغییر داد و بهمین مناسبت، امروز مسلمانان به سوی قبله «کعبه» نماز می گزارند.

^۱ Encyclopedia, Britannica, 15: 150 ff.

^۲ Chamber's Encyclopedia (London, International Learning Center, (1973), IX 453.

کتاب قرآن در پنج آیه از خانه «کعبه» نام برده است. از جمله در آیه ۱۲۵ سوره بقره «الله» می‌گوید، ما خانه «کعبه» را برای مردم یک پایگاه بزرگ پناهندگی، زیارتگاه عمومی و محل امنی ساختیم و به ابراهیم و اسماعیل دستور اکید دادیم که پاکیزگی و تقدس آنرا برای زایرین تأمین کنند. همچنین «الله» در آیه ۹۸ سوره توبه می‌گوید، ما خانه «کعبه» را محل مقدسی ساختیم...

تاریخچه خانه «کعبه»

تاریخچه ایجاد خانه «کعبه» به درستی روشن نیست، ولی بدون تردید می‌توان گفت که محل یادشده، چندین سده پیش از ظهور محمد و اسلام وجود داشته است. مسلمانان به پیروی از افسانه‌های مذهبی تورات (سفر تکوین در عهد حقیق، فصل‌های دهم و یازدهم، آیه‌های ۲۵ تا ۲۷)، ابراهیم خلیل را بناکننده خانه «کعبه» می‌دانند، در حالیکه حقیقت وجود ابراهیم و همسران افسانه‌ای او، از داستانهای خیالی و نیهوده فراتر نمی‌رود.

نویسندگان اسلامی که در آفرینش اندیشه‌های خرافی و افسانه‌ای از نبوغ سرشار برخوردار هستند، می‌نویسند، خانه «کعبه» ۲۰۰۰ سال پیش از آفرینش دنیا به وجود آمده است.^۲ احادیث اسلامی حکایت می‌کنند، زمانی که آدم و حوا به سبب خوردن سیب بهشت و نافرمانی از دستور «الله» از بهشت اخراج و به زمین رانده شدند، هر یک آنها در بخشهای مختلف زمین فرود آمدند. «آدم» روی کوهی در جزیره «سرندیب» و یا «سیلان» و «حوا» در حواشی دریای سرخ در عربستان از آسمان فرود افتادند. مدت دوست سال، آنها منفرد و جدا از یکدیگر زندگی می‌کردند. پس از گذشت مدت دوست سال جدایی و تحمل زندگی سخت و مشقت‌بار، آدم و حوا از کرده خود توبه کردند و از اینرو «الله» اجازه داد، آنها به یکدیگر به پیوندند و بدین ترتیب، آنها در

^۲ Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosmo Publications, 1977), p. 257.

کوه عرفات که در ۱۲ میلی شهر مکه قرار دارد، به دیدار یکدیگر کامیاب شدند.

در زمانی که آدم به اوج فلاکت و بیچارگی افتاده بود، هنگام توبه و تقاضای بخشش از «الله» دستها و چشمهایش را به سوی آسمان متوجه و استغاثه کرد، خانه‌ای شبیه خیمه‌ای که او در بهشت به نیایش آن می‌پرداخته و فرشتگان دور آن طواف می‌کردند، در روی زمین بنا نهاد و آنرا قبله انجام مراسم عباداتش قرار دهد. آدم برای بنا کردن ساختمان خانه «کعبه» از سنگ پنج کوه مشهور سینا، الجودی، هیره، اولیوت و لبنان استفاده به عمل آورد و ده هزار فرشته ناظر بنای خانه «کعبه» بودند. پس از پایان ساختمان خانه «کعبه»، آدم آنرا قبله انجام عباداتش قرار داد و همانگونه که فرشتگان هفت مرتبه به دور خیمه‌ای که در بهشت قرار داشت، طواف می‌کردند، او نیز هفت مرتبه به دور خانه یادشده طواف می‌نمود.

حدیث‌های افسانه نشان اسلامی می‌گویند، پس از درگذشت آدم، خانه یادشده یا از بین رفت و یا اینکه به آسمان منتقل شد، ولی خانه دیگری به همان شکل و در همان محل بوسیله «ست» فرزند آدم از سنگ ساخته شد. این خانه نیز بعدها بوسیله بارانهای سنگین نابود گردید.

افسانه یادشده در قالب یک حدیث مذهبی می‌گوید، سالها بعد «الله» به ابراهیم که در «کنعان» سکونت داشت، فرمان داد به مکه برود و خانه «کعبه» را دوباره‌سازی کند. افسانه بخشی از زندگی ابراهیم حاکی است که یکی از همسران او به نام «سارا» که خواهر او نیز بود، مستخدمه خود به نام «هاجر» را به ابراهیم داد تا با وی ازدواج کند. ابراهیم با «هاجر» ازدواج کرد و در نتیجه این ازدواج، اسماعیل به وجود آمد. ابراهیم برای اجرای فرمان «الله» و دوباره‌سازی خانه «کعبه» به اتفاق «هاجر» و فرزندش اسماعیل، پس از مدت چهل روز مسافرت با شتر از کنعان به دره خشک عربستان و محلی

ابرحی از تاریخ‌نویسان اسلامی «عجای کنعان» از شهر «سوریه» نام برده و عقیده دارند که محل سکونت ابراهیم در آغاز در شهر «سوریه» بوده است.

که امروز مکه نامیده می‌شود، وارد شدند. در این لحظه، «هاجر» و فرزندش اسماعیل هر دو از تشنگی به‌حال مرگ افتادند. «هاجر» در حالت آشفتگی بسیار، برای اینکه جان دادن بچه‌اش را نبیند، از او دور شد و برای پیدا کردن آب هفت بار از «مروه» به «صفا» و بر عکس دوید. مرتبه هفتم که «هاجر» از شدت خستگی ناتوان شد و روی سنگی نشست، فرشته‌ای بر او ظاهر شد و لطف و برکت «الله» را به او مرده داد. «هاجر» فرزندش اسماعیل را در بغل گرفت و مشاهده کرد که از محل پاشنه کفش اسماعیل از زمین شنی، چشمه‌ای فوران کرد.^۵ این چشمه، بر پایه افسانه‌های مذهبی همان چشمه «زمزم» است که در برابر «حجرالاسود» و یا «سنگ سیاه» قرار دارد و مدت‌ها مرکز توقف کاروانها بود و تقدس آن بوسیله احفاد و فرزندان اسماعیل تا به امروز حفظ شده است. البته باید توجه داشت که رسم مسخره و تماخره آور دویدن هفت بار از «مروه» به «صفا» که یکی از فریضه‌های حج در اسلام به‌شمار می‌رود، از همین افسانه مذهبی توخالی سرچشمه گرفته است.

هنگامی که ابراهیم و اسماعیل مشغول ساختن خانه «کعبه» بودند، جبرئیل یکی از سنگهای قیمتی بهشت را در اختیار آنها گذاشت. این سنگ در هنگام اخراج آدم و حوا از بهشت با آنها بروی زمین فرو افتاده و بعدها در لجن‌هایی که از طوفان نوح باقی مانده بود، ناپدید شده بود تا اینکه جبرئیل آنها دوباره یابی کرد و در اختیار ابراهیم گذاشت.

حدیثی که در اسلام پذیرش همگانی دارد آنست که سنگ یادشده در اصل فرشته‌ای بوده که «الله» به او مأموریت داده بوده است که بر اعمال و رفتار آدم در بهشت نظارت کند، ولی چون فرشته یادشده در انجام وظایف خود در مراقبت از کردار و منش آدم سهل‌انگاری کرده، به مجازات تغییر شکل به سنگ محکوم شده و با آدم به‌روی زمین فرو افتاده است.

ابراهیم و اسماعیل، سنگ یادشده را با نهایت احترام از جبرئیل دریافت

^۵ گوساولوون، تمدن اسلام و عرب، ترجمه فخر داعی، صفحه‌های ۴۱ و ۴۲.

کردند و آنرا در گوشه‌ای از نمای خارجی دیوار خانه «کعبه» کار گذاشتند. این سنگ سیاه که «حجرالاسود» نامیده می‌شود تا به امروز در خانه «کعبه» نگهداری شده و زایرین خانه «الله» آنرا پرستش می‌کنند و به آن بوسه ستایش آمیز می‌زنند.

«ابن عباس» از قول محمد روایت کرده است که «حجرالاسود» در هنگام فرود از آسمان مانند شیر سفید بود و از سفیدی برق می‌زد، ولی بر اثر بوسه‌هایی که افراد گناهکار به آن زدند، بتدریج به سیاهی گرایید. در روز قیامت، «حجرالاسود» دوباره به شکل نخستین خود که یکی از فرشته‌های بهشت بوده، در خواهد آمد و در بارگاه الهی به سود آنهایی که با خلوص ایمان مراسم حج را انجام داده‌اند، شهادت خواهد داد.

مدت اندکی پس از بنای خانه «کعبه» بوسیله ابراهیم و اسماعیل، دو نفر از افراد طایفه «امالکیت»^۶ که در جستجوی شتر گمشده خود بودند، چشمه «زمزم» را کشف کردند و افراد طایفه خود را به آنجا آوردند، شهر مکه را در آنجا بنا کردند و اسماعیل و مادرش را زیر چتر حمایت خود قرار دادند. چندی نگذشت که ساکنان پیشین آن منطقه افراد طایفه «امالکیت» را از آنجا بیرون راندند، ولی اسماعیل را نزد خود نگهداشتند. هنگامی که اسماعیل به سن بلوغ رسید با دختر حاکم آن منطقه ازدواج کرد و در نتیجه این ازدواج، نیاکان مردم عرب به وجود آمدند.

افسانه بالا که سابقه تاریخی‌اش به هزارها سال پیش از ظهور محمد و اسلام برمی‌گردد، سبب شده بود که تازیها برای خانه «کعبه»، چاه «زمزم» و سرزمین مکه، احترام زیادی قایل شوند و آنرا شهری مقدس بنامند. بهمین دلیل، مکه همیشه مرکز زیارت مردم نقاط گوناگون سرزمین عربستان بوده است. مردم عربستان تا آن اندازه به سرزمین مکه و خانه «کعبه» احترام

^۶ مشکات المصابیح، کتاب یازدهم، فصل چهارم، قسمت دوم.

^۷ Amalekite نام طایفه‌ای است که در جنوب کعبه به حالت چادر نشینی زندگی می‌کردند.

می گذاشتند که چهار ماه سال را به زیارت خانه «کعبه» ویژگی داده و هر گونه جنگ و خونریزی و یا عملیات خصمانه در این ماهها حرام به شمار می رفت. در هنگام زیارت خانه «کعبه» تازیها هفت بار گرداگرد خانه «کعبه» طواف می کردند، از آب چاه «زمزم» می نوشیدند و سپس به خانه های خود برمی گشتند. دویدن دیوانه وار و بدون هدف هفتگانه مسلمانان در هنگام برگزاری مراسم حج در مروه و صفا، ادامه همین رسم خرافاتی تازیهای بت پرست زمان پیش از اسلام بوده است.

به گونه ای که می دانیم، محمد در میان خانواده خود که به شغل نگهبانی از بت های خانه «کعبه» روزگار می گذراندند، با به پهنه وجود گذاشت و برگزاری مراسم بالا در تاروپود اندیشه و منش او نقش بسته بود و از اینرو برگزاری آداب و مراسم مسخره یادشده را وارد فرایض دین اسلام کرد.

پس از درگذشت اسماعیل، خانه «کعبه» به تصرف طایفه «بنی جهرم» درآمد و برای مدت یکهزار سال در اختیار آنها باقی ماند. سپس طایفه «بنی خزعه» آنرا در اختیار خود درآوردند و برای مدت سیصد سال آنرا در مالکیت خود نگهداشتند.

چون خانه «کعبه» پیوسته در معرض باران و سیل قرار داشت، بتدریج نابود شد تا اینکه «قصی بن کلاب» آنرا دوباره سازی کرد. گفته شده است که خانه «کعبه» تا این زمان بدون تاق بود، ولی «قصی بن کلاب» برای نخستین بار تاقی برای آن بنا نهاد.

تاریخ نویسان عرب می نویسند، «عمر بن ابولحی» نخستین کسی بود که بت «هویال» را از شهر «هیت» مقدونیه به خانه «کعبه» آورد و بدین ترتیب رسم بت پرستی را وارد سرزمین عربستان کرد. خانه «کعبه» بتدریج مرکز نگهداری بت های طایفه های گوناگون عربستان شد و هر طایفه ای بت خود را به خانه «کعبه» آورد.

طایفه «بنی قسی» نخستین طایفه ای بود که در اطراف و حوالی خانه «کعبه» به ساختن خانه های مسکونی دست زد. بعدها طایفه «قریش» جانشین

طایفه «بنی قسی» شدند و نگهبانی از بت‌های خانه «کعبه» را بر عهده گرفت. اندکی پس از آنکه طایفه «قریش»، نگهبانی از خانه «کعبه» را عهده‌دار شد، خانه یادشده طعمه آتش قرار گرفت و نابود شد. طایفه «قریش» خانه «کعبه» را با چوب و با حجمی کمتر از زمان طایفه «بنی قسی» دوباره‌سازی کرد. در این زمان که با دوره جوانی محمد هم‌زمان بود، خانه کعبه دارای ۶ ستون بود و بت «هوبال» در آن نگهداری می‌شد. «الازرقی» می‌نویسد، شکل مریم مقدس و فرزند شیرخواره‌اش عیسی مسیح در یکی از ستونهای خانه «کعبه» که به در خانه نزدیک‌تر از سایر ستونها بود، مجسمه‌سازی شده بود.

در زمانی که «عبدالمطلب» فرزند «هاشم» جد پدری محمد سرایداری خانه «کعبه» را برعهده داشت، تاق خانه بسیار کوتاه بود و از اینرو طایفه «قریش» تصمیم گرفت، آنرا خراب و دوباره‌سازی کند. در هنگام دوباره‌سازی خانه «کعبه» هنگامی که افراد «قریش» می‌خواستند «حجرالاسود» را در کالبد خانه «کعبه» جاسازی کنند، هر یک از طایفه‌های عرب کوشش می‌کرد، به اصطلاح افتخار انجام این کار را به خود و بزرگی دهد و از اینرو سر این کار با یکدیگر به‌ستیز و نزاع پرداختند. سرانجام، طایفه‌های گوناگون عرب با یکدیگر موافقت کردند، هر کسی که زودتر از دیگران وارد محوطه محل خانه «کعبه» شود، در این باره به‌داوری بنشیند و یکی از طایفه‌های عرب را برای کار گذاشتن «حجرالاسود» در ساختمان «کعبه» گزینش کند. محمد نخستین فردی بود که وارد محوطه خانه «کعبه» شد و از اینرو حکم کرد «حجرالاسود» را روی پارچه‌ای بگذارند و نماینده‌های طایفه‌های گوناگون عرب، هر یک گوشه‌ای از پارچه را بگیرند و سنگ را بوسیله پارچه در محل خود قرار دهند و محمد خود با دستهایش «حجرالاسود» را در محل ویژه‌اش کار گذاشت.

نکته بسیار جالب در این بحث آنست که محمد در آغاز ادعای پیامبری به‌خانه «کعبه» توجه مثبتی نداشت و حتی «اورشلیم» را قبله مسلمانان تعیین

کرد و نه خانه «کعبه» را. این موضوع نشان می‌دهد که چون خانه «کعبه» به‌عنوان بتخانه تازیها شهرت داشت و در واقع مرکز خرافه پرستی آنها به‌شمار می‌رفت، از اینرو محمد تمام کوشش خود را برای نابود کردن بت‌های درون آن به‌کار گرفته بود و قصد نداشت از محل یادشده استفاده مثبتی به‌عمل آورد. بعدها که کلمی‌ها با او و موضوع نبوتش سر مخالفت برافراشتند، محمد تصمیم گرفت قبله مسلمانان را از «اورشلیم» به‌خانه «کعبه» تغییر دهد. بدیهی است که اگر کلمی‌ها در برابر نبوت محمد تسلیم شده بودند و دین او را به‌عنوان ادامه آموزشهای مذهبی ابراهیم در جهت الغای ادیان موسی کلیم و عیسی مسیح پذیرش کرده بودند، امروز «اورشلیم» پایگاه مقدس مذهبی مسلمانان و یا به‌عبارت بهتر، مرکز خرافه پرستی آنها به‌شمار می‌رفت و نه «مکه».

یکی دیگر از دلایلی که محمد در آغاز به «اورشلیم» بیش از خانه «کعبه» توجه داشت، آیه اول سوره بنی‌اسرائیل در باره سفر رؤیایی محمد به آسمان است. مفهوم این آیه می‌گوید: «منزه است (اللهی) که بنده خود را یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی که پیرامون آنرا بر نعمت ساخت سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند. به درستی که (الله) شنوا و بیناست.» به‌گونه‌ای که مشاهده می‌شود، در آیه بالا «الله» از «اورشلیم» به‌عنوان مکانی سخن می‌گوید که به آن برکت داده و از آن مکان می‌خواهد معجزه‌هایش را برای پیامبر دروغینش آشکار سازد. مفهوم این آیه و همچنین اقدام محمد در تعیین «اورشلیم» به‌عنوان قبله مسلمانان در آغاز نبوتش نشان می‌دهد که خانه «کعبه» بدنام‌تر از آن بوده است که محمد آنرا قبله مسلمانان تعیین کند و به آن برچسب «خانه الله» بزند. ولی زمانی که محمد از یک سو، به این نتیجه رسید که کلمی‌ها بهیچوجه با او سر سازگاری ندارند و از دگرسو، پایه‌های قدرت‌ش را در مدینه استوار کرد؛ آنوقت توجهش را از «اورشلیم» یعنی قبله کلمی‌ها به‌خانه «کعبه» تغییر داد و بر پایه معمول، زبان «الله» در دهان محمد به‌حرکت درآمد و آیه‌های ۱۴۲ تا ۱۴۹ سوره بقره نازل شد

و لزوم تغییر قبله را از «اورشلیم» به خانه «کعبه» با فرنودهای ترفندانه ضروری برشمرد.

مشخصات خانه «کعبه»

خانه «کعبه» در میان مسجدالحرام واقع شده و دارای یک شکل مربع کامل است. خانه «کعبه» از سنگ خارا (گرانیت) ساخته شده، بلندی آن بیش از ۱۶ متر، درازای آن ۱۳ متر و پهنایش ۱۱ متر است. در خانه «کعبه» در سمت شمال شرقی آن قرار گرفته و در حدود ۲ متر بالاتر از سطح مسجدالحرام است. برای رفتن به خانه «کعبه» معمولاً از نردبان متحرکی که در آنجا وجود دارد، استفاده می‌شود. دیوارها و زمین خانه «کعبه» از سنگ مرمر پوشش یافته و درون خانه به چلچراغهایی که از طلا و نقره ساخته شده، مزین گردیده است.

نکته بسیار جالب در خصوصیات خانه «کعبه» تزئین آن با طلا می‌باشد. زیرا می‌دانیم که استفاده از طلا برای ظروف و وسایل زندگی در اسلام حرام می‌باشد. بنابراین، چگونگی زینت خانه «الله» با طلا، چیستانی است که پاسخش را باید در تضادهای نابخردانه اصول و احکام اسلام و مکر و حيله کارگردانان این دین جستجو کرد.

خانه «کعبه» با روپوش سیاهی که از ابریشم و پنبه تشکیل شده و تمام سطوح آن بجز «حجرالاسود» را در برمی‌گیرد، پوشانیده می‌شود. در قسمت بالای پرده خانه «کعبه» یک نوار کمربندی که روی آن آیه ۱۹ سوره آل‌عمران زردوزی شده، دوخته شده است.

حجرالاسود و تاریخچه آن

مهمترین قسمت خانه «کعبه» سنگ سیاه و یا «حجرالاسود» است که در گوشه شرقی خانه «کعبه» کار گذاشته شده و در حدود یک متر و نیم بالاتر از سطح زمین قرار دارد. «حجرالاسود» به شکل یک بیضی نامرتب بوده و قطر

آن در حدود ۱۸ سانتیمتر است. تاریخچه «حجرالاسود» به پیش از زمان ظهور اسلام پیوند می خورد. مسلمانان عقیده دارند، «حجرالاسود» از بهشت به زمین افتاده و برخی نیز معتقدند، فرشتگان آنرا از بهشت به زمین آورده اند تا ابراهیم هنگام بنای خانه «کعبه» پای خود را روی آن بگذارد.

می گویند، «حجرالاسود» ابتدا سنگ سفیدی بوده که بر اثر تماس و مالش آن با دست تغییر رنگ داده و سیاه شده است. هرگاه این نکته افسانه ای درست باشد، معلوم نیست، پس چرا نام اصلی آن «حجرالابيض» یعنی «سنگ سفید» نبوده و نام یادشده برای این سنگ پس از تغییر رنگ نگهداری نشده است. محمد شخصاً سنگ «حجرالاسود» را می بوسیده و مسلمانان نیز همیشه به پیروی از او همین کار خرافی و نابخردانه را که بغیر از بت پرستی، عنوان دیگری نمی توان برایش قایل شد، انجام داده اند. «عمر بن الخطاب»، خلیفه دوم گفته است: «اگر من خود به چشم ندیده بودم که محمد، حجرالاسود را می بوسد، هرگز این سنگ سیاه را نمی بوسیدم.»^۴

خانه «کعبه» در درازنای تاریخ، چندین مرتبه طعمه آتش سوزی، سیل و زلزله، تخریب و حمله مخالفان اسلام واقع شده است. در زمان خلافت «عبدالملک بن مروان» (۶۸-۶۵ هجری قمری)، یکی از مدعیان خلافت به نام «عبداله بن زبیر قرشی اسدی» بوسیله «حجاج بن یوسف ثقفی» سردار جنگی «عبدالملک مروان» مورد تعقیب قرار گرفت و به خانه «کعبه» پناهنده شد. زیرا به گونه ای که در پیش گفتیم، «الله» در قرآن خانه «کعبه» را پناهگاه مردم و محل مقدس و امنی برشمرده و بویژه آیه ۱۲۵ سوره بقره می گوید، هر کسی وارد خانه «کعبه» شود، در امان بوده و کسی نمی تواند او را از آنجا خارج کند. از اینرو «عبداله بن زبیر» فکر می کرد که چون خانه «کعبه» برای مسلمانان جنبه تقدس دارد، جانش در آنجا محفوظ خواهد بود. ولی «حجاج بن یوسف ثقفی» برای دستگیر کردن «عبداله بن زبیر» خانه «کعبه» را با

^۴ علی دشتی، بیست و سه سال، صفحه ۱۵۸.

منجنيق ويران و او را دستگير كرد و به قتل رسانيد.^۱ اين رويداد نشان مي دهد كه حتى آنپايي كه در اسلام در رده هاي بالاي نردبان قدرت مذهبي قرار داشتند، مقدسات ديني اسلام را افسانه هاي مسخره مي پنداشتند و تنها براي استوار كردن قدرت خود به دينداري تظاهر مي كردند.

در سال ۳۱۷ هجري قمری (۹۳۰ میلادی)، در زمان خلافت «مقتدر» خلیفه عباسی، «ابو طاهر قرمطی» که در فارس، بحرین و یمامه حکومت می کرد، به شهر مکه حمله برد و حجاجی را که مشغول برگزاری مراسم حج بودند به قتل رسانید و ۱۱ روز در مکه ماند و «حجرالاسود» را با گرز شکست و چند پاره آنرا به انضمام اشیاء گرانبهای درون خانه «کعبه» با خود به بحرین برد.^۲ تاریخ نویسان نوشته اند، قرمطیان «حجرالاسود» را از خانه «کعبه» جدا کردند و ناودان زرین «کعبه» را کردند و گفتند: «... اللهم که خانه خود را در روی زمین رها کند و به آسمان برود، باید خانه اش را غارت و ویران کرد. قرمطیان در هنگام کشتار حجاجی که مشغول برگزاری مراسم حج بودند با خنده و استهزاء می گفتند: «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ آمِنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ.» یعنی: «اگر به راستی الهی در این دنیا وجود می داشت، شما را از زخم شمشیر ما در امان نگه می داشت.»^۳

«ابو طاهر قرمطی» گفته است، من این بنا را ویران می کنم تا مرکز کفر و پرستش سنگها را براندازم. «ابن جزار» می گوید: «یکی از اصحاب ابو طاهر سوار بر اسب خود وارد خانه (الله) شد و به مردمی که در آنجا بودند ندا داد که [ای خران! شما به این خانه سنگی سجده می کنید و گرد آن

^۱ مرتضی حسنی رازی، تبصرة العوام فی معرفة الامم، به کوشش عباس اقبال، صفحه ۵۲؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، صفحه ۱۸۲؛ تاریخ گزیده، صفحه ۲۶۸.

^۲ ابن اثیر، کامل، صفحه ۶۵؛ آثار الباقیه، صفحه ۲۷۷؛ سیوطی، تاریخ الخلفاء، صفحه ۳۸۳.

^۳ این نکته اشاره به آیه ۹۷ سوره آل عمران است که می گوید: **فَبِذَٰلِكَ بَيَّنَّنَا لِمَقَامِ اِبْرٰهٖمَ وَاٰمِنًا** یعنی «هر کس وارد مقام ابراهیم شود، از امنیّت برخوردار خواهد بود.»

می‌چرخید و به‌اکرامش می‌رقصید، بر دیوارهایش روی می‌سایید و فقیهان شما که مقتدایان شما هستند، چیزی از این به‌شما نمی‌آموزند و برای محو این خرافات جز این شمشیر باقی نمانده است.»^{۱۱}

بدیهی است که اگرچه «الله» بیچاره در قرآن در آیه ۱۲۵ سوره بقره قول داده است که خانه‌اش را پناهگاه مردم و محل مقدسی برای زیارت مؤمنان اسلامی قرار دهد و در آیه ۹۷ سوره آل‌عمران می‌گوید، هر کسی که وارد مقام ابراهیم شود، جانش امن و محفوظ خواهد بود، ولی با نهایت دربروزگی اینهمه حمله‌ها و اهانت‌های نهاد برانداز را تحمل کرد و هیچ حرکتی از خود نشان نداد. جالب توجه آنجاست که آزاد مردان و روشنفکران آن زمان، حمله فرمطیان به‌مکه و غارت و ویرانی خانه کعبه را با شادی ستایش کردند،^{۱۲} ولی ما امروز پس از گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال، هنوز در خواب افسونمایه‌ای که سوداگران مذهبی بر ما تحمیل کرده‌اند، بسر می‌بریم و گروهی از مسلمانان خردباخته، هر سال بخش بزرگی از ثروت و وقت و نیروی خود را برای برگزاری مراسم خرافاتی و نابخردانه حج تلف می‌سازند.

در سال ۳۳۹ هجری قمری (۹۵۱ میلادی)، پس از ۲۲ سال، مطیع‌الله (فضل بن جعفرالمقتدر بالله بن معتضد عباسی)، بیست و سومین خلیفه عباسی، آن قسمتهایی از «حجرالاسود» را که فرمطیان با خود به‌بحرین برده بودند، به‌مبلغ پنجاه‌هزار دینار زر سرخ بازخرید کرد و به‌مکه بازگردانید.

بازنمود نویسنده

در فلسفه ایجاد خانه «کعبه» و چگونگی اندیشه و منش «الله» بنیانگذار و مالک خانه یادشده، چند پرسش به‌شرح زیر ذهن هر انسان اندیشه‌وری را

^{۱۱} حنا الفاخوری - حایل البحر، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، جلد اول، ترجمه عبدالحمید آیتی (تهران: کتاب زمان، ۱۳۵۸)، صفحه ۱۸۷.

^{۱۲} زندگی مسلمانان در قرون وسطی، صفحه ۱۲۷.

به خود مشغول می‌دارد:

۱- آیا اللهی که دستگاه آفرینش را به وجود آورده، چرا آنقدر از لحاظ ارزش وجودی و ذوق و سلیقه فرومایه و ناتوان بوده که آنهمه نقاط خوش آب و هوا و زیبای روی کره زمین را نادیده گرفته و خانه خود را در بیابان سوزان و خشک و بی‌آب و علف عربستان و در میان تازیهای نیمه متمدن گزینش کرده است؟

۲- تاریخ‌نویسان و افسانه‌سازان اسلامی نوشته‌اند که آدم ابوالبشر و محمد بن عبدالله، هر دو پیامبر برگزیده از سوی «الله» بوده‌اند. اگر فرض کنیم این گفته درست باشد، معلوم نیست چرا «الله» در آسمان نتوانسته است، به‌نخستین پیامبرش آدم ابوالبشر اعتماد کند و فرشته‌ای را تعیین کرده تا مراقب اعمال و رفتار او در بهشت باشد، ولی پیامبر دیگرش، محمد بن عبدالله را به حال خود و بدون مراقب روی زمین رها کرده تا به نام «الله» و دین و مذهب، مرتکب آنهمه جنایات سهمگین و ناهنجار و خونریزیهای ستمگرانه نسبت به هموعانش بشود؟

۳- اگر حدیث‌های افسانه‌سازان اسلامی درست باشد و «حجرالاسود» در آغاز در آسمان فرشته‌ای بوده که از سوی «الله» مأموریت مراقبت بر اعمال و رفتار آدم ابوالبشر را بر عهده داشته و به سبب سهل‌انگاری در انجام وظیفه‌اش به سنگ تبدیل شده و با آدم به زمین فرو افتاده است، باید از تاریخ‌نویسان و حدیث‌سازان اسلامی پرسش کرد، پس چرا مسلمانان این سنگ سیاه و مسخ شده را که مظهر و نشانه یک فرشته گناهکار است، باید مورد ستایش و پرستش قرار دهند؟

۴- با توجه به اینکه «الله» یعنی خدای بزرگ و با جلال و شوکتی که نه تنها سرنوشت جهان، بلکه تمام کنش‌ها و واکنش‌های آن در اختیار اوست و در آیه ۹۷ سوره آل عمران، آیه ۱۲۵ سوره بقره و آیه ۱۰۰ سوره توبه می‌گوید، خانه «کعبه» را محل مقدس و امنی برای زایرین ساخته و به ابراهیم و اسماعیل دستور اکید داده است که پاکیزگی و تقدس آنرا از هر گونه آلودگی

تأمین کنند، معلوم نیست چرا با نهایت زیونی و فرومایگی اجازه داده است، چند بت چوبی قدرت لایتناهی او را به مسخره بگیرند، او را از خانه اش بیرون بیندازند و خانه مقدّسش را پایگاه کفر و زندقه قرار دهند و به ریش بدون ریشه او خنده اهانت بار بزنند.

۵- اللّٰهی که بر پایه گفته آیه های ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره آل عمران، در جنگ بدر شمار سه هزار فرشته از آسمان به کمک محمد فرستاد تا به دشمنان او تیراندازی کنند و آنها را شکست بدهند، معلوم نیست چگونه با نهایت خفت و خواری ساکت نشسته است تا زلزله و باد و آتش خانه او را هدف قرار دهند و «حجاج بن یوسف ثقفی» و قرمطیان و غیره به خانه اش حمله نموده، زایرین مسلمان خانه اش را از دم تیغ بگذرانند، اشیاء و دارائیهای خانه اش را غارت و آنرا ویران کنند؟

شاید پاسخ تمام این چراها این باشد که «الله» به راستی «اکبر» و یا «بزرگتر» از چند بت چوبی است و نه خداوند فرضی بزرگ و توانای مطلق که بر دستگاه آفرینش فرمانروائی می کند. این همان الله «اکبر» و یا الله «بزرگتر» از بت های «لات»، «منات» و «عزی» است که تازیهای عربستان پیش از ظهور محمد و اسلام پرستش می کرده اند. این همان «الله» زیون، فرونهاد و دریوزه ای است که محمد روح فرضی اش را از بت «الله» چوبی ساکت و بیجان، ولی مرئی خانه «کعبه» ربوده و آنرا در وجود «الله» فرضی دیگری که قابل دیدار نیست و خدمتگزار صمیمی و سوگند خورده خود اوست، دمیده است تا پایه های قدرت و حکومتش را بوسیله و به نام او استوار سازد.

فصل دهم

الله اکبر، الله بزرگتر است

هیچ عملی به اندازه دروغی کهنه به حقیقتی تازه آسیب وارد نمی آورد.

گونه

مهمترین شعاری که مسلمانان جهان در هنگام برگزاری نماز و عبادت به کار می برند، شعار و یا عبارت «الله اکبر» است. بدون تردید می توان گفت که هیچ شعار و یا عبارتی در دین اسلام بیش از «الله اکبر» بوسیله مسلمانان مورد استعمال ندارد. شعار «الله اکبر» بوسیله تمام مذاهب و مسالک دین اسلام، بارها هر روز در هنگام اذان، نماز و دعا بر زبان رانده می شود. از اینرو، این بخش از کتاب را به بازشکافی آرنگ «الله اکبر» و بزرگی می دهیم. ولی برای آماده کردن زمینه بحث بهتر است، نخست شناسنامه «الله»، یعنی مبتدای این خبر را بررسی کنیم، تا بهتر بتوانیم به مفهوم «الله اکبر» پی ببریم.

شناسنامه «الله»

محمد پس از بستن عنوان پیامبری به خود، اظهار داشت که «الله»، خدای یکتای جهان او را به پیامبری برگزیده است. ولی، دلائل و شواهد بسیار معتبر

و سنگ‌نیشته‌های باستانی بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، «الله» نام بت مشرکان و بت‌پرستان منطقه عربستان، پیش از ظهور محمد و اسلام بوده و اختراع و یا نوآوری محمد نمی‌تواند باشد.

از مذهب تازیهای پیش از ظهور محمد و اسلام، اطلاعات زیادی در دست نیست، ولی مسلم است که پیش از ظهور اسلام، تازیهای عربستان از مذهبی که در کلمه، کنعان و فنیقیه رایج بوده، پیروی می‌کرده‌اند. مذهب قدیمی ساکنان مناطق یادشده، عبارت بوده‌اند از پرستش خورشید و ستارگان و ماه. بهمین دلیل، تازیها از نام «خورشید» برای نامهای خود استفاده می‌کردند و از جمله نام فرزند «عبد مناف» از بزرگان قریش، «عبدالشمس» به معنی فرزند خورشید بوده است. گذشته از آن تازیهای پیش از ظهور اسلام معتقد بودند؛ درختان، سنگها و کوهها دارای روح هستند (Animism) و به پرستش آنها می‌پرداختند.^۱

تازیهای پیش از اسلام، بویژه به «ماه» اعتقاد داشتند. تازیها «ماه» را خدای راستین جهانیان می‌پنداشتند و برای آن جنس مذکر قائل بودند. اعراب اعتقاد داشتند که «ماه» مذکر با خورشید مؤنث ازدواج کرده و ستارگان فرزندان ازدواج بین «ماه» و «خورشید» بوده‌اند. یکی از دلایل مهم «ماه‌پرستی» تازیان پیش از ظهور محمد و اسلام، گفته خود کتاب قرآن است. زیرا، محمد بن عبدالله در آیه ۷۷ سوره انعام می‌گوید: «... چون (ماه) را دید، گفت اینست خدای من...» گذشته از آن «الله» در آیه ۳۲ سوره مدثر و آیه ۲ سوره شمس، آشکارا به «ماه» سوگند می‌خورد.^۲ صرف نظر از تازیها، مردم ساکن سراسر خاور میانه از کوههای ترکیه تا سواحل رود نیل و بویژه ساکنان عربستان جنوبی، همه ماه‌پرست بوده‌اند. سنگ‌نیشته‌های کشف شده نشان می‌دهد که نام خدای ماه «سین» و لقب او «الاله» بوده

^۱ Encyclopedin of Religion, ed., Eliad, 8: 235 ff.

^۲ مفالاب فصل هفدهم همس کتاب نگاه فرما بید.

است.^۲

تازیهای پیش از اسلام، بعدها نام «ال‌الله» را که لقب «ماه» بود، به نام «الله» کوتاه کردند. تازیهای پیش از ظهور محمد و اسلام، حتی نام «الله» را برای نامگذاری فرزندان خود به کار می‌بردند. چنانکه می‌دانیم، نام پدر محمد «عبدالله» بوده است. این واقعیت تاریخی نشان می‌دهد که «الله» دست‌کم نمی‌تواند نام خدای یگانه‌ای باشد که محمد وانمود کرده است که او را به پیامبری برگزیده است. بلکه «الله» نام بتی بوده که تازیهای بت‌پرست و مشرک پیش از ظهور اسلام آنرا می‌پرستیدند.^۳

«سزار فرح» یکی از دانشمندان اسلام‌شناس می‌نویسد، عقیده براینکه «الله» همان خدای موسویان و مسیحیان است، یک اشتباه محض می‌باشد و هیچ دلیلی وجود ندارد که ما «الله» اسلام را همان خدائی که در تورات و انجیل آمده است، بدانیم.^۴

نویسنده این کتاب پدافندگر نوشته‌های پژوهشگران یادشده در بالا نیست و هیچ هدفی در مقایسه ادیان سامی و نشان دادن برتری یکی از آنها نسبت به دیگری ندارد، ولی آنچه که مسلم بوده و جای هیچ بحث و تردیدی باقی نمی‌گذارد، آنست که ادعای نویسندگان بالا در باره ماه پرستی تازیه‌ها یک حقیقت تاریخی است که تمام سنگ‌نبشته‌های باستانی موجود، درستی این ادعا را تأکید کرده‌اند و اعتبار عقیده یادشده را نمی‌توان نادیده گرفت. بهمین دلیل است که «هلال ماه» یکی از نشانه‌های برگزیده بوسیله دین اسلام می‌باشد و می‌توان آنرا در بالای گنبدها و مناره‌های مساجد اسلامی مشاهده نمود. فرمود دیگر درستی عقیده مبنی بر ماه پرستی تازیان پیش از اسلام و جانشین شدن

^۲ Carlton S. Coon, *Southern Arabia* (Washington, D.C.: 1944), p. 398.

^۳ *Ibid.*, p. 399.

^۴ Caesar Farah, *Islam: Beliefs and Observations* (New York: Barrons, 1987), p.

«الله پرستی» به جای «ماه پرستی»، وجود «هلال ماه» در پرچم بسیاری از کشورهای مسلمان است. زیرا، کشورهای ترکیه، الجزیره، موریتانی، مالزی، تونس و جزایر کومور، در پرچم رسمی خود شکل ماه را به کار برده اند. در پرچم رسمی کشور مصر نیز پیش از استقلال و زمانی که جزء امپراطوری عثمانی بود، از ماه بهره گرفته شده بود، ولی هنگامی که مصر در سال ۱۹۲۳، استقلال یافت، شکل پرچم خود را تغییر داد. همچنین یکی دیگر از فرودهای ماه پرستی تازیان پیش از اسلام آنست که ماههای هجری قمری با پدید آمدن هلال ماه در آسمان آغاز و پایان می یابد. واژه «قمر» معنی «ماه» می دهد و بویژه مسلمانان روزه ماه رمضان را با دیدن هلال ماه در آسمان آغاز می کنند.



این بیکره که شناختگر ماه پرستی تازیان پیش از ظهور محمد و اسلام می باشد و اکنون در یکی از موزه های لندن وجود دارد، در منطقه خاور میانه کشف شده است.

برداشت از کتاب: Robert Morey, *The Moon God in th Archeology of the Middle East (Pennsylvania: 1944)*.

در زمان ظهور محمد، تازیهای عربستان خدایان زیادی را می پرستیدند که شکل پیشرفته روح پرستی و سنگ پرستی بود. قبایل و طوائف گوناگون عرب در این زمان، در کنار خدایان ویژه خود که شمارشان به بیش از سیصد و شصت بت می رسید، خدائی را نیز که معتقد بودند، از سایر خدایان بزرگتر است، مورد پرستش قرار می دادند و او را «الله» می نامیدند. هر یک از خدایان یادشده، دارای مجسمه ای بودند که در زمان ظهور محمد در خانه کعبه نگهداری می شدند.

«گیب» از دانشمندان شهیر امور خاور میانه نوشته است، دلیل اینکه محمد هرگز به تعریف و شرح «الله» در قرآن نپرداخته، آنست که تازیها مدتها پیش از آنکه حتی وی زائیده شود، با نام «الله» آشنا بودند.^۶

دکتر «آرتور جفری» یکی از مشهورترین دانشمندان اسلام شناس در زمان حاضر و استاد کرسی بررسی های اسلامی و خاورمیانه در دانشگاه کلمبیا می نویسد: «نام (الله) به گونه ای که از خود قرآن نیز برمی آید، پیش از ظهور اسلام در سرزمین عربستان بسیار معمول و شناخته شده بود. در واقع نام «الله» و شکل مؤنث آن یعنی (اللآت) به کرات در میان نامهای مقدس سنگ نبشته های شمال افریقا دیده می شود.»^۷

واژه «الله»^۸ از کلمه مرکب «ال-اله» عربی گرفته شده است. «ال» حرف تعریف معین و «اله» واژه عربی «خدا» می باشد. «الله» یک واژه

^۶ H. R. Gibb, *Mohammedanism: A Historical Survey* (New York: Mentor Books, 1955), p. 38.

^۷ Arthur Jeffery, ed., *Islam: Muhammad and His Religion* (New York: The Liberal Arts Press, 1958), p. 85.

^۸ برای آگاهی بیشتر از ریشه واژه «الله» به بنمایه زیر مراجعه فرمایید.

J. Blau. "Arabic Lexicographical Miscellanies," *Journal of Semitic Studies*, vol. XVII, no. 2, 1972, pp. 173-190.

خارجی نیست که وارد زبان عرب شده باشد. این واژه حتی در زبان سریانی، عبری و یونانی نیز دیده نمی‌شود. «الله» یک واژه خالص عربی است که در سرزمین عربستان برای مفهوم «خدا» به کار برده می‌شد.

بنمایه‌های گوناگون زیر که از معتبرترین دائرةالمعارف‌ها و کتب موجود برداشت شده، برای دیرباورترین پژوهشگران تردیدی باقی نخواهند گذاشت که واژه «الله» یک کلمه خالص عربی است که پیش از ظهور اسلام و محمد، تازیهای سرزمین عربستان، آنرا برای بت‌ها و خدایان خود به کار می‌بردند.

دائرةالمعارف دین و اخلاقیات هسینگ می‌نویسد: «ریشه واژه (الله)» به دوره‌های پیش از ظهور اسلام برمیگردد. (الله) یک واژه عادی برای ذکر نام خدا نیست و مسلمانان برای ذکر نام خدا باید واژه‌ای به غیر از (الله) برای خود گزینش کنند. (الله) واژه‌ای است که تنها در باره خدای عجیب و غریب اعزاب به کار می‌رفته است.»^۹

دائرةالمعارف دین، می‌نویسد: «(الله)، واژه‌ای است که پیش از ظهور محمد و اسلام بوسیله اعراب استعمال می‌شد و مفهوم آن معادل با واژه بابلی (بل) به معنی (خدا) می‌باشد.»^{۱۰}

دائرةالمعارف بریتانیکا، می‌نویسد: «سنگ‌نشته‌های عربی پیش از ظهور اسلام، به کرات واژه (الله) را به کار برده‌اند.»^{۱۱}

دائرةالمعارف اسلام، به ویراستاری «هوتسما» می‌نویسد: «تازیها پیش از ظهور محمد به نیایش و پرستش خدای والائی می‌پرداختند که (الله) نامیده می‌شد.»^{۱۲}

^۹ Encyclopedia of Religion and Ethics, ed., James Hastings (Edinburgh: T and T. Clark, 1908), 1:326.

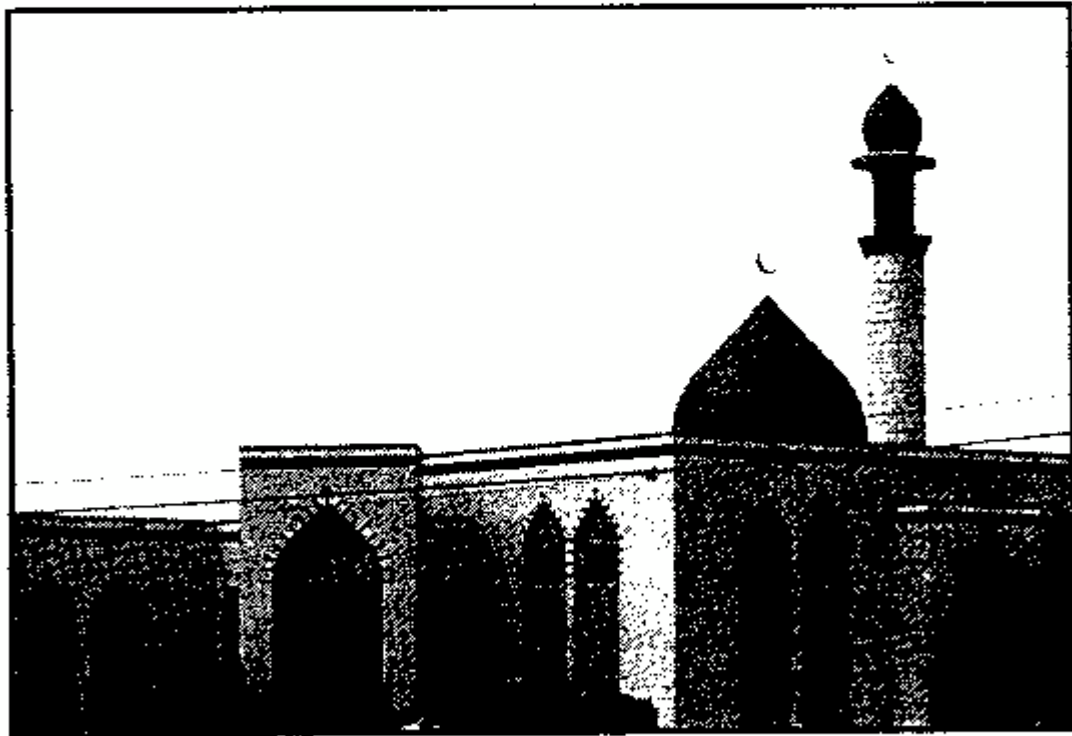
^{۱۰} Encyclopedia of Religion, eds., Paul Meagher, Thomas O'Brian, Consuela Aherence (Washington, D. C.: Corpus Pub., 1979), 1. 117.

^{۱۱} Encyclopedia Britannica, 1. 643.J.

^{۱۲} Encyclopedia of Islam, eds. Houtsma, Arnold, Basset, Hartman (Leiden: E. Brill, 1913), 1:302.

دائرةالمعارف اسلام، به ویراستاری «گیب» می‌نویسد: «(الله) نام یکی از خدایان مکه بود که تازیهای سرزمین عربستان پیش از ظهور اسلام آنرا به کار می‌بردند.»^{۱۳}

دائرةالمعارف اسلام، به ویراستاری «لویس» می‌نویسد: «(الله،) نامی است که در نوشته‌های پیش از ظهور اسلام بسیار به چشم می‌خورد... با توجه به فزونی کاربردی که این واژه داشته، بعدها از «ال-اله» به «الله» کوتاه شده است. این واژه در اشعاری که بوسیله شعرای پیش از اسلام سروده شده، بسیار به کار رفته است.»^{۱۴}



مسجد اسلامی شهر کلمیا در ایالت میسوری کشورهای متحده امریکای شمالی. به تصویرهای ماه در بالای گنبد و مناره مسجد توجه فرمایید.

^{۱۳} *Encyclopedia of Islam*, ed. Gibb, I:406.

^{۱۴} *Encyclopedia of Islam*, eds. Lewis, Menage, Pellat, Schacht (Leiden: E. J. Brill, 1913), I:302.

دائرة المعارف افسانه‌ها و اساطیر دنیا، می‌نویسد: «نام (الله) پیش از ظهور محمد بوسیله تازیها به کار می‌رفته است.»^{۱۵}

«هنری پریرود اسمیت»، استاد دانشگاه هاروارد می‌نویسد: «پیش از ظهور اسلام، واژه (الله) بوسیله تازیها مورد استفاده قرار می‌گرفته است.»^{۱۶}

دکتر «کنت کرگ»، یکی از دانشمندان علوم اسلامی می‌نویسد: «تمام نوشته‌ها و آثار باستانی پیش از ظهور اسلام در عربستان نشان می‌دهند که نام (الله) بوسیله تازیها مورد استعمال فراوان داشته است.»^{۱۷}

دکتر «مونتگومری وات» می‌نویسد: «در سالهای اخیر من به این نتیجه رسیده‌ام که برای فهم دین محمد و مبانی اسلام باید به وجود (الله) به عنوان یک خدای بزرگ در مکه توجه زیاد معمول داشت. بدیهی است که الله پرستی یک نوع بت پرستی بوده، ولی البتّه با بت پرستی معمولی تفاوت داشته و آنرا باید در جستاری جداگانه بررسی نمود.»^{۱۸}

«سزار فرح» در باره مفهوم واژه «الله» پیش از ظهور اسلام نتیجه می‌گیرد: «بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد باور کنیم که (الله) بوسیله کلیمی‌ها و مسیحی‌ها به اسلام منتقل شده است.»^{۱۹}

«وری» یکی از مترجمان معروف قرآن می‌نویسد: «پیش از ظهور اسلام

¹⁵ The Facts on File: *Encyclopedia of World Mythology and Legend*, ed. Anthony Mercantante (New York: The facts on File: 1983), I:41.

¹⁶ Henry Preserved Smith, *The Bible and Islam: or The Influence of the Old and New Testament on the Religion of Mohammed* (New York: Charles Scribner's Sons, 1897), p.102.

¹⁷ Kenneth Cragg, *The Call of the Minaret* (New York: Oxford University Press, 1956), p.31

¹⁸ William Montgomery watt, *Mohammad's Mecca*, p. vii; *Belief in a High God in Pre-Islamic Mecca*, "Journal of Semitic Studies", vol. 16, 1971, pp. 35-40.

¹⁹ Caesar Farah, *Islam: Beliefs and Observations* (New York: Barrons, 1987), p.28.

الله پرستی و همچنین پرستش (بعال)،^{۲۰} هر دو نوعی از پرستیدن خورشید، ماه و ستارگان بوده است.^{۲۱}

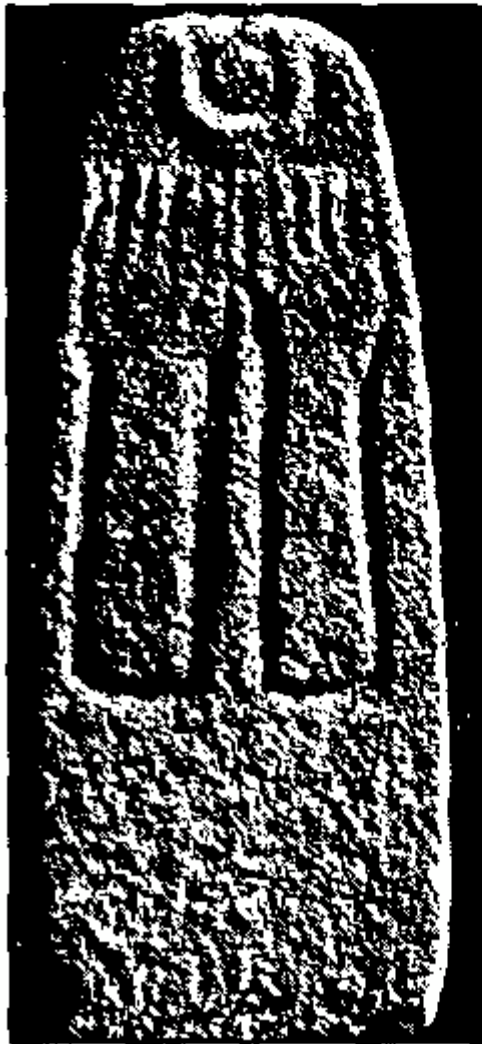
در آغاز سده هفتم میلادی، هنگامی که طایفه قریش و سایر تازیها، در آستانه ترک زندگی چادرنشینی و ورود به زندگی شهرنشینی بودند و بتدریج مشکلات زندگی شهرنشینی را لمس می کردند، محمد بن عبدالله به ظهور پیوست و تازیها دین جدید او را به عنوان پیامی برای حل مشکلات ورود به زندگی شهرنشینی پذیرش کردند. پیامبران بزرگ اسرائیلیها نیز در هنگامی که اسرائیلیها در حال ترک زندگی چادرنشینی و ورود به زندگی شهرنشینی بودند، ظهور کردند. بطور کلی می توان گفت که ادیان جهانی همه در فراگرد تجارتي شهرها ظهور کرده اند. یکی از ویژگیهای تبدیل زندگی چادرنشینی به شهرنشینی، همیشه انتقال پاره ای قدرتهای انحصاری پادشاهان و فرمانروایان فتودال و اشرافی به بازرگانان بوده است. گذشته از آن، هنگامی که افراد مردم پا به زندگی شهرنشینی می گذارند، بیدرنگ فاصله طبقاتی بین ثروتمندان و تهیدستان، آنها را به خود می آورد و به فکر برطرف کردن بیدادگریهای اجتماعی می افتند. تاریخچه ادیان بزرگ جهانی نشان می دهد که تمام رهبران بزرگ مذهبی و پیامبران برای جلب توجه توده های مردم، پیامهای دینی خود را در جهت جانبداری از محرومین اجتماع و تهیدستان اعلام کرده و با این روش ادیان خود را مورد پذیرش مردم قرار داده اند.

این حقیقت تاریخی، در زمانی که محمد در شبه جزیره عربستان عنوان پیامبری به خود بست، به خوبی مشاهده می شود. در آغاز قرن هفتم میلادی، شهر مکه به شکل یک مرکز مهم تجارتي درآمده و مشرکین و بت پرستان

^{۲۰} Baal یکی از خدایان سرزمین های فنیقیه و فلسطین در ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بوده است.

^{۲۱} E. M. Wherry, *A Comprehensive Commentary on the Quran* (Osnabruck: Otto Zeller Verlag, 1973), p.36.

عربستان، بتدریج از چادر نشینی وارد زندگی شهرنشینی می‌شدند و محیط اجتماعی شبه‌جزیره عربستان برای ظهور رهبری که پیام‌آور حذف فاصله طبقاتی بین ثروتمندان و تهیدستان باشد، از هر جهت آماده شده بود. با این وجود، مغزدانی تازیهای عربستان از خدایان سنتی آنها و بویژه «الله» کار ساده و آسانی نبود. از اینرو، محمد که از نبوغ رهبری سرشاری برخوردار بود، بر آن شد تا به کیفیتی هم بت پرستی را از بین براندازد و هم اینکه عقیده به «الله» و بویژه «الله بزرگتر» از سایر بت‌ها را برای تازیها نگهدارد تا بدینوسیله آنها را به برنامه رسالت خود جلب و راضی نماید.



در بالای این سنگ‌نیشته
تصویر ماه وجود دارد و
دو دسه به شکل نیایش
و پرستش به سوی آن
دراز شده است.

در واقع پیام محمد به همکیشان تازی خود این بود که وی گفت: «شما بر پایه معتقدات اجدادی خود عقیده دارید که (الله) بزرگترین خدای شماست، من با این اندیشه گری شما و پرستیدن (الله) مخالفتی ندارم، بلکه انتظارم از شما اینست که با نگهداری معتقدات پیشین خود در باره (الله)، این عقیده را نیز پذیرش کنید که (الله) خدای یگانه و بی‌همتا بوده و بغیر از او خدای دیگری وجود ندارد. من نه با (الله) شما مخالفتی دارم و نه اینکه قصد دارم، (الله) را از شما بگیرم، بلکه تنها هدفم آنست که دختران او و سایر بت‌ها را از شمار خدایانی که پرستش می‌کنید، حذف کنم.»

چون سخن از دختران «الله» که به «بنات‌الله» مشهور بودند، رفت و این موضوع شالوده و بنیاد شعار «الله اکبر» را تشکیل می‌دهد، از اینرو بی‌مناسبت نیست، پیش از ادامه دنباله بحث، در باره «بنات‌الله» شرحی به‌خامه درآوریم.»

بنات‌الله (دختران الله)

«بنت» در زبان تازی معنی «دختر» می‌دهد و جمع آن «بنات» به معنی «دختران» می‌باشد. بنابراین «بنات‌الله» معنی «دختران الله» را می‌دهد. «دختران الله» سه بت مؤنث «لات»، «عزری» و «منات» بوده که مورد پرستش تازیهای پیش از ظهور محمد و اسلام بوده‌اند. آیه‌های ۱۹ تا ۲۱ سوره نجم در کتاب قرآن، به ذکر نام بت‌های «لات، عزری و منات» پرداخته و آیه ۲۱ سوره نجم، این سه بت را «بنات‌الله» و یا «دختران الله» نامیده است.

لات

«لات» نام بت طایفه «ثقیف» در «طائف» نزدیک مکه بوده که افراد طایفه قریش و سایر طوایف عرب آنرا مورد پرستش قرار می‌دادند. نام «لات» تنها یکبار در آیه ۱۹ سوره نجم قرآن ذکر شده است. بت «لات» به شکل چهارگوشه از سنگ سفید خارا ساخته شده بود.

در باره تاریخچه ایجاد بت «لات» می گویند، در زمانهای پیشین، مردی روی سنگی که بت یادشده از آن ساخته شده بود، می نشست و به زوار و حجاج زمان جاهلیت که دور خانه کعبه طواف می کردند، روغن می فروخت و آردهای گندم و جوی آنها را با روغن درهم می آمیخت و بهمین سبب، به آن مرد نام «لات» (به تشدید تا) که معنی آمیزنده روغن و آرد می دهد، داده بودند. پس از مرگ آن مرد، «عمر بن لحي» بنیانگذار طایفه مشهور «خزاعه» اظهار داشت که آن مرد نمرده، بلکه به درون سنگ داخل شده است. این رویداد سبب شد که مردم آن سنگ را به نام مرد روغن فروش «لات» نامیدند و به پرستش آن پرداختند. بعدها، مردم با از بین بردن تشدید «تا» نام بت را «لات» خواندند.

گروه دیگری، تاریخچه بالا را برای بت «لات» رد می کنند و عقیده دارند، «لات» نخست در سوریه به نام «بابرجیتس» مورد پرستش بوده و آنرا همسر «حداد» خدای باران می پنداشته اند. بعدها، پرستش الهه یادشده از سوریه به عربستان سرایت یافته و تازیها «لات» را نماد خورشید می دانسته و حتی مشهور است که «ابوسفیان»، پسر عم و برادر رضاعی محمد بن عبدالله، بت «لات» را در جنگ «احد» با خود همراه داشته است. یکی از بنمایه های معتبر می نویسد، الهه «لات» مانند الهه یونانی Demeter نماد زمین و فروزه بارداری و میوه های آنست و از این نظر مردم به پرستش آن پرداخته اند. کتاب یادشده می نویسد، زنها برای گرفتن نیازهای خود، بدون لباس با بدن لخت در برابر بت «لات» ظاهر می شدند و به گرد آن طواف می کردند تا بت یادشده نیازهای آنها را پاسخ گوید.^{۲۲}

محمد بن عبدالله، پس از پیروزی بر مکه، «مغیره بن شعبه» را که با متولی «لات» به نام «عتاب بن مالک» خویشاوندی داشت، مأمور نابود کردن خانه بت

^{۲۲} Mishkat al-Masabih, trans. James Robson (Lahore, Pakistan: Kashmir Bazar, (1965), Book X C. I. Chapter 2.

«لات» نمود و آن خانه به دست وی ویران و نابود گردید. پس از ویران شدن بت «لات» زندهای طایفه «ثقیف» در سوگ نابودی آن دست به گریه و شیون زدند، ولی «شداد بن عارض» آنها را از این کار بازداشت و به آنها سفارش کرد که به جای بت یادشده به پرستش «الله» یگانه بپردازند. چندی بعد، در محلّ معبد «لات» مسجد طایف بنا شد و در محلی که سنگ چهارگوشه بت قرار داشت، مناره مسجد بنا گردید.

آنچه که از چکیده تاریخچه و شرح چگونگی وجودی بت «لات» برمی آید، آنست که این بت به نام یکی از دختران «الله»، یعنی همان الهی که امروز مسلمانان با شعار «الله اکبر» آنرا یاد می کنند، بوده و صفت «اکبر» به معنی «بزرگتر» که بزودی وارد شرح جزئیات آن خواهیم شد، به بت «لات» وابستگی داشته است.

عزّی

«عزّی» که در زبان تازی معنی «عظیم» و یا «قوی ترین» می دهد، یکی از بت های تازیهای پیش از اسلام بوده که آنرا به نام «ستاره صبح» می نامیدند. بت «عزّی» در نواحی گوناگون عربستان بوسیله قبایل مختلف پرستش می شده و بویژه در نزد طایفه های «غطفان»، «خزاعه» و «قریش» اهمیتی بسزا داشته، تا جائی که «ابو لهب» عموی محمد و چند تن دیگر از افراد طایفه «قریش» از جمله «قصی بن کلاب بن مره» بنیانگزار قبیله «بنو عبدالعزّی» به نام «عبدالعزّی» و یا «بنده عزّی» نامیده می شدند. نخستین کسی که بت «عزّی» را مورد پرستش قرار داده، «ظالم بن اسعد» بوده است. «مانوگان» می نویسند، محمد بن عبدالله پیش از ادعای پیامبری، خود به پرستش بت «عزّی» می پرداخته است.^{۲۳}

معبد بت «عزّی» در «وادی النحله» در بالای «ذات العرق» در سر راه

^{۲۳} Patricia Monaghan, *The Book of Goddess and Heroines* (New York: E. P. Dutton, 1981), p. 10.

عراق به مکه واقع بوده است. این معبد از چوب افاقیا ساخته شده و دارای سه قسمت بود. در قسمت اول؛ خود بت، در قسمت دوم؛ سنگ مقدس و در قسمت سوم که «غیب» نامیده می‌شد، برای بت قربانی می‌کشتند.

بت «عُزَى» در عربستان دارای معابد زیاد بوده و از جمله در «تبوک» بتکده‌ای به نام بت «عُزَى» وجود داشته است. در زمانی که «ابوسفیان» با محمد جنگ می‌کرد، سپاهیانش پرچمی با خود حمل می‌کردند که روی آن چهره بت «عُزَى» نقش بسته بود. «ابوسفیان» در هنگام جنگ فریاد می‌زد، «عُزَى» جنگ را به نفع ما پایان خواهد داد، نه شما.

«منذر چهارم» از پادشاهان «بنی‌لخم» به «عُزَى» سوگند یاد کرده و می‌گوید، «منذر سوم»، چهارصد نفر اسیر را برای بت «عُزَى» قربانی کرده است.

محمد بن عبدالله، پس از پیروزی بر مکه، «خالد بن ولید» را برای شکست بت «عُزَى» و ویران کردن پرستشگاه آن مأمور کرد و وی آنرا نابود نمود.

اعتقاد به «عُزَى» تا حدود یکهزار سال پس از انهدام آن باقی ماند و تازیها مانند زمانهای پیشین آنرا می‌پرستیدند. اعراب پیش از اسلام عقیده داشتند که سرنوشت آنها در اختیار بت نامبرده می‌باشد.

منات

نام بت «منات» در آیه ۲۰ سوره نجم قرآن، به دیال نامهای «لات» و «عُزَى» آمده است. بت «منات» پس از بت‌های «لات» و «عُزَى» سومین بت توانمند عربستان پیش از ظهور اسلام بوده است. در باره ریشه لغوی این بت، زبان‌شناسان عقیده دارند که نام «منات» از واژه «منا» به معنی «ربختن» گرفته شده است. زیرا چون تازیها خون قربانیان خود را بیشتر از سایر بت‌ها نثار بت «منات» می‌کردند، از اینرو به این بت «منات» نام دادند. تاریخ‌نویسان عرب نوشته‌اند، «منات» نخستین بتی است که «عمر بن لُحی» از «بلغا»

به «حجاز» آورده است. این بت مورد پرستش طایفه‌های «هزیل» و «خزاعه» بوده و در کنار دریا بین مکه و مدینه در ناحیه «مشل» قرار داشته و به شکل مجسمه‌ای از سنگ سیاه بوده است. «ابن هشام» نوشته است که بت «منات» مورد پرستش طایفه‌های «اوس» و «خزرج» بوده و ابن‌العربی از «اسحاق» روایت کرده است که «منات» بت طایفه‌های «ازد» و «بنی‌عسّان» بوده است.

گروهی از پژوهشگران تازی عقیده دارند، تشریفاتى که در حال حاضر در مراسم حج در «منی» انجام می‌گیرد، با بت «منات» پیوند دارد.^{۲۴} «کلبی» نیز روایت کرده است که تشریفات انجام مراسم مذهبی بت «منات» بیش از سایر بت‌ها بوده است.

در سال هشتم هجری قمری پس از اینکه محمد بر مکه پیروز شد، علی بن ابیطالب را مأمور ویران کردن پرستشگاه بت «منات» نمود و وی آنرا نابود کرد. گروهی نیز باور دارند که این کار بوسیله «ابوسفیان» انجام شده است. سه بت «لات»، «عزی» و «منات» برای تازیها جنبه و فروزه‌مادینگی داشته و تشکیل یک زن کامل را می‌داده که سه دوره از زندگی زنها را دربر می‌گرفته است. بت «عزی» جوانی زن را دربر می‌گرفته، بت «لات» با میانسالگی زنان پیوند داشته و سبب باروری و برکت و سعادت زن می‌شده و بت «منات» سالخوردگی و سرانجام مرگ او را رقم می‌زده است.^{۲۵}

معنی عبارت «الله اکبر»

هدف ما در شرح این بخش از کتاب آنست که با فرندهای منطقی و همه‌پذیر نشان دهیم که عبارت «الله اکبر» که از هر عبارت مذهبی بیشتر بوسیله مسلمانان در عبادات روزانه بر زبان رانده می‌شود، گذشته از پیشینه تاریخی و

^{۲۴} *Ibid.*, pp. 10-11.

^{۲۵} *Ibid.*, pp. 200-201.

ستی، حتی از لحاظ معنی واژه نیز دارای مفهوم بت پرستی بوده و از یاد بودهای باقی مانده مراسم بت پرستی دوره جاهلیت تازیهای پیش از ظهور محمد و اسلام می باشد.

برای این منظور، نخست به بررسی سرشت وجودی «الله» و شناسنامه او و نیز چگونگی بت‌های «بنات‌الله» پرداختیم و اکنون نوبت آن فرا رسیده است که عبارت «الله اکبر» یعنی شعاری را که شالوده اسلام بر آن پایه‌ریزی شده، از نظر مفهوم واژه، مورد بررسی قرار دهیم.

بدیهی است که هر گاه برای این منظور تنها بر پایه فرهنگ همگانی مردم، به شرح مفهوم عبارت یادشده پردازیم، مفسران و نویسندگان اسلامی که با تمام وجود کوشش می کنند با توجیحات و تفسیرات ظاهر فریب، به اصول و موازین مسخره و نابخردانه کتاب قرآن و اصول دین اسلام، رنگ منطقی بزنند، می گویند که هدف از واژه «اکبر» چنین و چنان بوده است، ولی ما چند لغت‌نامه و فرهنگ لغت از مشهورترین و معتبرترین لغت‌نامه‌های عربی به عربی، انگلیسی به فارسی و فارسی به عربی را گزینش می کنیم تا بر پایه نوشته‌های آنها مفهوم «الله اکبر» را توجیه نمائیم. همچنین برای اینکه هیچ اشکال تفاهمی برای خوانندگان ارجمند این کتاب فراهم نشود و برای نویسندگان مذهبی نیز که نقاط ضعف اصول و احکام خنده آور مذهبی را با هنر واژه پردازیهای خود از سیاه به سفید تبدیل می کنند، هیچ بهانه‌ای باقی نماند، ما تصاویر بریده‌های لغت‌نامه‌های یادشده را به شرح زیر در این کتاب به چاپ می‌رسانیم.

لغت‌نامه دهخدا،^{۳۶} از معتبرترین لغت‌نامه‌های زبان فارسی واژه «کبیر» را از قول لغت‌نامه‌های ناظم الاطباء، آندراج و ترجمان القرآن جرجانی به «بزرگ و کلان» ترجمه کرده و واژه «اکبر» را از قول همان لغت‌نامه‌ها، «بزرگتر»

^{۳۶} علی اکبر دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، جلد سی و نهم، صفحه ۳۲۹ و جلد هفتم، صفحه ۳۱۷۹

معنی کرده است. فرهنگ فارسی دکتر معین،^{۲۷} واژه «کبیر» را «بزرگ، کلان، بزرگ‌قدر» و واژه «اکبر» را «بزرگتر و مهتر» معنی کرده است. بدیهی است که لغت‌نامه اقرب‌الموارد،^{۲۸} پس از ترجمه واژه «اکبر» به «بزرگتر» افزوده است، «الله اکبر من کل کبیر»، یعنی «الله بزرگتر از هر بزرگی است». ولی، تردید نیست که این نوآوریهای زیانکارانه و نادرست ادبی، احساسی و تعاونی قادر نخواهند بود، گودالهای ژرف نابخردانه و خرافی اصول مذهبی را پر نمایند. باید از این لغت‌نامه‌نویس پرسش کرد، آیا با نوآوری جمله‌ای که احساس خرافی او را راضی می‌کند، می‌توان آنهمه واژه‌های «کبیر» و «اکبر» را که در کتاب قرآن به کار رفته نادیده گرفت و یا مفهوم آنها را تغییر داد. وانگهی در کجای قرآن چنین تعریف هنرمندانه‌ای از واژه‌های «کبیر» و «اکبر» شده که او در لغت‌نامه خود اینچنین از مفهوم خرافی «الله اکبر» زهرستانی کرده است! آیا اگر او واژه «اکبر» را در لغت‌نامه خود «بزرگ» ترجمه کند، خوانندگان کتاب به نادانی او نخواهند خندید؟ آیا منطقی اجازه می‌دهد که او واژه «اکبر» را در لغت‌نامه‌اش «بزرگتر» ترجمه کند، ولی به دنبال آن بگوید: «الله اکبر من کل کبیر»، و بدینوسیله درستی گفتار پیشین خود را نفی کند.

مؤلف لغت‌نامه اقرب‌الموارد، در این بزه ادبی تنها نیست، بلکه گروه زیادی از مفسران قرآن که در تفسیر موارد نابخردانه و غیر منطقی بسیاری از اصول و احکام قرآن درمانده‌اند، به‌نوعی از شاهکارهای مزورانه او توسل جسته‌اند.^{۲۹}

^{۲۷} دکتر محمد معین، فرهنگ فارسی (تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۴)، صفحه‌های ۳۲۸ و ۲۸۹۴.

^{۲۸} سعیدالجزیری اللبانی، اقرب‌الموارد (بیروت: ۱۸۸۹ میلادی)، صفحه ۱-۶۱.

^{۲۹} به‌مطابق فصل هشتم کتاب بازشناسی قرآن، زیر فرنام «ترجمه‌ها و تفسیرهای قرآن» از همین نویسنده

نگاه فرماید.

به هر روی، برای اثبات این جستار، به چاپ تصاویر مفاهیم «كبير» و «اكبر» در مشهورترین و معتبرترین لغت‌نامه‌ها می‌پردازیم.

فرهنگ عربی به عربی المنجد

الكبير - من أسماء تعالیٰ ۱۱ - ج كبر و كبراً . عكس الصغير ۱۱ العلم والرئيس ۱۱ الأسمى مقاماً ، الأبرز ۱ نقول «كبير القضاة» ، و «كبير الأساقفة» ۱۱ «الكبير» . من هم أسمى مرتبة وأبرز بالنسبة إلى غيرهم في البيت أو البلاك أو المهنة ، بحر «كبير الموظفين» ۲۳ .
الأكبر - [كبر] : الإختبر أو ج أكابر وأكثرون . اسم تفضيل ، يقال «الأكبر والأضمر» أي الكبير والصغير ۱۱ «أكابر القوم» : شرفائهم ۲۴ .

فرهنگ عربی به عربی الهادی

أكبر الأكبر اسم تفضيل، وهو أكبر منّا من ملان أو أكبر منه قدراً أو جساماً، والله أكبر، أي أكبر من كل كبير .
والأكبر من الناس هو الأرفع مقاماً والأعظم، والجمع أكابر . وأكابر القوم أشرفهم، والأكبران : أبو بكر وعمر ۲۳ .

كبير الكبير من أسماء الله تعالى . والكبير هو الأعظم حجماً أو قدراً أو شيئاً، ويقال : له رأس كبير، وهو كبير في نفسه، وهو كبير السن وكبير قومه . والجمع كبراء وأكابر ۲۴ .

أكبر (أكبر بأكبر إكباراً) الرجل الشيء غنّه كبيراً . وأكبر الرجل زبداً لعلمه وفضله عظمه وأجنه . وأكبرت المرأة وضعت مولوداً كبيراً ۲۵ .

فرهنگ انگلیسی به عربی المورد

(۱) great [grāt] (adj. : adv. راجع : واسع) (۲) (in ~ detail) (۳) (the ~ majority) (۴) شدید عن بحر استثنائي (۵) (in ~ with pride) (۶) (with ~ winds) (۷) (the ~ hall) (۸) (in the ~ ball) (۹) (the ~ thoughts) (۱۰) (the ~ on science fiction) (۱۱) (the ~ time) (۱۲) (the ~ things are going) (۱۳) (the ~ things are going)

فرهنگ فارسی به عربی الفارسیه

بزرگه : الكبير ، العظیم ، الجلیل :
الرئيس ، الشيخ ۲۶ .

۲۳ حسن سعیدالکریمی، الهادی (لبنان، بیروت: دارالنبان للطباعة والنشر، ۱۹۹۲/۱۹۹۳)، صفحه ۷

۲۴ همان کتاب، همان صفحه.

۲۵ همان کتاب، صفحه ۶

۲۶ السجدالابجدی (لبنان، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۸۶)، صفحه ۸۴.

۲۷ همان کتاب، همان صفحه.

۲۸ میر بلعکی، المورد: قاموس انگلیسی - عربی (لسان، بیروت: دارالعلم ملای، ۱۹۸۴)، صفحه ۱۰۰

۲۹ دکتر عبدالنعم محمد حسین، قاموس الفارسیه فارسی - عربی (لبنان، بیروت: ۱۹۸۲)، صفحه ۱۰۳

چنانکه مشاهده می‌شود، تمام لغت‌نامه‌های بالا، خواه عربی به عربی، فارسی به عربی و یا انگلیسی به عربی، همه واژه «اکبر» را اسم تفصیلی واژه «کبیر» دانسته و آنرا «بزرگتر» و واژه «کبیر» را نیز «بزرگ» ترجمه کرده‌اند. آیا نوشته‌های اینهمه لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های معتبر و مشهور که از بین دهها لغت‌نامه و فرهنگ لغت دیگر گزینش شده، هیچ تردیدی باقی خواهد گذاشت که واژه «اکبر» معنی «بزرگتر» و عبارت «الله اکبر» معنی «الله بزرگتر» می‌دهد؟ ولی آیا «الله» بزرگتر از چه کس و یا چه کسانی است؟ پیش از اینکه بیشتر در باره این پرسش توضیح دهیم، بهتر است، اکنون مفهوم «کبیر» به معنی «بزرگ» و «اکبر» به مفهوم «بزرگتر» را در آیه‌های کتاب قرآن بررسی کنیم. برای این منظور، ده شمار از آیه‌های گوناگون قرآن را که در هر یک از آنها صفات «اکبر» و «کبیر» به کار رفته با ترجمه فارسی آنها از قرآن معتبر چاپ سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران، زیر فرمان القرآن الکریم ذکر می‌کنیم.

آیه ۲۱۷ سوره بقره: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدَقَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفَرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ**

«از تو راجع به جنگ در ماه حرام پرسش می‌کنند، بگو گناهی است بزرگ ولی بازداشتن مردم از راه (الله) و کفر به (الله) و پایمال کردن حرمت حرم (الله) و بیرون کردن اهل حرم نزد (الله) گناهی است بزرگتر...»

آیه ۲۱۹ سوره بقره: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا**

«در باره شراب و قمار از تو پرسش می‌کنند، بگو در آنها گناهی (کبیر، یعنی بزرگ) هست و سودهایی نیز برای مردم دارد، ولی گناه آنها (اکبر، یعنی بزرگتر) از سود آنهاست...»

آیه ۲۸۲ سوره بقره: **وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا**
 «... و مسامحه نکند در نوشتن آن، چه معامله کوچک باشد و چه بزرگ...»

آیه ۲ سوره نساء: **إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا**

«... که این گناهی بزرگ است...»

آیه ۳۴ سوره نساء: **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا**

«... به درستی که (الله) عالی شأن و بزرگ است.»

آیه ۷۸ سوره انعام: **فَلَمَّا رَأَى السَّمْسُ بِأَنْزَغَةٍ قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ**

«... پس چون خورشید درخشان را دید باز برای ارشاد قوم خود گفت این

خدای من است که بزرگتر است...»

آیه ۷۳ سوره انفال: **تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ**

«... همانا فتنه و فساد بزرگ روی زمین...»

آیه ۶۱ سوره بقره: **وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ**

«... و نه کوچکتر و نه بزرگتر از آنهمه در کتاب مبین ذکر شده است.»

آیه ۴۱ سوره نحل: **وَلَا جَزَاءُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**

«... و همچنین پاداش آخرت ایشان بزرگتر است، اگر بدانند.»

آیه ۳۱ سوره اسراء: **إِنَّ قَوْلَهُمْ كَانَ خِطْبًا كَبِيرًا**

«... زیرا کشتن آنها گناهی بزرگ است.»

به گونه‌ای که مشاهده می‌شود، در هر یک از آیه‌های بالا واژه «اکبر» با

مفهوم «بزرگتر» و «کبیر» با معنی «بزرگ» ترجمه شده است. برای مثال،

آیه ۲۱۹ سوره بقره می‌گوید: «در باره شراب و قمار از تو پرسش می‌کنند،

بگو در آنها گناهی (کبیر، یعنی بزرگ) هست و سودهایی نیز برای مردم

دارد، ولی گناه آنها (اکبر، یعنی بزرگتر) از سود آنهاست. در تمام آیه‌های

بالا و سایر آیه‌های قرآن که در آنها واژه‌های «کبیر» و «اکبر» به کار رفته،

در همه جا و بدون تردید و چون و چرا، «کبیر» معنی «بزرگ» و «اکبر»

معنی «بزرگتر» می‌دهد.

اگر نوشته‌های لغت‌نامه‌ها و فرهنگ‌های لغت و متون خود قرآن درست

باشد و ما به صحت و اعتبار آنها تکیه کنیم، آیا می‌توانیم بغیر از واژه «بزرگتر»

برای «اکبر» ترجمه دیگری فایده‌ناپذیر شویم؟ بدون تردید، هیچ فردی نمی‌تواند

آنهمه کتابهای فرهنگ لغت و بویژه خود متون قرآن را نادیده بگیرد و بگوید

«اکبر» مفهوم دیگری بغیر از «بزرگتر» دارد. اگر این توجیه واژه‌ای و منطقی درست باشد و «اکبر» بغیر از «بزرگتر» مفهوم و معنی دیگری نداشته باشد، باز باید به پرسش پیشین بازگردیم و به بینیم در عبارت «الله اکبر»، «الله» از چه کس و یا چه کسانی بزرگتر است؟ پاسخ اینست که «الله» از

«بنات الله»، یعنی دختران خود که سه بت لات، عزّی و منات هستند بزرگتر است. این چهار بت همه ازبت‌هایی بودند که در خانه کعبه نگهداری می‌شدند و «الله» بزرگتر از سایر بت‌ها شناخته می‌شد و از همین رو، به آن «الله اکبر» یعنی «الله بزرگتر از سایر بت‌ها» می‌گفتند. از دگر سو، نباید فراموش کنیم که به‌گونه‌ای که در فصل دوازدهم همین کتاب زیر فرنام «داستان غرانیق و یا آیات شیطانی» خواهیم گفت، هنگامی که محمد برای جلب نظر قریش و کسب موافقت آنها برای گرایش به اسلام در برابر «بنات الله» (بت‌های لات، عزّی و منات) به سجده افتاد و شفاعت آنها را مورد پذیرش قرار داد، به‌راستی وجود آنها را به‌عنوان خدایانی که در زندگی و سرنوشت تازیها نقشی مؤثر دارند، مورد تأیید قرار داد. درست است که بعدها محمد دستور داد، بت‌های یادشده را نابود کردند، ولی این کار پس از زمانی که محمد به‌سبب سجده کردن به «بنات الله» مورد سرزنش نزدیکانش قرار گرفت، انجام گردید. به هر حال، بدیهی است که عبارت «الله اکبر» یعنی «الله بزرگتر از سایر بت‌ها» از مراسم زمان جاهلیت و بت‌پرستی تازیها وارد اذان و نماز و سایر دعا‌های مسلمانان گردید.

محمد برای جلب نظر تازیهای که نسل‌ها به بت‌پرستی عادت کرده بودند، ریشه و نهاد بت‌پرستی را با استوار کردن عبارت «الله اکبر» به معنی «الله بزرگتر از سایر بت‌ها» برای تازیان بت‌پرست و مشرک نگهداری کرد و از اینرو آنها دیگر دلیلی نمی‌دیدند، با رسالت پیامبری او مخالفت کنند. محمد بن عبدالله با این شیوه شیدنهاد، یعنی نگهداری عبارت «الله اکبر»، در واقع دو هدف را با یک تیر نشان قرار داد. از یک جهت، با نگهداری عبارت «الله اکبر» به تازیان عربستان وانمود کرد که «الله» او همان «بت بزرگتری

است» که همیشه تا آن زمان مورد پرستش قازیان بوده و از دگر سو، به کلیمی‌ها و مسیحی‌هایی که قصد داشت، آنها را به دین اسلام در بیاورد، اظهار داشت که «الله» او همان خدایی است که در تورات و انجیل ذکر شده و موسی و عیسی را پیش از او به پیامبری برگزیده و بنابراین «الله» او همان خدای ذکر شده در کتب دینی آنهاست.

«الکنندی»^{۳۷} می‌نویسد، اسلام و خدای آن یعنی «الله» با خدای ذکر شده در کتب دینی موسویان و عیسویان (تورات و انجیل)، به گونه کامل تفاوت دارد. زیرا «الله» بتی بوده که افراد مشرک و صائین^{۳۸} عربستان می‌پرستیدند و بت نامبرده دارای دخترانی به نام «العزی»، «اللآت» و «منات» بوده است. بدین ترتیب، دیگر لزومی نداشت، محمد «الله» را در قرآن شرح دهد، زیرا همه مشرکان و بت‌پرستانی که به دین اسلام گرویدند، با «الله» یعنی بتی که بزرگتر از سایر بتان بود و عبارت «الله اکبر» - که روزانه دهها بار بوسیله مسلمانان ذکر می‌شود - نهاد آنها تعیین کرده بود، به خوبی آشنایی داشتند.

دکتر «نیومن»^{۳۹} می‌نویسد، اسلام با گزینش شعار «الله اکبر» ثابت کرده است که نه تنها نهاد آن با ادیان موسویت و مسیحیت تفاوت دارد، بلکه حتی با آنها ناهمگون نیز بوده و در واقع این دین از بت‌پرستی ریشه گرفته است.

هنگامی که افراد مردم، اصول و معتقدات دینی خود را از پدر و مادر به ارث می‌برند و باورهای دینی به جای توجیه عقلی، مکانیسم احساسی و هیجانی

^{۳۷} N. A. Newman, ed., *The Early Christian Debates* (Hatfield, Pennsylvania: L. B. R. 1, 1994), pp. 357, 413, 426.

^{۳۸} بت‌پرستان، مشرکان و ستاره‌پرستان «صائین» نامیده می‌شوند.

^{۳۹} N. A. Newman, ed., *The Early Christian Debates*, pp. 357, 413, 426.

در کیفیت مغزی و شعوری آنها پیدا می‌کند، آنوقت حالتی را به وجود می‌آورد که امروز در حدود نهمصد میلیون نفر مسلمان با آن شرطی شده‌اند. آیا تا کنون هیچ مسلمانی از خود و یا از مرشدان مذهبی پرسش کرده است که چرا باید مهمترین شعار دینی مسلمانان «الله اکبر» باشد و آیا «الله» از چه کسی «بزرگتر» می‌باشد؟

به راستی که زندگی ما انسانها در این دنیا چه شباهت زیادی به زندانیان «غار افلاطون» دارد. افلاطون در کتاب هفتم اثر جاودانی خود، جمهوری^{۴۰}، برای نشان دادن اثر آموزش و پرورش در سرشت انسان به یک تمثیل کلاسیک دست زده که چکیده آن به شرح زیر است:

افلاطون می‌گوید، فرض کنید غاری وجود دارد که از دهانه آن نور به درون غار می‌تابد. در این غار افرادی ساکن هستند که از زمان خردسالگی آنها را در این غار زندانی کرده و پاها و گردن آنها را با زنجیر بسته‌اند، به گونه‌ای که آنها نمی‌توانند سر خود را به اطراف حرکت دهند و تنها دیوار روبروی خود را می‌بینند. در بالا و پشت سر زندانیان آتشی فروزان است که نور درون غار از آن آتش تأمین می‌شود. بین زندانیان و آن آتش راهی وجود دارد و در درازای آن راه، دیوار کوتاهی کشیده‌اند که شبیه پرده‌ای است که خیمه شب‌بازان میان خود و تماشاگران می‌کشند، تا از بالای آن هنرهای خود را به معرض نمایش بگذارند.

افراد عادی مردم از کنار آن دیوار گذر می‌کنند و انواع گوناگون اشیاء، مانند پیکره‌های انسان و حیوان که از چوب و سنگ ساخته شده با خود حمل می‌نمایند. برخی از افرادی که از سراسر دیوار یادشده گذر می‌کنند با یکدیگر سخن می‌گویند و بعضی از آنها ساکت هستند. بطور طبیعی، هنگامی که مردم از سراسر دیوار گذر می‌کنند، اشیایی که با خود حمل

⁴⁰Allan Bloom, *The Republic of Plato*, translated with notes and an interpretive essay by Allan Bloom (New York: Basic Books, 1968), pp. 193-220.

می‌نمایند، به شکل سایه روی دیوار غار بازتاب پیدا می‌کند. آتشی که درون غار پشت سر زندانی‌ها وجود دارد، سبب می‌شود که سایه‌های زندانیان روی دیوار روبروی آنها بیفتد، ولی زندانی‌ها سایه‌های اشیاء واقعی را با خود اشیاء اشتباه می‌کنند. همچنین زندانی‌ها سایه‌های اشیایی را که مردم با خود حمل می‌کنند، روی دیوار برابر خود در غار می‌بینند، ولی آنها را با اشیاء واقعی اشتباه می‌کنند. هنگامی که افراد رهگذر با یکدیگر سخن می‌گویند، صدای آنها در غار بازتاب پیدا می‌کند و زندانی‌ها می‌پندارند که آن صداها از اشیاء واقعی به وجود می‌آید.

حال اگر فرض کنیم که زنجیر از گردن و پاهای زندانی‌ها برداشته شود و آنها به آزادی دست یابند و از بندهای نادانی نجات یابند و بتوانند به دهانه غار بروند، بدیهی است به محض اینکه با نور روبرو می‌شوند، چون چشمانشان به نور خونگرفته است، بیدرنگ چشم درد شدیدی احساس خواهد کرد و قادر به تشخیص اشیایی که در پیش سایه آنها را دیده‌اند، نخواهند بود. آنها برای سایه‌های پنداری اشیاء بیش از وجود طبیعی آنها حقیقت قایل بوده و چون تاب تحمل درد چشم در برابر نور را ندارند، بر آن خواهند شد تا به محل پیشین خود در غار بازگردند و در تاریکی نادانی، همان سایه‌های خیالی اشیاء را به بینند، نه وجود راستین آنها را. هرگاه این افراد را به زور در برابر نور خورشید قرار دهند، چشمهایشان به سختی درد خواهد گرفت و دچار سرگیجه خواهند شد.

حال اگر آنهایی که به آزادی دست یافته، از نادانی رها شده و چشمانشان به نور خو گرفته است، دوباره وارد تاریکی شوند و به زندانیان بگویند که شما روی دیوار روبرو تنها سایه‌های اشیاء را می‌بینید، زندانیان آنها را ریشخند خواهند کرد و خواهند گفت، چشمان آنها به سبب خروج از غار فاسد شده و از اینرو انسان خردمند، چشمان خود را در برابر نور قرار نخواهد داد. حال اگر گروهی بر آن شوند که زنجیر از گردن و پاهای زندانیان بگشایند و آنها را به نور و حقیقت و راستی رهنمون شوند، زندانیان کمر به کشتن و نابودی آنها

خواهند بست. بدیهی است که اگر با کسی که عدالت ندیده است، از عدالت سخن بگویند، او کسی را که از عدل و دادگری سخن می‌گوید، ابله و بی‌خرد خواهد خواند.

افلاطون از این تمثیل پویا نتیجه می‌گیرد که موهبت‌های دانش و حقیقت، آخرین پدیده‌هایی هستند که ما را به خود می‌آورند و دسترسی به آنها جز با کوشش و مجاهدت، امکان‌پذیر نخواهد بود. هنگامی که حقیقت‌ها که غایت نیکی و درستی هستند کشف شوند، برای انسان نیروگاه خرد و درایت به‌شمار می‌روند و انسان با خرد همیشه در زندگی خصوصی و اجتماعی خود از آنها توان و نیرو خواهد گرفت.

بهرآستی که افلاطون چقدر نقش آموزش و پرورش را در سرشت انسان زیبا به‌مثال آورده است. هنگامی که انسان در تاریکی‌های نادانی فراگرد زندگی پدر و مادر، عبارت «الله اکبر» را آموزش می‌گیرد و آنرا با تار و بود احساس و هیجان در مغز و ایمان خود می‌کارد، دیگر رهایی از بند آن برایش کار ساده و آسانی نخواهد بود. انسانی که اینچنین، عبارتی را که نشان از بت‌پرستی مردم یکهزار و چهارصد سال پیش دارد، در ایمان خود که هیچ راهی به‌خرد پویای او ندارد، می‌ریزد، دیگر تا پایان عمر اسیر آن عقیده خرافی باقی‌مانده و اگر کسی بخواهد چشمان او را به حقیقت چنین عقیده خرافی بگشاید، با غرور و افتخار کمر به نابودی او خواهد بست.

در حدود نهمصد میلیون نفر مسلمانان جهان، هر روز دهها مرتبه، وقت و نیرو و عمر خود را برای ذکر وردی که نشان از بت‌پرستی تازیهای یکهزار و چهارصد سال پیش شبه‌جزیره عربستان دارد، تلف می‌سازند و هیچگاه تا کنون از خود پرسش نکرده‌اند، چرا «الله اکبر؟» چرا «الله بزرگتر؟» اگر «الله بزرگتر است»، آیا بزرگتر از چه کسانی است؟ و اگر «الله» بزرگترانی نیز دارد، پس بزرگترین چه کسی است؟ پرسش جانب دیگر در این بحث آنست که با توجه به اینکه «الاکبر» صفت عالی واژه

«کبیر» بوده و مفهوم «بزرگترین» دارد، معلوم نیست چرا محمد به جای «الله اکبر» دست کم از عبارت «الله الاکبر» به مفهوم «الله بزرگترین» بهره نگرفت؟ پاسخ آنست که بت «الله» بزرگتر از بت‌های سه گانه دختران خود، «لات»، «عززی» و «منات» بوده است و هر کس به این ورد ایمان داشته باشد، به راستی به وجود سه بت دیگر «لات»، «عززی» و «منات» نیز اعتقاد و ایمان دارد.

ناسخ و منسوخ:

اشتباهات «الله» کامل و بدون نقص

و عیب

بزرگترین دروغ در دنیا آنست که کسی ادعا کند، سخنانش حرفهای خداست.

در زبان فارسی گفته‌ای وجود دارد که می‌گوید: «فرض محال، محال نیست.» هرگاه برپایه این گفته فرض کنیم که دین اسلام از لحاظ اصول و موازین متافیزیکی، انسانی و اخلاقی یک دین به‌تمام معنی کامل و برتر از کلیه سایر ادیان بوده و ارزشهای والای اخلاقی و انسانی به‌گونه کمال مطلوب در بافت احکام و دستورات آن جایگیر شده باشند، ولی هنگامی که تئوری «ناسخ و منسوخ» را در اسلام بررسی می‌کنیم، این فرض بیکباره درهم فرومی‌ریزد. مفهوم تئوری «ناسخ و منسوخ» به‌گونه بسیار کوتاه آنست که «الله» نخست در نزول بعضی احکام و دستورات خود در قرآن مرتکب اشتباه شده و

پس از آنکه به اشتباهات خود پی برده، احکام پیشین و اشتباهی خود را «منسوخ» کرده، یعنی آنها را حذف نموده و اصول و دستورات جدیدی که «ناسخ» نامیده می‌شوند، به جای احکام اشتباهی وارد قرآن کرده است. تضادها و ناهمگونی‌های قرآن به اندازه‌ای زیاد است که نبوغ علمای اسلامی را در پیسوده‌نویسی و لافزنی درمانده کرده و آنها برای روپوش گذاشتن روی تضادهای یادشده، یگانه چاره را در ایجاد علمی به نام «علم ناسخ و منسوخ» دیده و عقیده دارند، هر گاه کسی از این علم آگاهی نداشته باشد، اجازه تفسیر قرآن را نخواهد داشت.

موضوع این بحث و یا علم «ناسخ و منسوخ» و تضادها و ناهمگونی‌های قرآن بویژه هنگامی به درجه کمال رسوائی آور می‌شود که در نظر داشته باشیم که عثمان، خلیفه سوم برای از بین بردن ضد و نقیض گوئیهای قرآن، همه قرآنهائی را که در دست مردم بود، جمع آوری کرد و دیگر به صاحبانش پس نداد و تا آنجائی که برایش امکان داشت، قرآن را از تضادهای آشکار آن گذردائی کرد، با این وجود، دو سوم از سوره‌های موجود کتاب قرآن شامل «ناسخ و منسوخ» شده‌اند.

کتاب کشف الاسرار، در تفسیر آیه ۱۰۰ سوره بقره در باره «ناسخ و منسوخ» می‌نویسد: «نسخ هم در قرآن و هم در سنت امکان پذیر می‌باشد. در قرآن می‌توان یک آیه را با آیه دیگر، آیه قرآن را با حدیث و سنت را با قرآن، نسخ کرد.» «ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی» (۴۱۸-۳۳۷ هجری قمری/ ۱۰۲۷-۹۴۹ میلادی) از اصحاب «ابوالحسن اشعری» که «رکن الدین» لقب گرفته، در یکی از کتابهایش زیر فرمان التبصیر فی الدین می‌نویسد، آیه‌های قرآن را با سنت می‌توان نسخ کرد.

^۱ ابوالفضل رشیدالدین میبدی، کشف الاسرار و عده الابرار، جلد اول، به کوشش علی اصغر حکمت (تهران: امن سبا، ۲۵۲۷).

^۲ ابو اسحاق ابراهیم بن محمد اسفراینی، التبصیر فی الدین، به کوشش کمال حوت (بیروت، لبنان: ۱۱۰۳، ۱۹۸۳).

مفهوم آن قسمت از نوشته‌های این دو دانشمند فقه اسلامی که می‌گویند: «آیه‌های قرآن را با سنت و حدیث می‌توان نسخ کرد»، آنست که وحی و الهام «الله» به پیامبر را که به اصطلاح اصل آن در آسمان وجود دارد و قطعه قطعه بوسیله جبرئیل به محمد وحی شده و باید ابدی و غیرقابل تغییر باشد، بر پایه منفعت شخصی و یا پشت‌هم‌اندازیهای یک آخوند نادان و یا استناد به گفته و یا عمل پیامبر می‌توان نسخ کرد و آنرا از بین برد. بدیهی است که دکانداران دینی بغیر از گزینش این روش نابخردانه برای پنهان و یا محو کردن بیسوده‌گوئیهای غیر منطقی اصول و موازین قرآن چاره دیگری نداشته‌اند.

واژه «ناسخ» به معنی «نسخ‌کننده» و واژه «منسوخ» به معنی «نسخ شده»، هر دو از واژه «نسخ» گرفته شده‌اند. واژه «نسخ» دو معنی دارد: یکی رد کردن، زایل کردن و باطل کردن. مانند اینکه بگوییم، آفتاب سایه را از بین برد. و دیگری نقل و یا سرایت یک چیز به چیز دیگر، با باقی ماندن وجود اصلی آن. مانند اینکه بگوییم، نوشته کتابی نسخ و یا نقل شده، ولی اصل نوشته آن باقی مانده است. در اصطلاح فقه اسلامی، واژه «نسخ» مفهوم رفع و یا تبدیل حکم و دستوری را به حکم و دستور دیگر می‌دهد. به گونه‌ای که می‌دانیم، نسخ قانون یکی از مباحث عادی دانش حقوق است و در بحث حقوق می‌خوانیم، هر زمانی که قانونی به وجود می‌آید که با متن و مفهوم قانون پیشین مغایرت دارد، قانون جدید جانشین قانون پیشین می‌شود. زیرا، به گفته فقها، وجود دو قانون ناهمگون، اجتماع ضدین است و چون هیچگاه امکان ندارد که دو قانون ناهمگون در یک زمان اجرا شوند، بنابراین قانون جدید باید جای قانون پیشین را بگیرد. باید توجه داشت که این بحث باید در حقوق و یا قوانین زمینی و بشرساخته وجود داشته باشد، نه در اصول و احکام مذهبی و آسمانی. زیرا، فرض اینست که «اللّهی» که بر تمام دانش‌ها و آگاهی‌های موجود در جهان آفرینش احاطه و بینش نامحدود دارد و به اصطلاح از آسمان برای بشر دستور صادر می‌کند، مرتکب اشتباهی نشود و فرامینی که برای

افراد بشر صادر می‌کند، جنبه آسمانی، ابدی و جاودانی داشته باشد، ولی محمد بر پایه دو آیه‌ای که در قرآن آورده، احکام و فرامین «الله» را در راستای قوانین بشری و زمینی قرار داده و آشکارا دستورات و احکام «الله» را تابع تغییر و اصلاح و یا به اصطلاح فقه اسلامی «ناسخ و منسوخ» قرار داده است. این دو آیه عبارتند از: آیه ۱۰۶ سوره بقره و آیه ۱۰۳ سوره نحل. آیه ۱۰۶ سوره بقره می‌گوید:

مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِمَّا أَوْمِئَتْهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

«ما آیه و یا امری را نسخ نمی‌کنیم و یا حکم آنرا متروک نمی‌سازیم، مگر اینکه بهتر از آن و یا مانند آنرا بیاوریم. آیا مردم نمی‌دانند که (الله) بر هر چیزی قادر است.»

آیه ۱۰۳ سوره نحل می‌گوید:

وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُزِيلُ

«و ما هرگاه آیه‌ای را از راه مصلحت نقص کنیم، به جای آن آیه دیگری می‌آوریم و (الله) بهتر می‌داند چه نازل کند...»

فقه‌های اسلامی «نسخ» را به سه گروه بخش کرده‌اند:

- ۱- متن آیه و حکم آن هر دو نسخ و متروک شود. برای مثال، زمانی محمد گفت، شب پیش سوره‌ای می‌خواندم، چند آیه آنرا بر من فراموش کردند، از اینرو دانستم که آنرا از من برگرفتند.
- ۲- متن و حروف آیه منسوخ و متروک شود، ولی حکم آن باقی بماند. مانند عقیده به اینکه زمانی آیه‌ای وجود داشته که مجازات زانی و زانیه را سنگسار مقرر داشته، ولی بعدها متن آیه از بین رفته، درحالی‌که حکم آن باقی مانده است.
- ۳- متن آیه و حکم آن هر دو موجود باشند. بدین ترتیب که هم آیه متروک شده و هم آیه تازه‌ای که آیه پیشین را منسوخ کرده، هر دو وجود داشته باشند. تمام آیه‌های نسخ شده، از این گونه هستند.^۲

^۲ تفسیر المعزیزی.



علمای اسلام، اینهمه واژه بردازی و قاعده آفرینی کرده‌اند تا از اصول و موازین نابخردانه قرآن و تضادها و ناهمگونی‌های آیه‌های آن دفاع کنند، ولی هیچ خردی نمی‌تواند بپذیرد که «اللّٰهی» که بر پایه مدلول آیه ۲۶ سوره کهف، دانا به تمام اسرار آسمانها و زمین و آگاه به عالم آشکار و نهان است، نادانانه حکمی صادر کند و سپس در صدد نسخ و یا تغییر آن برآید. همانگونه که روانشاد علی دشتی در کتاب بیست و سه سال^۱ گفته است، اگر «الله» واقعاً خداوند دانا و آگاه به همه امور آشکار و نهان است و چنانکه آیه ۵۰ سوره قمر گفته است، فرمان او در عالم یکی است و در سرعت چشم بهمزدن باید انجام پذیرد،^۲ چرا از ابتدا امر و حکم بهتر را صادر نمی‌کند تا بعداً مجبور به اصلاح و یا تغییر و نسخ آن نگردد.

فقهای اسلامی سوره‌های قرآن را از جهت «ناسخ و منسوخ» به سه گروه بخش بندی کرده‌اند: گروه اول، سوره‌هایی که نه ناسخ دارند و نه منسوخ. گروه دوم، سوره‌هایی که هم ناسخ دارند و هم منسوخ و گروه سوم، سوره‌هایی که تنها منسوخ دارند. در گروه بندی و شماره آیه‌های منسوخ شده نیز بین علمای اسلام اختلاف وجود دارد. زرکشی نویسنده البرهان فی علوم القرآن،^۳ سوره‌هایی را که دارای ناسخ و منسوخ نیستند، چهل و سه سوره؛ سوره‌هایی را که هم دارای ناسخ و هم منسوخ هستند، سی و یک و یا سی و دو سوره، سوره‌هایی را که تنها دارای ناسخ هستند، شش سوره و سوره‌هایی را که تنها دارای منسوخ هستند، چهل سوره برشمرده است. ولی، شیخ محمد بن حزم در کتاب التاسخ و المنسوخ، شماره سوره‌هایی را که دارای ناسخ و منسوخ نیستند، چهل و سه سوره؛ سوره‌هایی را که تنها دارای منسوخ هستند، چهل سوره و سوره‌هایی را که دارای هم ناسخ و هم منسوخ هستند، بیست و سه سوره برشمرده است.^۴

^۱ علی دشتی، بیست و سه سال، صفحه ۲۵۱.

^۲ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ.

^۳ زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، جزء دوم، صفحه‌های ۳۵-۲۷.

^۴ همان کتاب، همان صفحه.

^۵ شیخ محمد بن حزم، التاسخ و المنسوخ،

هر گاه نوشته‌های این دو نویسنده را رویهم ریخته و از آنها مخرج مشترک بگیریم، به این نتیجه می‌رسیم که دو سوم متون و اصول و احکام قرآن دارای یا ناسخ و یا منسوخ و یا به عبارت دیگر تضاد می‌باشد. این تضادها بیشتر بین سوره‌های مکی (سوره‌هایی که محمد در مدت ده سال اقامت خود در مکه آورده) و سوره‌های مدنی (سوره‌هایی که محمد در مدت ۱۳ سال پیامبرشاهی خود در مدینه نوشته) می‌باشد. به گونه‌ای که می‌دانیم، هشتاد و هشت سوره‌ای که محمد در هنگام اقامت خود در مکه آورده، دارای زیربنای خالص روحانی است و چون محمد در این مدت هنوز به کرسی قدرت و فرمانروائی تکیه نکرده و تازه برای افسون کردن مردم عربستان گام برداشته است، همه جا از ارشاد مردم و دعوت آنها به نیکی و اجتناب از زشتی‌ها و پلیدیها و محاسن ارزشهای اخلاقی سخن می‌گوید. در این آیه‌ها، محمد شخص زاهد، وارسته، نکوکار و انساندوستی به نظر می‌آید که مسیح‌وار با حس بشردوستی و نوع‌خواهی قابل ستایشی مردم را به خداشناسی و پرهیزکاری می‌خواند؛ ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران را نکوهش و حمایت از بینوایان را تشویق و موعظه می‌کند. ولی، در مدینه که محمد به کرسی پیامبرشاهی و فرمانروائی تکیه می‌زند، پیوسته از قول «الله» از قتل و کشتار و نابودی مخالفان خود در پوشش واژه «دین» دم می‌زند و بویژه تأکید می‌کند که مخالفان دین و «الله» و پیامبر که در واقع مخالفان قدرت شخصی خود او هستند، باید به شدیدترین وضع ممکن نابود شوند.

بیشتر آیه‌هایی که در قرآن منسوخ شده‌اند، آیه‌هایی هستند که محمد را به شکیبائی و مدارا با کافران تکلیف کرده و به او ابلاغ می‌کنند که رسالتش تنها ابلاغ پیامهای «الله» است و پس از انجام این کار باید مخالفان را به «الله» واگذار کرده و در نظر داشته باشد که او وکیل و نگهبان مردم نیست. و بهمان ترتیب بیشتر آیه‌های ناسخ، آیه‌هایی هستند که محمد را به جنگ کردن با کفار و منافقان و کشتن و نابود کردن آنها به شدیدترین شکل ممکن توصیه و تشویق می‌کند. آیه‌های گروه اول، همه آیه‌های مدنی و آیه‌های

گروه دوم، همه آیه‌های مکی می‌باشند.

برخی از علمای اسلام در کوشش بیسوده‌ای که برای پدافند از تئوری «ناسخ و منسوخ» کرده، نوشته‌اند؛ نسخی که در قرآن ایجاد شده، مربوط به احکام قرآن است، نه اخبار آن. زیرا، نسخ اخبار دلیل بر اینست که منسوخ دروغ بوده و دروغ بستن به «الله» محال می‌باشد. ولی احکام را می‌توان نسخ کرد، زیرا وضع افراد مردم بر حسب زمان و مکان تغییر می‌یابد، از اینرو احکام الهی نیز برای مصلحت افراد مردم تبدیل می‌شود و این عمل از روی نادانی نیست. برای مثال، هنگامی که پزشکی به مناسبت تفاوت مزاج و یا شرایط گوناگون جسمی افراد مختلف، دستوره‌ای درمانی متفاوت برای یک بیماری واحد می‌دهد، به سبب مصلحت بیمار و صلاح حال اوست و دلیل بر نادانی او نیست.

بدیهی است، به این افرادی که برای گرم نگهداشتن تنور دکان دینداری خود این یاوه‌ها را دلیل می‌آورند، باید گفت، آیا مگر نه اینست که مهمترین بخش قرآن، احکام آنست نه اخبار آن. اخبار و یا قصه‌های کتاب قرآن را در هر کتاب افسانه‌ای می‌توان یافت. تمام کتابهای دینی برای سرگرم کردن مردم به شرح افسانه‌های یادشده پرداخته‌اند. حتی به گفته «ویل دورانت»^۹ مدت ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح، افسانه کشتی نوح و طوفان آن بین مردم بین‌النهرین مشهور بوده است. همچنین افسانه بچگانه یوسف و زلیخا را همه جا می‌توان خواند، بلکه آنچه مهم است احکام قرآن می‌باشد که هفت درصد آیات قرآن را تشکیل داده است و گرنه افسانه‌های نابخردانه‌ای مانند آنچه که به آنها اشاره شد و همچنین افسانه‌های جن و پری و شیطان و مسافرت خیالی فضائی محمد به آسمان که برای افراد مردم حکم و تکلیفی ایجاد نمی‌کند. گذشته از همه این فرمودها، قرآن در آیه سوم سوره زخرف می‌گوید، متن اصلی قرآن در آسمان وجود دارد و جبرئیل آنرا قطعه قطعه به محمد رسانیده

^۹ Will Durant, *The Story of Civilization*, 3 vols. (New York: Simon and Schuster, 1935).

است. آیه‌های ۲۱ و ۲۲ سوره بروج نیز می‌گویند، این قرآنی است که در لوح محفوظ وجود دارد. بر پایه این آیه‌ها مسلمانان باور دارند که کتاب قرآن «قدیم» است، نه «جدید» (حادث).^۱ به عبارت دیگر، قرآن از ازل وجود داشته و پس از رسالت محمد به پیامبری، متون و آیه‌های آن بتدریج بوسیله جبرئیل بر محمد نازل شده است.

اگر به راستی متن قرآن «قدیم» باشد، نه «جدید» (حادث)؛ فرص هر نوع تغییر و اصلاحی در متن «قدیم» که از ذات «الله» جدا نیست، سبب خدشه دار شدن وجود «الله» شده و «الله» را همان بت چوبی خانه کعبه نشان می‌دهد که نسبت به سایر بت‌ها «اکبر» و یا «بزرگتر» بوده است.

تئوری «ناسخ و منسوخ» را به راستی می‌توان شاهکار فقهی و یا پشت‌هم‌اندازیهای شرعی فقها و علمای اسلامی برای سرپوش گذاشتن روی تضادها و ناهمگونی‌های آیه‌های گوناگون کتاب قرآن با یکدیگر دانست. ولی با این وجود، در بحث «ناسخ و منسوخ»، هیچ دلیلی برای برتری حکم یک آیه بر آیه دیگر داده نمی‌شود و این اشکال به‌توان خود در سراسر قرآن باقی می‌مانند. برای مثال در باره رابطه اسلام با سایر ادیان، آیه ۲۵۷ سوره بقره می‌گوید، در پذیرش دین اجباری وجود ندارد، ولی آیه ۸۵ سوره آل عمران می‌گوید، هر کسی بغیر از اسلام دینی قبول کند، از او پذیرفته نخواهد شد. همچنین آیه ۱۳۴ سوره حجرات می‌گوید، ما شما را به شعبه‌ها و

در دوره خلافت پانصدساله خلفای عباسی، آنچه که در جرگه‌های خلفای اسلامی بشر از سایر مسائل مذهبی مورد بحث قرار داشت، این موضوع بود که آیا قرآن «قدم» یعنی «قدیم» است یا «جدید»، «حدوث» یعنی «حادث». تئوری «قدیم» بودن قرآن حاکی است که قرآن با ذات «الله» به‌وجود آمده و از فرمایش «الله» جدا نیست. تئوری «جدید» و یا «حادث» عبارت از این بود که قرآن از ابتدا وجود داشته و «الله» آنرا آورده است. در تمام دوره پانصد ساله خلافت عباسیان، آدم‌کشی و جوهریزی بر سر این عقیده جریان داشت و هر زمانی که هر یک از نایب‌داران یکی از این دو عقیده بر دیگری قدرت می‌یافتند، خون بیروان عقیده مخالف را به زمین می‌ریختند. اگرچه این اختلاف عقیده هنوز باقی است، ولی گونا در حال حاضر فقه‌های اسلامی تئوری «جدید» و یا «حادث» بودن قرآن را پذیرفته و باور دارند که متون قرآن بوسیله جبرئیل فرشته به محمد رسیده است.

قبیله‌ها تقسیم کردیم تا یکدیگر را بشناسید و از دگرسو، آیه ۵۶ سوره مائده، آیه‌های ۲۷ و ۱۱۴ سوره آل عمران و آیه ۱۴۳ سوره نساء می‌گویند، مسلمانان نباید با یهودیها، عیسویها و بطور کلی افراد غیر مسلمان آمیزش پیدا کنند. درحالیکه دو سوم سوره‌های قرآن دارای تضادهائی به شرح بالا هستند، ولی هیچیک از این آیه‌ها، برای برتری متن یکی بر دیگری دلیلی نمی‌آورند. یکی از نمادهای بارز و شرم‌آور قرآن نسخ آیه‌های ۱۹ و ۲۰ سوره نجم به آیه‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ همان سوره می‌باشد. به گونه‌ای که در فصل بعد (دوازدهم) زیر فرنام «داستان غرانیق و یا آیه‌های شیطانی» خواهیم گفت، محمد برای جلب توجه مردم قریش و انصراف آنها از آزار و اذیت پیروانش نخست با خواندن متن آیه‌های ۱۹ و ۲۰ در برابر بت‌های لات، منات و عزی به سجده افتاد و سپس در برابر سرزنش نزدیکانش از انجام این رفتار نابخردانه، اظهار داشت که آن آیه‌ها از سوی شیطان به‌وی وحی شده و آیه‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ سوره نجم را جانشین دو آیه ۱۹ و ۲۰ همان سوره نمود.

چون نویسنده این کتاب بر آنست که تمام زوایای گفتار مورد بحث را از هر جهت روشن کند، لازم است به این نکته نیز اشاره نماید که علما و فقهای اسلامی که برای روپوش گذاشتن روی تضادها و ناهمگونی‌های نابخردانه قرآن به آفریدن انواع و اقسام تئوریه‌ها و مباحث گوناگون دست زده‌اند، آیات و احکام قرآن را به دو گروه «محکمات» و «متشابهات» تقسیم کرده‌اند. به گفته این افراد «محکم» معنی «استواربودن» و «متشابه» معنی «همرنگی» می‌دهد. علما و فقهای اسلامی می‌گویند، در اصطلاح فقهی «محکم» عبارت از آیات و احادیثی است که دارای مفهوم واضح و روشن و ظاهر بوده و «متشابه» آیات و احادیثی هستند که مفهوم آنها واضح و ظاهر نبوده، بلکه پنهان و پوشیده می‌باشد. «مولانا شبیر احمد» در کتاب تفسیر کابل می‌نویسد، در قرآن و کلیه کتب الهی دو نوع آیه وجود دارد. اول، «محکمات» یعنی آیاتی که هدف آنها بر حسب لغت و ترکیب الفاظ و غیره معین و غیر مبهم است و در عبارت آنها معانی متعدد وجود ندارد. دوم

«متشابهات» یعنی آیاتی که در دانستن مفهوم آنها اشتباه واقع می‌شود.^{۱۱} «نعمت‌الله شهرانی» نیز در کتاب قرآن شناسی، می‌نویسد، حکمت ورود «متشابه» در قرآن نباید سبب شگفتی شود، زیرا «الله» در قرآن کلمات و جمله‌هایی را تذکر می‌دهد که معانی و مفاهیم آنها را تنها خود او می‌داند و برای دیگران فهمیده نمی‌شود و سبب این کار آنست که «الله» بندگان خود را آزمایش کند. زیرا، آنهایی که دارای ایمان حقیقی و کامل هستند به وجود «متشابهات» اعتراض و خورده‌گیری نمی‌کنند و با وجود اینکه عقل آنها از فهم و درک آن موارد ناتوان است، باز هم با ایمان آنها را پذیرش می‌کنند، ولی کسانی که ایمانشان ضعیف بوده و یا ایمان حقیقی ندارند، به «متشابهات» خورده‌گیری می‌کنند و از پذیرش آنها سرباز می‌زنند.^{۱۲}

در برابر دانش پراکنی فقهی این افراد، ذکر دو نکته بی‌مناسبت به نظر نمی‌رسد. اول اینکه، آن‌اللهی که احکام و دستوراتش را تنها خودش می‌فهمد و بندگان او توان درک احکام و فرامینش را ندارند و وی برای آزمایش بندگان احکامی صادر می‌کند که آنها توان درک آنرا نداشته باشند، درست مانند قاضی فاسد و یا روان‌پریشی است که واژه‌ها و جمله‌های پیچیده و نامفهومی برای پرسش از متهم خود به کار می‌برد که او نتواند آنها را درک کند تا قاضی بتواند یا متهم را به زندان ببرد و یا او را به بالای چوبه دار بفرستد. آیا هیچ انسان خردور و منطوق‌دانی می‌تواند پندار کند که خدای عادل و بنده‌دوستی آنچنان برای آفریده‌هایش حکم و دستور صادر کند که آنها توان فهم و درک آنرا نداشته باشند و سپس به مناسبت نافرمانی بنده‌هایش از دستورات و احکام خود، آنها را به آتش دوزخ بسوزاند؟ نکته دوم آنست که تا زمانی که سوداگران مذهبی، پیروانی نداشته باشند تا چشمان خردشان را بسته و کورکورانه به خرافات جزمی مذهبی آنها عمل کنند، دکان فریگیری آنها

^{۱۱} مولانا شبیر احمد، تفسیر کابلی، جلد اول، صفحه ۲۷۹.

^{۱۲} نعمت‌الله شهرانی، قرآن شناسی، صفحه‌های ۳۶ و ۳۷.

رونی نخواهد داشت. از اینروست که همیشه توصیه می‌کنند که افراد مردم باید خرافات جزمی مذهبی را بدون چون و چرا و کاربرد عقل و درایت به‌مورد پذیرش و اجرا بگذارند تا مؤمنان دینی خوبی به‌شمار رفته و اعمال و رفتارشان بوسیله «الله» پذیرفته شود.

برخی از علما و فقهای اسلامی، شماره آیه‌های منسوخ را تا ۲۲۵ آیه رسانیده‌اند. «جلال‌الدین سیوطی» در کتاب اتقان،^{۱۳} شمار بیست آیه از آیه‌های منسوخ شده و ناسخ خورده قرآن را ذکر کرده است که برای جلوگیری از درازای کلام از شرح آنها در این جستار خودداری و تنها به‌دو مورد آنها اشاره می‌شود. این دو مورد یکی حکم آیه ۵۲ سوره احزاب در باره زنان محمد است که حکم آیه ۵۰ همان سوره آنرا نسخ کرده و دیگری حکم آیه ۱۳ سوره مجادله در باره صدقه دادن به‌محمد است که حکم آیه ۱۲ همان سوره آنرا نسخ کرده است. مدلول این آیات به‌شرح زیر است:

مدلول آیه ۵۰ سوره احزاب می‌گوید، محمد در گزینش هر یک از زنان جهان که اراده کند آزادی کامل خواهد داشت. ولی، هنگامی که شرم مدلول آیه یادشده رو می‌افتد و محمد مورد سرزنش نزدیکانش قرار می‌گیرد، آیه ۵۲ سوره احزاب، حکم آیه ۵۰ همان سوره را لغو و دستور می‌دهد که دیگر محمد نه حق افزودن به‌زنان حرمسرایش را دارد و نه تبدیل کردن آنها را.

مورد دوم، حکم آیه ۱۲ سوره مجادله است که «الله» به‌مسلمانان دستور می‌دهد، هنگام سخن گفتن با پیامبر به‌او صدقه بدهند، ولی پس از آن حکم آیه ۱۳ سوره مجادله دستور آیه ۱۲ همان سوره را لغو کرده و می‌گوید، اگر مردم از اینکه برای سخن گفتن با محمد از پیش به‌او صدقه بدهند، ترسیده‌اند، پس «الله» آنها را می‌بخشد.

حال به‌قول عایشه سرگلی حرم محمد، این چه «الله» بدخیم و فرونهادی است که همه کائنات و جهان هستی را به‌باد فراموشی سپرده و در صحرای

^{۱۳}جلال‌الدین سیوطی، اتقان.

خشک و سوزان عربستان جاخوش کرده و اینچنین تمام قدرت و جبروت لایتناهی خود را در راه راضی کردن تمایلات نفسانی و خشنود کردن حس جاه طلبی و قدرت خواهی محمد، پیامبر عزیزگونه اش به کار می برد، او را به آسمانها دعوت کرده و در آسمان هفتم با او شیربرنج می خورد؟ پرسشی است که پاسخش را باید در خرد پویای پیروان دین آسمند اسلام جستجو کرد!

صدا و بازتاب این خرد پویا و بیطرفی که از هر گونه حب و بغضی خالی و عاری باشد، آنست که محمد این آیه ها و سایر احکام قرآن را بر پایه آگاهی ها، تجربیات و داوریهای بی مایه و برای تأمین نیازهای روز خود به وجود آورده و تنها ناظر به موارد ویژه بوده است. بعدها که محمد به اشتباهات خود در صدور احکام و دستورات نابخردانه کتاب قرآن پی برده، آیه ها و دستورات پیشین خود را لغو و یا به اصطلاح فقهی نسخ کرده و آیه ها و احکام جدیدی را که پاسخگوی مشکلات جامعه نوپای اسلامی بوده و با پیشبرد و تحقق هدفهای جاه طلبانه اش در کسب قدرت همگامی بیشتری داشته اند، جانشین آیه های پیشین کرده است و بدنامی نادانی ها و کم تجربیگی های خود را بر گردن «الله» بیچاره و بی زبان هموار نموده است.

باز نمود نویسنده

آنچه که علما و فقهای اسلامی در باره دفاع از تئوری «ناسخ و منسوخ» گفته اند، نیاز به چند باز نمود دارد:

۱- در جستار بالا گفتیم که علمای اسلامی در دفاع از تئوری «ناسخ و منسوخ» می گویند، تغییرات و فراگشت های زمان و مکان و نیز مصلحت افراد مردم، لزوم «ناسخ و منسوخ» و تغییر و اصلاح برخی اصول و احکام پیشین را به اصول و موازین جدیدتر ایجاب می کند.

به این افراد باید گفت، اگر حرف و دلیل شما درست است و در حدود مدت بیست سال، تقریباً دو سوم احکام و فرامین الهی نیاز به تغییر و اصلاح داشته، پس چگونه است که شما می گویند، احکام قرآن و اسلام تا ابد ثابت

و جاودانی بوده و تمام افراد بشر و همه نژادها و حتی جن‌ها و روح‌ها، در هر نقطه از جهان که بسر ببرند باید آنها را پیروی کنند؟ از دگر سو، اگر قرآن کلام «اللّهی» است که از ازل وجود داشته، مگر «الله» در درازای بیلیون‌ها سال بیکاری فرصت تجدید نظر و اصلاح آیات قرآنی را نداشته است که در درازای مدت ۲۳ سال نبوت محمد به کرات مجبور به نسخ و اصلاح دستورات خود شده است. وانگهی، آیا درست است که در حدود مدت بیست سال، تقریباً دو سوم قرآن برای یک جامعه محدود و کوچک عرب، نیاز به آنهمه نسخ، تبدیل، تغییر و اصلاح داشته، ولی در حدود یکهزار و چهارصد سال، پس از مرگ محمد، با اینهمه تحولات و تغییرات گوناگون، سریع و شگرفی که در جهان به وجود آمده، نیاز به تغییر و تبدیل از بین رفته باشد. اگر تغییر زمان و مکان و مصلحت افراد در مدت بیست و سه سال زندگی پیامبری محمد لزوم داشته، آیا در یکهزار و چهارصد سالی که از زمان مرگ محمد می‌گذرد، در دنیای ما، زمان و مکان و مصلحت اینهمه افرادی که دارای نژادها و زبانهای گوناگون می‌باشند، یکسان و ثابت مانده و هیچ نیازی به تغییر و اصلاح به وجود نیامده است؟

اگر نسخ دو سوم سوره‌های قرآن و تبدیل آنها به آیه‌های جدید ناشی از خواست و اراده «الله»، تغییرات زمان و مکان و مصلحت افراد مردم بوده، چه رابطه‌ای بین اراده «الله» و مرگ محمد وجود داشته که پس از درگذشت محمد، اراده «الله»، تغییرات زمان و مکان، مصلحت کاترلیونها افراد بشر که در دوره‌های مختلف می‌آیند و می‌روند و تئوری «ناسخ و منسوخ»، همه با یکدیگر با محمد به گور رفته‌اند؟

۲- در بحث بالا توضیح دادیم که از سه نوع ناسخ و منسوخ که علمای اسلامی برای این تئوری قایل شده‌اند، تمام آیه‌های نسخ شده از گونه ایجاد آیه جدید (ناسخ) و باقی ماندن آیه قدیم (منسوخ) می‌باشند. نکته یادشده، این بحث را به وجود می‌آورد که به فرض اینکه آیات قرآن کلام «الله» بوده و وی مصلحت دیده است، احکام و فرامین نابجای پیشین او حذف و اصول و

دستورات تازه‌ای جانشین فرامین پیشین او گردند، با این وجود آیا هیچ خرد و منطقی پذیرش می‌کند که آیه و یا حکمی ارزش خود را از دست بدهد و بوسیله آیه و یا حکم دیگری از بین برود، ولی مسلمانان هنوز با آداب و مراسم ویژه مذهبی به قرانت آنها پرداخته و وقت و عمر خود را در راه ذکر مهملاتی که حتی بوسیله خود سوداگران دینی مطرود شده پردازند؟

هرگاه این پرسش و سایر پرسشهایی که به احکام پوچ و مسخره مذهبی مربوط می‌شود، و از پاسخ‌های منطقی تهی هستند از علمای اسلامی، یعنی دکانداران مذهبی مطرح شود؛ پاسخ خواهند داد، مسائل بسیاری وجود دارد که «الله» و پیامبر به انجام آنها دستور داده‌اند، ولی خرد ما مردم برای درک آنها رسائی و رسیدگی کامل ندارد و بدون اینکه ما آنها را در برابر آزمون خرد قرار دهیم، باید کورکورانه و بدون چون و چرا به انجام آنها پردازیم. در برابر ادعای این افراد باید گفت، اولاً اگر شما گروه انگلی اجتماع یا در نهاد استعداد درک حقایق را ندارید و یا برای تأمین منافع فردی و اجتماعی خود، خرد و درایتان را در بند کرده و برتری می‌دهید، به نادانی و لادگی خودنمایی کنید، دست‌کم افراد مردم را به حال خود واگذارید و موهبت‌های خرد و درایت را از آنها سلب نکنید. ثانیاً اگر به راستی به باورهای خود ایمان دارید و معتقدید از امور و مباحث مذهبی، جانی برای کاربرد خرد و درایت انسان وجود ندارد، پس آنجائی که اصول فقه را با «ادله اربعه»^۳ و یا «دلایل چهارگانه» معرفی کرده و عقل یا خرد را یکی از «دلایل چهارگانه» اصول فقه شناختگری می‌کنید، دست‌کم این عامل فریب و ریا را از فرهنگ عوامفریبی‌ها بتان حذف نمایید.

۳- در قرآن چهار آیه وجود دارد که موضوع «ناسخ و منسوخ» را بدون هیچ بحث و تردیدی به‌غریزنگ شرم و رسوائی سرنگون می‌کند. هرگاه، به‌فرض محال بندار کنیم آنچه که تا کنون در باره پوچی و بی‌پایگی تئوری

^۳ «ارکان ادله اربعه» فقه شیعه گری از چهار عامل تشکیل شده است: عقل، قرآن، سنت و اجماع.

«ناسخ و منسوخ» گفته ایم، فرمود راستین نداشته باشد، تنها وجود این چهار آیه در کتاب قرآن، کافی است که این تئوری را یکباره این در لجنزار ملامت و آزر دم دفن کند. این چهار آیه عبارتند از: آیه ۲۷ سوره کهف، آیه ۶۴ سوره یونس و آیه‌های ۳۴ و ۱۱۵ سوره انعام. متن و ترجمه فارسی آیه‌های یادشده به شرح زیر می‌باشند.

آیه ۲۷ سوره کهف: **وَأَنْزَلْنَا مَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا**
 «و آنچه از کتاب (الله) بر تو وحی شد (بر خلق) بخوان که هیچکس سخنان (الله) را نمی‌تواند تغییر دهد و هرگز جز درگاه او پناهی نخواهی یافت.»

آیه ۶۴ سوره یونس: **لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا يَبْدِيلُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**
 «آنها را پیوسته از (الله) هم در دنیا و هم در آخرت بشارت است. سخنان (الله) را هیچکس نمی‌تواند تغییر دهد که این پیروزی بزرگی است.»

آیه ۳۴ سوره انعام: **وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولًا مِنْ قَبْلِكَ فَصَبِرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّىٰ أَنْهَبْتُمْ نَصْرًا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيِّ الْأَمْرَسَلِينَ**
 «و پیامبران پیش از ترا هم تکذیب کردند که آنها با همه اذیت‌های منکران صبر و تحمل کردند تا آنگاه که یاری ما شامل حال آنها شد هیچکس کلمات (الله) را نمی‌تواند تغییر دهد و اخبار پیامبران پیش به‌تو رسید.»

آیه ۱۱۵ سوره انعام: **وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**
 «کلام (الله) تو از روی راستی و عدالت به حد کمال رسید و هیچکس نمی‌تواند آنها (کلام [الله]) را تغییر دهد و او شنوا و بیناست.»

آیا مفاهیم چهارگانه بالا آشکارا نمی‌گویند که «کلمات (الله) هیچگاه قابل تغییر نخواهند بود؟» اگر چها آیه یادشده بالا سخنان «الله» بوده و واقعیت داشته باشند، پس بحث «ناسخ و منسوخ» چه صیغه‌ای است؟ آیا این

«الله» است که خود در نهاد دروغگو، مکار (همانگونه که محمد به کرات در آیه‌های گوناگون قرآن گفته)، و هزار چهره است و یا این فروزه‌های ذاتی خود شما، سوداگران دینی است که به «الله» آفریده شده بوسیله خودتان، نسبت می‌دهید.

هنگامی که افراد مردم برای تماشای نمایشنامه‌ای به تماشاخانه می‌روند، اگر بازیگر نمایشنامه سخنی ادا کند که با سخنان پیشینش تضاد و ناهمگونی داشته باشند، یا تماشاگران به او می‌خندند و یا دیگر حاضر به گوش دادن به سخنانش نبوده و تماشاخانه را ترک می‌کنند، ولی مسلمانان دنیا برای همیشه محکوم به نفی خرد و درایت خود و پرستش مستی اصول متضاد، بوج و بیهوده هستند، زیرا سوداگران دینی معتقدند که عقل انسان به واقعیت‌های مقدس خرافی ازلی و ابدی آنها نمی‌رسد و از اینرو باید با خرد خفته و چشمان بسته به آنها عقیده داشت و اصول و احکام آنها را با ایمان جزمی انجام داد.

داستان غرائیق و یا آیه‌های شیطانی

مذهب نیز مانند شعر یک کوشش دسته‌جمعی برای نابود کردن راستی‌های آشکار است.
Mencken

رویداد «غرائیق» که در واقع شرم پذیرش‌ناپذیری بر چهره محمد و «الله» او نشانده است، بر اثر یکی از نخستین درگیریهای محمد و افراد طایفه قریش به وجود آمد. بدین شرح که گروهی از افراد طایفه قریش، مسلمانان را در دره مکه پیروی کردند و در هنگامی که آنها مشغول برگزاری نماز بودند، بدانها حمله بردند. مسلمانان در برابر حمله آنها به دفاع پرداختند و در این گیرودار، «سعد بن ابوقاص» با استخوان آرواره شتر، یکی از مهاجمان را زخمی کرد. این رویداد نشان داد که مسلمانان از آن پس نمی‌توانستند از ایمنی جانی برخوردار باشند. از اینرو، محمد تصمیم گرفت پیروانش را به حبشه بفرستد تا از آزار طایفه قریش در امان باشند. در جهت اجرای این تصمیم، محمد به «نجاشی» پادشاه حبشه نامه‌ای نوشت و از او درخواست کرد به مسلمانان در سرزمین خود پناه دهد و نامه را بوسیله «جعفر بن ابیطالب» برای او ارسال

داشت و مسلمانان را روانهٔ حبشه کرد تا در آنجا به اجرای آئین دین تازهٔ خود بپردازند. با این وجود، افراد طایفه قریش از آزار دادن باقیماندهٔ پیروان محمد دست بردار نبودند.

افراد طایفه قریش در ذات مردمی آرام و مسالمت‌جو بودند، ولی هنگامی که محمد آنها را از پرستش خدایانشان منع کرد، نفرت شدیدی نسبت به او در آنها به وجود آمد. «ابن اسحاق» در این باره می‌نویسد: «تا آنجا که من آگاهی دارم، هنگامی که محمد خود را رسول و پیامبر «الله» نامید، مردم قریش از او رنجشی حاصل نکردند، ولی زمانی که خدایان آنها را مورد اهانت قرار داد، مردم قریش به استثنای شمار ناچیزی که به دین محمد پیوسته بودند، به اتفاق آراء برای شورش بر ضد او آماده شدند.»^۱

دلیل اینکه مردم قریش تا این اندازه با آموزشهای محمد در باره خودداری از پرستش بت‌هایشان مخالف بودند، آن بود که پرستش «بنات‌الله»^۲ و یا «دختران الله» که به سه بت مقدس «لات»، «منات» و «عزی» اطلاق می‌شد، زیربنای زندگی فردی و اجتماعی مردم عربستان را تشکیل می‌داد و سبب همبستگی و یگانگی آنها بود. مردم عربستان تا زمان ظهور محمد فکر می‌کردند که خدایانشان نگهبان و پاسدار زندگی و دارائیهای مادی و معنوی آنها بودند، ولی اکنون، یکی از تازیهای عربستان به نام «محمد»، از کرانه‌های بینامی و قاریکی سر به در آورده و مقدس‌ترین سرمایه‌های معنوی آنها را مورد اهانت و تازش قرار داده بود و این عمل بهیچوجه برای تازیهای عربستان نمی‌توانست قابل درک و پذیرش باشد. محمد خود به خوبی به این واقعیت آگاه بود و می‌دانست که تغییر دادن معتقدات مردم یک‌شبه کار آسانی نیست. هنگامی که محمد به مردم مکه آموزش داد که از پرستش بت‌های خود دست برداشته و تنها «الله» را مورد پرستش قرار دهند، در واقع به همه مردم ساکن آن منطقه آگهی نبرد داده بود.

^۱ Muhammed ibn Ishaq, *Sirat Rasulallah*, 166-167, in A. Guillaume, tran. and ed., *The Life of Muhammed* (London: 1955), p. 118.

^۲ به صفحه‌های ۲۰۹ تا ۲۱۴ همین کتاب نگاه فرمایید.

باید در نظر داشت که تا زمانی که کسی با معتقدات سنتی مردم عامی کاری نداشته باشد و تنها بخواهد خدائی به‌خدایان آنها بیفزاید، مردم در برابر پذیرش یک بت و یا یک خدای اضافی بازتاب شدیدی نشان نخواهند داد، ولی زمانی که کسی بخواهد عامل جدیدی را جانشین مقدسات سنتی آنها بکند، چنین عملی به آسانی برای مردم قابل پذیرش و تحمل نخواهد بود. محمد، تازی گمنام، ولی با هوش و درایتی که با دست‌آویز دین تازه‌اش، خیال پیامبرشاهی در سر می‌پرورانید، این واقعیت را به‌خوبی درک کرد و تصمیم گرفت برای جلب توجه مردم قریش و انصراف آنها از آزار و اذیت کردن پیروانش، به «بنات‌الله» و یا بت‌های سه‌گانه (لات، منات و عزی) کُرنش کند و حتی شفاعت آنها را مورد پذیرش قرار دهد. و چون همیشه به‌دنبال آنچه که در مغز محمد می‌گذشت، از طرف «الله» آیه‌ای بوسیله جبرئیل به‌او الهام و به‌عنوان فرمان الهی از زبانش جاری می‌شد، این بار نیز به‌دنبال تصمیم به تسلیم شدن به بت‌های سه‌گانه اعراب، محمد آیه‌های ۱۹ و ۲۰ سوره نجم را که وانمود می‌کرد، جبرئیل از سوی «الله» به‌وی الهام کرده است، در جوار کعبه برای مردم خواند و سپس در برابر بت‌های سه‌گانه یادشده به‌سجده افتاد و همه افراد حاضر نیز چه مسلمان و چه غیر مسلمان، همراه او به «بنات‌الله» سجده کردند. تنها دو نفر از افراد طایفه قریش به‌سبب شدت سالخوردگی نتوانستند مانند دیگران در برابر بت‌ها به‌سجده روند. این دو نفر یکی «ولید بن مغیره» و دیگری «سعید بن العاص» بودند که برای همگامی با دیگران تنها کمی از خاک زمین را برداشتند و به پیشانی خود مالیدند.

مردم قریش از این حرکت محمد و اینکه او بت‌های سنتی آنها را مورد ستایش قرار داده و به اصطلاح کتاب آسمانی قرآن، بت‌های آنها را در شمار «الله» برشمرده و وجود آنها را تأیید کرده بود، شاد و خوشنود شدند و این خبر شگفت‌انگیز را با هیجان در تمام شهر پراکنده کردند.^۲ آیه‌های ۱۹ و ۲۰

^۲ تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه‌های ۸۸۱ تا ۸۸۳؛ تفسیر شریف لاهیجی، جلد سوم، صفحه ۲۰۱.

سوره نجم و ترجمه آنها به زبان فارسی به شرح زیر است:

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْآخِرَىٰ . تِلْكَ الْغَرَائِيقُ الْعُلَىٰ وَ إِن شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْجَىٰ .

« آیا بت‌های لات و عزی و بت سومی دیگر، مات را دیدید؟ آن بت‌ها (پرنده‌ها) بزرگ‌اند و همانا شفاعت آنها پذیرفته است.»

این عمل محمد، یعنی ستایش بت‌های سه‌گانه سنتی اعراب و پرستش شفاعت و میانجیگری آنها برای رستگاری مردم، افراد طایفه قریش را شاد کرد و بهمین سبب آنها از شکنجه و آزار مسلمانان دست برداشتند. مسلمانانی نیز که از ترس جانشان به حبشه رفته بودند، به‌مکه بازگشتند.

پس از رویداد یادشده، گروهی از پیروان محمد او را مورد سرزنش قرار دادند و به‌وی گفتند، در حالیکه او آئین تک‌خدا پرستی بوده و ستایش وجود یگانه «الله» را هدف رسالت خود قرار داده، پس چگونه است که در برابر «بنات‌الله» و بت‌های سه‌گانه اعراب به‌سجده افتاده و شفاعت آنها را پذیرا شده است؟

کلمی‌ها و مسیحی‌ها نیز محمد را به‌باد انتقاد گرفتند و گفتند سرانجام محمد به آئین اجدادی و قومی‌اش که بت‌پرستی بوده بازگشت کرده است. محمد نیز خود در این باره به‌اندیشه افتاد و بنابر روش معمولی که برای خود برگزیده بود، این بار هم اراده «الله» تخیلی و الهامات الهی او به‌زبان محمد جاری گشت و وی آیه‌های ۷۳ تا ۷۶ سوره اسری را در رد آیه «غرائیق» به‌شرح زیر از سوی «الله» نازل نمود:

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِئَفْتَرِيَ عَلَيْكُمْ غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَنْ شَبَّانَكَ لَقَدْ كَدَّتْ تَرْكُنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا

«و هدف آنها این بود که ترا از آنچه ما وحی کردیم به‌تردید و وسوسه بیندازند تا تو بر ما افترا ببندی و ترا به‌دوستی بگیرند. و اگر ما ترا یاری نکرده بودیم هر آینه نزدیک بود تو کمی به آنها مایل شوی. در اینصورت ما

عذاب زندگی و مرگ را دو چندان به تو می‌چشانندیم و بعلاوه تو در برابر ما نمی‌توانستی به خود کمکی بکنی.»

پس از اینکه محمد به اشتباه بزرگ و تاریخی خود در باره نزول آیه «تِلْكَ غُرَانِيقُ الْعُلَىٰ وَ اِنْ شَفَاعَتُهُمْ لَتَرْجَىٰ» پی برد و به شدت از کرده ناشایست و کهبلا نه خود پشیمان شد، آیه «غرانیق» را به بهانه اینکه از سوی شیطان به او انهام و بر زبانش جاری شده است، از قرآن حذف و تلاوت آنرا ممنوع کرد.

پس از حذف آیه «غرانیق» از کتاب قرآن، آیه‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ سوره نجم جانشین آیه یاد شده گردید. آیه‌های ۲۱، ۲۲ و ۲۳ سوره نجم و ترجمه فارسی آنها به شرح زیر است:

اَلْكُمُ الذِّكْرُ وَلَهُ الْاٰثْنٰى تِلْكَ اِذَا قَسَمَةٌ ضَبْرِيْ اِنْ هِيَ اِلَّا اَسْمَاءٌ سَمِيَتْهُمَا اَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ
مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ اِنْ يَتَّبِعُوْنَ اِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوٰى الْاَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ
رَبِّهِمْ الْهُدٰى

«آیا شما را فرزند پسر و (الله) را دختر است؟ اگر تقسیم بندی چنین باشد، غیر عادلانه است. این بت‌ها جز نامهایی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید، چیز دیگری نیستند و (الله) هیچ دلیلی برای پرستش آنها نفرستاده است و مشرکین در بت پرستی گمان باطل و هوای نفس خود را پیروی می‌کنند و از جانب خدایشان بر آنها هدایت آمد و آنها دانسته گمراهی و شرک را برگزیدند.»

در رویدادهای زندگی محمد و تاریخ اسلام، دلایل بیشماری وجود دارد که محمد را یک فرد قدرت طلب نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که ادعای پیامبری او بهانه‌ای برای بدست آوردن قدرت و فرمانروائی در پوشش یک پیامبر شاه مذهبی بوده و هرگونه پنداری را در باره رسالت محمد از ریشه نابود می‌سازد، ولی هرگاه تمام فرمودهای یاد شده نادیده گرفته شوند، رویداد آیه «غرانیق» به تنهایی کافی است، ثابت کند که پندار پیامبری محمد یک شوخی تاریخی بیپوده‌ای بیش نیست.

بدیهی است که برخی از مفسران و تاریخ‌نویسان، رویداد «غرانیق» و وجود آیه مربوط به آنرا دلیل بر ناهم‌آهنگی بعضی از آیه‌های قرآن می‌دانند. ولی گروه دیگری از کارشناسان الهیات متن آیه «تَلْكَ غَرَانِيقُ الْعُلَى وَ اَنْ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْجِی» را فرمود نیرنگ بازیهای محمد بن عبدالله و بهره‌برداری او از هر فرصت مناسبی برای استوار کردن قدرت پیامبرشاهی اش می‌دانند.

پس از اینکه محمد بر اثر نزول آیه «غرانیق» مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفت و از کرده‌اش پشیمان شد، برای اصلاح اشتباه بزرگش، به آوردن آیه‌های ۵۲ و ۵۳ سوره حج پرداخت. طبری می‌نویسد، پس از اینکه محمد به قرائت آیه «غرانیق» پرداخت، شبی جبرئیل بر او نازل شد و به وی اظهار داشت: «محمد، آیا می‌دانی چه کرده‌ای؟ تو برای افراد طایفه قریش آیه‌هایی را خواندی که من هیچگاه آنها را از سوی (الله) برای تو نیاورده‌ام و تو مطالبی را به افراد قریش گفتی که آنها الهامات (الله) نبوده‌اند.» محمد از اشتباه ملامت‌باری که در آوردن آیه (غرانیق) مرتکب شده بود، سخت دلنگ گردید. ولی، جبرئیل دوباره بر او ظاهر شد و برای تسکین محمد به او مژده داد که «(الله) القاء شیطان را به او نسخ خواهد کرد.»^۱

آیه‌های ۵۲ و ۵۳ سوره حج و معنی آنها به زبان فارسی به شرح زیر است:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أَمْنِيَّتِهِ
فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ
الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

«و ما پیش از تو رسول و یا پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه هنگامی که او به گفتار وحی ما می‌پرداخت، شیطان مطالبی در میان آنها وارد می‌کرد و (الله) آنها را نسخ و فرمان خود را استوار می‌نمود و (الله) دانا و حکیم است. و

^۱ تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۱۱۲؛ تصحیح دخویه والطبقات الکبری، جلد اول، صفحه‌های

اینکه (الله) فتنه شیطان را در وارد کردن سخنانی در قرآن برای اشخاصی که در قلب خود مرض شک و نفاق دارند وسیله آزمایش قرار می‌دهد. آیا به شک و نفاق آنها افزوده می‌شود و یا اینکه قبول ایمان می‌کنند. همانا مشرکین سخت در شقاوت و دور از نجات می‌باشند و قبول ایمان نمی‌کنند.»

«طبری» در باره آیه «غرائق» از قول «ابوالعلیه» نیز حدیثی نقل می‌کند، مبنی بر اینکه طایفه قریش از توانمند شدن روزافزون محمد به وحشت افتاده و سخت کوشش می‌کردند به محمد بقبولانند که اگر او موافقت کند، با ادای سخنان شایسته‌ای، بت‌هایشان را مورد پرستش قرار دهد، آنها نیز به حاکمیت نسبی او در محافل درونی شهر مکه گردن خواهند نهاد. محمد پیشنهاد اهالی قریش را با آغوش باز پذیرا شد و در این جهت، به آوردن و خواندن آیه «غرائق» دست زد و ضمن ستایش از بت‌های سه گانه لات، منات و عزی، به آنها سجده کرد و شفاعت آنها را مورد تأیید قرار داد. ولی، پس از عمل یادشده، متوجه شد که آیه‌های «غرائق» بوسیله شیطان به او الهام شده بوده است.^۵

مولوی نیز در باره رویداد «غرائق» می‌گوید:

بت ستودن بهر دام عامه را همچنان دان کالغرائق‌العلی

نکته جالبی که در این جستار باید مورد توجه قرار بگیرد، مفهوم واژه «غرائق» است. «غرائق» در زبان عربی جمع واژه «غرئیق» و «غرنوق» به معنی «پرنده‌ای ویژه» می‌باشد. بدین ترتیب «غرائق» در زبان تازی، معنی «پرنده‌ها» می‌دهد. تاریخ‌نویسان اسلامی^۶ نوشته‌اند، «غرائق» پرنده‌هایی بوده‌اند که در زمانهای پیشین در شهری به نام «نومی‌دیا» که در حدود کشور

^۵ *Tafsir*, xvii, pp. 119-121, quoted in Montgomery Watt, *Muhammad at Mecca* (Oxford; 1953), p. 100.

^۶ Karen Armstrong, *Muhammad, A Biography of the Prophet* (San Francisco: Harper, 1992), p. 114.

فعلی الجزایر واقع بوده، زندگی می‌کرده و از همه حیوانات بلند پروازتر بوده‌اند. بنا بر این، هنگامی که محمد «غرائیق» را در ردیف «بنات‌الله» و یا بت‌های سه‌گانه (لات، منات و عزی) قرار داده، در واقع خواسته است تا اندازه‌ی ممکن درجه‌ی احترام و ستایش خود را نسبت به بت‌های یاد شده نشان دهد و تا آنجا که ممکن است، رضایت و پشتیبانی افراد طایفه قریش را به خود و موضوع نبوتش جلب سازد. اگرچه محمد، این کار را در چارچوب یک اقدام سیاسی برای جلب رضایت قریشیان انجام داده، ولی دست زدن او به این کار از معتقدات ذهنی‌اش نیز زیاد دور نبوده است. زیرا کسی که به موجودات غیر مرئی «جن»، «شیطان» و «فرشته» عقیده داشته و حتی پیش از ادعای نبوت، بت «عزی» را پرستش می‌کرده،^۶ به آسانی می‌توانسته است به وجود خدایانی که دست‌کم دارای وجود فیزیکی و مادی هستند، نیز معتقد باشد.

رویداد «غرائیق» در تاریخ اسلام و قرآن به نام «آیه‌های شیطانی» خوانده شده و بر پایه نوشته «طبری»^۷ محمد پس از رد آیه «غرائیق» خود عنوان «آیه‌های شیطانی» را برای آیه «غرائیق» به کار برده است. بنا بر این، احمد سلمان رشدی، نویسنده کتاب جنجالی آیه‌های شیطانی، در سال ۱۹۸۸ که روح‌الله خمینی، به مناسبت نگارش کتاب یاد شده، فرمان قتل او را صادر نمود، عنوان کتابش را از ماجرای «غرائیق» اقتباس کرده و در گزینش این عنوان، ابتکاری به کار نبرده است.

بازنمود نویسنده

در باره این رویداد آزمونگونه و فریبنده تاریخ دین اسلام و ناتوانی «الله» و محمد در کنترل و اداره موجود فرومایه و رانده شده‌ای به نام شیطان که قرآن با

^۶ Patricia Monaghan, *The Book of Goddess and Heroines* (New York: E. P. Dutton, 1981), p. 10-11.

^۷ تاریخ طبری، جلد سوم، صفحه ۱۱۹۲.

ناهمگونی تماخره‌زایی در آیه ۵۰ سوره کهف او را «جن» و در آیه ۳۴ سوره بقره، آیه ۱۱ سوره اعراف، آیه ۳۱ سوره حجر و آیه ۶۱ سوره بنی اسرائیل ویرا «فرشته» خوانده است، چند نکته را باید یادآور شد:

۱- بدون تردید می‌توان گفت که هیچ دین و مذهب و مسلکی به اندازه آیین اسلام محمد، خدای خود را خوار و بیمقدار نکرده است. محمد، انسان قدرت‌خواه و فرصت‌طلبی که هر زمانی که نادانیهایش او را به اشتباه می‌انداخت، بیدرنگ گناه اندیشه‌های کاوک و منش‌های نابخردانه‌اش را به گردن «الله» خود آفریده‌اش می‌انداخت؛ در باره رویداد «غرائبق» نیز از همین روش بهره گرفت. بدین شرح که پس از آگاهی از نتایج کردار آزرگانه‌اش در باره سجده به بت‌های سه‌گانه (لات، منات و عزی) و پذیرش شفاعت آنها، برای اینکه حیثیت از دست‌رفته نزد پیروانش را دوباره‌سازی کند، «الله» خود ساخته و سر به فرمانش را به کار گرفت و این «الله» همیشه آماده به خدمت به تسکین و تسلی و اصلاح اشتباه نابخردانه آفریدگارش درآمد و با دیکته آیه‌های ۵۲ و ۵۳ سوره حج در گوشه‌های محمد اظهار داشت، ناراحت مباش، پیامبران پیش از تو نیز قربانی وسوسه‌های شیطان شده‌اند، ولی ما آن آیه‌ها را باطل کرده‌ایم.

و در اینجا باید گفت، آیا به راستی «اللّٰهی» که محمد ادعا کرده است، حتی بر چگونگی اندیشه‌گری آفریده‌های خود نیز کنترل دارد و آیه ۳۰ سوره دهر کتاب قرآن می‌گوید: وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ يَعْنِي «شما نمی‌خواهید چیزی جز آنچه که (الله) بخواهد»، چرا «الله» باید شیطان را آزاد بگذارد تا پیامبری را که برای هدایت بشر برگزیده، اینچنان فریب بدهد؟ راستی این چه «اللّٰهی» است که سکوت می‌کند تا شیطان پیامبرش را که باید برای افراد بشر پیامها و ره‌آوردهای نیکی و رستگاری به‌ارمغان آورد، فریب بدهد و پیامبر «الله» با پیامی که از یک فرشته و یا جن رانده شده به نام «شیطان» دریافت می‌کند، بندگان «الله» را گمراه سازد!

۲- شاید هم در ماجرای «غرائبق» مکانیسم آیه‌های ۳۹ و ۴۰ سوره حجر

کاربرد داشته است. زیرا، مفهوم این دو آیه می گویند:

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ

«شیطان گفت، ای (الله) چنانکه مرا گمراه کردی، من نیز (اشتباه) را در نظر همه بندگانت در زمین خوب جلوه می دهم و همه آنها را گمراه می کنم. بغیر از بندگان صالح و پاک تو.»^۳

اگر مفهوم این آیه درست باشد، می توان با یقین کامل باور داشت که محمد در شمار «بندگان صالح و پاک (الله)» نبوده است، زیرا اگر محمد از زمره «بندگان صالح و پاک (الله)» به شمار می رفت، شیطان بر پایه مدلول آیه های بالا، نه یارائی و توان گمراه کردن او را در ذات دارا می بود و نه اینکه جرأت چنین عملی را در خود احساس می نمود. بنابراین، بدون تردید، محمد در شمار «بندگان صالح و پاک (الله)» نبوده که شیطان موفق به فریب او شده است.

۳- کردار شیطان در فریب دادن و گمراه کردن محمد و وادار کردن او به قرائت آیه «غرائبق» انسان را به یاد داستان Frankenstein می اندازد. شرح موضوع بدینسان است که در سال ۱۸۱۸، یک نویسنده نامدار انگلیسی به نام Mary Shelly داستانی نوشت زیر فرنام Frankenstein. قهرمان داستان، دانشمند جوانی است که راز زندگی را کشف کرده و تصمیم می گیرد، انسانی را بوسیله دانشهائی که آموخته است، بیافریند. ولی او در انجام این عمل، به جای انسان، جانور بی سابقه و شگفت انگیزی می آفریند که خود قادر به کنترل آن نیست و سرانجام جانور یادشده، او یعنی آفریننده اش را نابود می کند. از آن پس در دنیای انگلیسی زبان، هر زمانی که عامل ویژه ای برای

^۳ آیه ۶۲ سوره اسری نیز حاکی است که شیطان به «الله» گفت: «ای (الله)، اگر اجل مرا تا روز قیامت به تأخیر افکنی، بجز عده کمی تمام اولاد آدم را مهیار کرده و به وادی هلاکت می کشتم.» بدیهی است که در این آیه نیز هدف شیطان از استثناء کردن «عده کمی از اولاد آدم» همان «بندگان صالح و پاک» «الله» می باشد که بدبختانه محمد را شامل نشده است.

سازنده خود خطرناک میشود، به آن Frankenstein می‌گویند.

بدین ترتیب به نظر می‌رسد که «الله» محمد را نیز باید Frankenstein تازیهای عربستان نامید. زیرا، «الله» دست به آفریدن موجودی زده به نام «شیطان» که خود توان کنترل او را ندارد و «شیطان» می‌تواند در رگ و ریشه و کالبد بندگان آفریدگارش نفوذ کرده و بر ضد اراده «الله» هر بلائی اراده کند، بر سر آنها بیاورد. این موجود شگفت‌انگیز آنقدر قدرت دارد که می‌تواند حتی پیامبر «الله» را نیز که برای هدایت بندگان او به نبوت برگزیده شده، فریب دهد و پیامبر «الله» را وادار به گمراه کردن بنده‌های او بکند.

۴- کتاب قرآن در ۲۵۰۰ مورد از «الله» نام می‌برد. «الله» آفریده شده بوسیله محمد، در قرآن دارای دو صفت ناهمگون است. از یک‌سو، «الله» آلت اراده پیامبرش بوده و هر زمانی که مصلحت پیامبرش ایجاب کند، در فرازی که بالا و پائین بودن آن برایش تفاوتی ندارد، برای خدمتگزاری به آفریدگار خود، یعنی «محمد»، جامه کار به تن می‌کند. برای مثال، در آیه ۵۱ سوره احزاب، منشی خوابگاه محمد می‌شود و برای همخوابگی محمد با همسرانش نوبت تعیین می‌کند؛ در آیه ۳۷ سوره احزاب، به محمد توصیه می‌کند بر خلاف رسم سنتی اعراب با همسر پسرخوانده‌اش ازدواج کند؛ در آیه ۱۲ سوره مجادله، در نقش کارگزار روابط عمومی محمد، به پیروان او دستور می‌دهد، هنگامی که محمد به آنها می‌گوید، در مجلسی که نشسته‌اند، برای دیگران جا بازکنند، باید دستور او را انجام دهند و هنگامی که به آنها می‌گوید برخیزند، پس آنها باید برخیزند؛ در آیه‌های ۱ تا ۵ سوره حجرات به پیروان محمد توصیه می‌کند که صدایشان را از صدای محمد بلندتر نکنند؛ در آیه ۵۳ سوره احزاب به مسلمانان سفارش می‌کند، بدون دعوت و اجازه محمد به‌خانه او نروند و هنگامی که سر سفره غذا می‌نشینند، به‌ظروف غذا خیره نشوند و پس از خوردن غذا زود پی کار خود بروند و در آیه ۱ سوره لهب «الله» در نقش یک موجود ناتوان و لگدخورده، به ابولهب (دشمن) محمد نفرین می‌کند که دستش بریده باد. و نباید فراموش کنیم که تا زمان مرگ ابو

لهب، به‌دستان او هیچ آسیبی وارد نمی‌آید و «الله» در این جیغی که برای نفرین به‌بولهب می‌زند، تنها خودش را بی‌آبرو می‌کند.

از دگر سو، «الله» محمد، موجود نامرئی قهار، جابر، مکار و بیرحمی است که در قرآن نودونه لقب به‌او و بزرگی داده شده و توانش در انجام هر کاری که اراده کند، بیش از اندازه تصور انسان است. «الله» یادشده، برخی افراد را قربانی قهر خود می‌کند (آیه ۹۶ سوره یونس) و بر دل‌هایشان مهر و بر گوشها و چشم‌هایشان پرده می‌کشد تا ایمان نیاورند (آیه ۷ سوره بقره)؛ بعضی افراد را نیز دانسته گمراه می‌کند (آیه ۲۳ سوره جاثیه) و در دوزخ خود با زقوم آتش‌زا آنها را ذوب می‌نماید.

ولی، درحالی‌که «الله» دارای چنین قدرت و فروزه‌های غیرقابل تصویری است، معلوم نیست چرا پیامبر پایانی‌اش را در برابر وسوسه‌های شیطان نگهداری نمی‌کند، تا پیامبرش بتواند از فریب خوردن و گمراه شدن بوسیله شیطان در امان بوده و رسالتش را در هدایت بندگان «الله» به‌خوبی به‌انجام برساند! آیا دگانی که شیطان در برابر قدرت غیر محدود «الله» باز کرده و می‌تواند هر بلائی اراده کند، به‌سر بندگان «الله» بیاورد، با قدرت لایتناهی «الله» مابینت ندارد و توان شیطان را بالاتر از قدرت «الله» قرار نمی‌دهد؟ و مگر نه اینست که «الله» در آیه ۵۴ سوره آل‌عمران می‌گوید:

وَمَكْرُؤًا وَّمَكْرَأَللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِيْنَ

«و مکر کردند و (الله) هم با آنها مکر کرد و (الله) بهترین مکاران است.»
پس چرا «الله» مکار که فروزه بهترین مکاران را برای خود پذیرا شده، مکر شیطان را باطل نمی‌کند و اجازه می‌دهد، مکر شیطان در فریب پیامبر پایانی‌اش، بر مکر او پیشی و پیروزی بگیرد؟

۵- اگر شایسته باشد فرض کنیم که محمد در برابر وسوسه‌های شیطان چاره و اختیار و توانی نداشته و ناچار از آوردن و قرائت آیه «غرانیق» شده است، آیا اختیار حرکت‌های بدنی نیز از او سلب شده بوده که در برابر «بنات‌الله» و یا سه بت (لات، منات و عزی) سجده کرده است؟ آیا محمد

پیش از انجام سجده به «بنات‌الله» یعنی عملی که صد در صد مخالف هدف رسالت نبوی و الهی‌اش بوده، نمی‌توانسته است کمی در این باره بیندیشد و ببیند به چه کار نکوهیده و نابخردانه‌ای دست می‌زند؟ و آیا عمل سجده به بت‌های سه‌گانه سستی نازیبا، برای «الله» محمد اهانت آور نبوده است؟ آیا محمد درایت آنرا نداشته است که فکر کند، «اللهمی» که او را برای یکتاپرستی وجود خود به پیامبری رسالت بخشیده، هیچگاه چنین فرمان نابخردانه‌ای را به او نخواهد داد؟ اگر به راستی محمد پیامبر پایانی «الله» بوده، چرا با وسوسه‌های شیطان فریب خورده و بین خواست الهی و نیرنگ شیطان نتوانسته است تفاوت بگذارد؟ و از همه مهمتر اینکه آیا در کلمات آیه «غرائق» هیچ اشاره‌ای به سجده کردن به بت‌های خانه کعبه وجود داشته که محمد به این عمل کهنبلانه دست یازیده است؟

پاسخ همه این چیستانها را با دو پندار می‌توان باز نمود کرد: یکی اینکه محمد انسان فرصت‌جو، قدرت‌طلب و نیرنگ‌بازی بوده که برای جلب پشتیبانی طایفه قریش به منظور به دست آوردن قدرت پیامبرشاهی به بت‌های آنها سجده نموده و بنا به نوشته «طبری» که در پیش شرح داده شد، حتی از پیش با سران طایفه قریش در باره انجام این عمل توافق کرده بوده است. بنا بر این عمل او در سجده کردن به «بنات‌الله» با قصد و تصمیم پیشین و خودآگاهی کامل انجام پذیرفته است. پندار دوم اینست که اگر «الله» توان آنرا نداشته است که از اقدام پلید شیطان که یک مخلوق فاسد و رانده شده بوده، در فریب دادن پیامبر خود و گمراه کردن بندگانش جلوگیری کند، به راستی وی همان «الله»، بت‌جوی و سستی نازیبای زمان جاهلیت بوده است.

فصل سیزدهم

الهامات «الله» به محمد حدیث و سنت در اسلام

خرافات زائیده ترس بدون جهت از خدا هستند.
سیرو

به گونه‌ای که می‌دانیم، قرآن، قانون اساسی دین اسلام و کتاب مقدس مسلمانان است که بنابر عقاید پیروان اسلام، اصول و احکام آن ابدی و تغییر ناپذیر بوده و هر مسلمانی باید بدون تردید، اندیشه‌گری و یا پرسش، آنها را با ایمان کامل به کار بندد. پس از کتاب قرآن، «حدیث» و «سنت» قرار دارد که در واقع تکمیل‌کننده اصول و احکام قرآن بشمار می‌رود. باید توجه داشت که اصول و موازین اسلام، بمراتب بیشتر از محتویات قرآن است و برخی از اصول و فرائض مهم دین اسلام مانند نماز، روزه، زکوة و غیره به اجمال در قرآن مورد بحث قرار گرفته و احکام آنها را باید در حدیث و سنت جستجو کرد.

«حدیث» در لغت معنی «سخن نو، چیز نو، عقیده، اندیشه، خبر و حکایت» می‌دهد. بر پایه مفاهیم آیه سوره کهف و آیه ۲۳ سوره زمر، «حدیث» دلالت بر گفتاری می‌کند که بوسیله زبان و یا الهام به انسان مخابره می‌شود. «حدیث» در فقه اسلامی معمولاً به گفتار و رفتار پیامبر که بوسیله همسران، افراد خانواده، دوستان، اصحاب و معاشران او روایت شده و در قرآن ذکری از آنها نرفته است، گفته می‌شود. در فقه اسلام، «حدیث» خود یک علم جداگانه بوده و «علم حدیث» نامیده می‌شود. «علم حدیث» علمی است که کارشناسان این علم، گفتار و کردار پیامبر را بوسیله اصول آن به پیروان دین می‌شناسانند!

حدیث بر دو گونه است: «حدیث قدسی» و «حدیث نبوی». «حدیث قدسی» که «حدیث الهی» نیز نامیده می‌شود، عبارت از حدیثی است که شامل سخنان «الله» و نه گفتار محمد باشد. «حدیث نبوی» به گفتار و یا آندسته از افعال و کرداری که محمد آنها را پذیرش و تصویب کرده است، گفته می‌شود.

«سنت» در لغت معنی «راه، روش، طریقه، آئین، رسم و نهاد» می‌دهد. مفاهیم آیه ۳۸ سوره انفال، آیه ۱۳ سوره حجر، آیه ۵۵ سوره رحمان و آیه ۴۳ سوره فاطر، «سنت» را «روش، قاعده و عمل» تعبیر کرده است. «سنت» در فقه اسلامی به سه گروه بخش می‌شود: «سنت القول»، «سنت الفعل» و «سنت التقریر».

«سنت القول» به گفتار، پندها، موعظه‌ها، احکام و فریضه‌هایی که محمد صادر کرده، گفته می‌شود. «سنت الفعل» به کردار و منش محمد نسبت داده می‌شود. «سنت التقریر» عبارت از سکوت و یا رضای ضمنی محمد در باره اعمال و کردار پیروانش می‌باشد.

کاربرد «حدیث» و «سنت» پس از احکام و اصول قرآن، برای

مسلمانان واجب و لازم بوده و هر مسلمانی بدون چون و چرا باید مانند دستورها و موازین قرآن به آنها عمل کند. اگرچه، به گونه‌ای که گفتیم «حدیث» و «سنت» دارای دو مفهوم جداگانه هستند، ولی در نوشته‌های اسلام هر دو یک معنی دارند و مفهوم گفتار، اعمال و کردار پیامبر و روش و روند زندگی او را ادامه می‌دهند که باید الگوی رفتار و منش مسلمانان قرار بگیرد.

دکتر «محمد حمیدالله»^۱ یکی از علمای اسلام در باره «حدیث» می‌نویسد: «بایه و اساس آموزشهای اسلام را باید در قرآن و حدیث جستجو کرد.» دکتر «حمیدالله» می‌افزاید: «دلیل حرمت و تقدس حدیث آنست که درونمایه احادیث نیز مانند قرآن از سوی خدا به انسان وحی شده است.»^۲

فلسفه «حدیث» را باید در مکانیسم رفتن به بهشت و دوری از آتش دوزخ جستجو کرد. فرد مسلمان تا آنجائی که قرآن برایش دستور و فرازمان تعیین کرده، باید از آنها پیروی و فرمانبرداری کند، ولی آنجا که قرآن در باره اصول و موارد زندگی ساکت است، باید ببیند محمد در آن موارد چگونه عمل کرده است. برای مثال، چون قرآن در باره روش همخوابگی و یا ادراک کردن ساکت است، بنابراین مسلمان باید ببیند، محمد در این موارد چگونه عمل کرده است و بر پایه روش و روند زندگی محمد، عمل کند و گرنه آتش دوزخ در انتظار او خواهد بود.

اکنون که مفهوم و تعبیر «حدیث» در اسلام روشن شد، باید دانست که در این دین، صدها هزار حدیث گوناگون وجود دارد که به قول مسلمانان، اعتبار بسیاری از آنها مورد تردید است. اما، امام بخاری که نام اصلی اش «محمد بن اسماعیل بن المغیره البخاری» بوده و در ۱۳ شوال ۱۹۴ هجری قمری در خراسان زایش یافته، معتبرترین احادیث اسلامی را که شماره آنها به ۷۲۷۵ حدیث

^۱ Muhammed Hamidollah, *Introduction to Islam* (Paris: Center Cultural Islamique, 1957), p. 163.

^۲ *Ibid.*, p. 23.

می‌رسد، از بین دهها هزار حدیث بیرون کشیده و آنها را در ۹ جلد به‌رشته تحریر درآورده است. تمام علما، فقها و مقامات اسلامی در سراسر جهان، بدون استثناء درستی و اعتبار احادیثی را که صحیح البخاری استخراج و جمع‌آوری کرده، پذیرش و تأیید کرده و دکتر «محمد محسن خان»^۴ آنها را به زبان انگلیسی ترجمه کرده است. «دکتر محمد حسن خان» در مقدمه ترجمه خود از احادیث جمع‌آوری شده بوسیله صحیح البخاری می‌نویسد: «تمام مقامات اسلامی به اتفاق آراء گواهی کرده‌اند که احادیث جمع‌آوری شده بوسیله صحیح البخاری، معتبرترین احادیث موجود می‌باشد. احادیث صحیح البخاری تا آن اندازه صحت و اعتبار دارد که علمای اسلامی در این باره گفته‌اند، [احادیث صحیح البخاری، پس از کتاب (الله) یعنی (قرآن) معتبرترین کتاب اسلامی است.]»^۵ «دکتر محمد حسن خان» تأکید می‌کند که احادیث صحیح البخاری، پس از قرآن، دومین منبع الهامات الهی است و هر مسلمانی باید به آنها ایمان داشته و از آنها فرمانبرداری کند.^۶

«دکتر محمد حسن خان» در پیش‌گفتار جلد اول صحیح البخاری می‌نویسد، هنگامی که صحیح البخاری در صدد نوشتن احادیث اسلامی برآمد، به سبب شرافتمندی ویژه‌ای که داشت از پادشاهان و فرمانروایان آن زمان دوری کرد، تا مبادا مجبور شود، مطلب و یا موردی در احادیث اسلامی وارد کند که موجب خوش آیند آنها بوده، ولی با حقایق برابری نداشته باشد. «دکتر محمد حسن خان» در صفحه چهاردهم پیش‌گفتار جلد اول می‌افزاید؛ محمد بن اسماعیل صحیح البخاری، برای گهره‌هایی که از لبان محمد پیامبر «الله» خارج شده، به بسیاری از کشورها و شهرها مسافرت کرده است. گفته شده است که

^۴The Translation of Meanings of Sahi Al-Bukhari, Dr. Muhammad Muhsin Khan (Lahore, Pakistan: Kazi Publications, 1979).

^۵Ibid., p. xiv.

^۶Ibid.

صحیح البخاری بیش از ۳۰۰/۰۰۰ حدیث جمع آوری کرد و ۲۰۰/۰۰۰ شمار آنها را به حافظه اش سپرد. آنگاه از شمار ۲۰۰/۰۰۰ حدیث یاد شده که به حافظه سپرده بود، ۷۲۷۵ شمار آنها را که در اعتبار و درستی آنها هیچ شک و تردیدی وجود نداشت، گزینش کرد. پس از تنظیم و نگارش احادیث یاد شده، علما و دانشمندان اسلام کوشش فراوان به کار بردند تا احادیث مشکوک و مورد تردید را از شمار ۷۲۷۵ حدیث جمع آوری شده بوسیله صحیح البخاری خارج کنند، ولی درستی و تردیدناپذیری آنها سبب شد که کوشش آنها در این باره بجائی نرسد. بهمین دلیل، تمام دانشمندان اسلام، با یگانگی اندیشه، موافقت کردند که احادیث جمع آوری شده بوسیله صحیح البخاری از معتبرترین و اصیلترین احادیث موجود می باشد که در درستی و صحت آنها هیچ تردیدی وجود ندارد.

با توجه به آنچه که در بالا گفته شد و اعتبار و درستی بدون تردید شمار ۷۲۷۵ حدیث که صحیح البخاری در ۹ جلد شاهکار خود جمع آوری کرده، اکنون به شرح گلچینی از احادیث یاد شده - که بر پایه عقیده و داوری تمام دانشمندان درجه اول اسلامی در راستی و درستی آنها شک و تردیدی وجود ندارد - می پردازیم.

«الله» از آنهایی که از پیامبرش پرسش بکنند، نفرت دارد.

محمد، میل نداشت کسی در باره موضوع رسالت او به پیامبری و یا الهاماتی که از سوی «الله» به او می شود، از وی پرسش به عمل آورد. از اینرو، حدیث شماره ۵۵۵ در جلد دوم و حدیث شماره ۵۹۱ در جلد سوم می گوید: «محمد به پیروانش گفته است... [الله از آنهایی که از پیامبرش پرسش زیاد بکنند، نفرت دارد.]»

باز نمود نویسنده

مشهور است می گویند، شعبده بازان عملیات تردستی خود را تنها یکبار انجام

می‌دهند و در برابر هیچ بهائی حاضر نیستند، به تکرار آن عمل پردازند. زیرا، اگر عمل شعبده‌بازی خود را تکرار کنند، تماشاکنندگان به راز تردستی آنها پی می‌برند و مجشان را باز می‌کنند. بهمین دلیل نیز شعبده‌بازان میل ندارند، تماشاکنندگان پرسشی در باره چگونگی عملیاتشان از آنها به عمل آورند و هرگاه در باره عملیاتشان پرسشی از آنها بشود، پاسخی نخواهند داد. با در نظر گرفتن این فلسفه حدیث بالا را می‌توان از احادیث صادقانه دانست و به محمد حق داد که به گونه طبیعی می‌بایستی از پرسش‌کنندگان موضوع نبوتش ابراز تنفر بنماید و «الله» را نیز در ابراز این نفرت شریک خود بداند.

قتل نفس جزئی از عبادت «الله» بشمار می‌رود.

حدیث شماره ۱۷۳ در جلد دوم می‌گوید، مرد سالخورده‌ای مشاهده کرد که محمد و پیروانش به سجده می‌روند، پیشانی به خاک می‌سایند و سوره التجم را قرائت می‌کنند. مرد سالخورده، به گونه شوخی کمی از خاک زمین را برداشت و به پیشانی خود مالید و گفت: «این برای من کافی است.»

مرد سالخورده با این عمل استهزاء‌آمیز خود قصد داشت به محمد و پیروانش بگوید، اگر هدف اینهمه راست و خم شدن‌ها، آلوده کردن پیشانی به خاک زمین است، بهتر خواهد بود که انسان کمی خاک از زمین بردارد و با آن پیشانی خود را آلوده کند.

حدیث یادشده می‌گوید، پیروان محمد، عمل مرد سالخورده را نسبت به خود اهانت تلقی کردند و او را در دم با خونسردی به قتل رسانیدند.

پیامبر «الله» در ارتکاب جنایت آزاد است

محمد دستور داده بود که مردم حق ندارند در مکه و بویژه در خانه کعبه کسی را بکشند. ولی حدیث شماره ۷۲ در جلد سوم از «انس بن مالک» روایت می‌کند، هنگامی که محمد شنید، «ابن ختل» به خانه کعبه پناه برده است،

دستور داد او را بکشند. با دستور محمد، پیروان او «ابن ختل» را از خانه کعبه بیرون کشیدند و او را کشتند.

«الله» از قتل و خونریزی بندگانش خشنود می‌شود.

حدیث شماره ۶۸۷ در جلد سوم می‌نویسد، محمد زمانی به پیروانش گفت، «کعب بن الاشرف» به «الله» و پیامبر او بدی کرده، چه کسی حاضر است او را به قتل برساند. «ابومسلمه»، داوطلب قتل «کعب بن الاشرف» شد و به اتفاق همراهانش او را کشت. سپس گزارش قتل او را به محمد داد. محمد، اظهار داشت که او با این عمل سبب خشنودی «الله» شده است.

محمد فردی بسیار خرافاتی بود.

حدیث شماره ۱۴۴ در جلد اول می‌نویسد، هر زمانی که محمد برای قضای حاجت به آبستگاه می‌رفت، از اینکه ارواح خبیثه وارد بدنش شوند، وحشت داشت و از اینرو برای دور کردن ارواح خبیثه دعا می‌کرد.

مکانیسم برگ سبز درخت خرما در کاهش عذاب بدکاران

محمد عقیده داشت که هرگاه یک برگ سبز درخت نخل (خرما) روی گور افرادی که به عذاب کشیدن محکوم شده‌اند بگذارند، بتدریج که آن برگ سبز خشک می‌شود، از عذاب آن افراد کاسته خواهد شد. (حدیث شماره ۱۶۲، جلد اول). روزی محمد، یک برگ سبز خرما از یک نخل چید و آنرا به دو نیمه کرد و هر یک را روی گور دو نفر از مردگان قرار داد. همراهانش سبب این کار را از او پرسش کردند. وی پاسخ داد: «همچنانکه این برگها از سبزی به خشکی می‌گرایند، مجازات این دو نفر نیز کاهش خواهد یافت.

(حدیث ۲۱۵، بخش ۵۷، جلد اول و حدیث ۴۴۳، جلد دوم).

موش‌ها، کلیمی‌های مسخ شده هستند.

محمد باور داشت که افراد مردم ممکن است به شکل موش، میمون و خرس درآیند. او بویژه ادعا می‌کرد که کلیمی‌ها به موش تبدیل شده‌اند. این حدیث از «ابو هریره» نقل شده است. (حدیث‌های شماره ۵۲۴، جلد چهارم و فصل ۳۲).

محمد از راه تصور و تخیل با زنانش عمل جنسی انجام می‌داد. محمد به سحر و جادو نیز عقیده داشت و گاهی اوقات که از زنانش دور بود، تخیل می‌کرد که با آنها مشغول عمل جنسی است، در حالیکه در واقع اینطور نبود.^۶ (حدیث شماره ۶۶۰، جلد هفتم).

محمد موهایش را با حنا رنگ می‌کرد، ولی موهایش پراز شپش بود.

«عبید بن جوریج» روایت می‌کند که چون محمد موهایش را با حنا به رنگ قرمز نزدیک به نارنجی درمی‌آورد، بهمین سبب او نیز موهایش را با حنا رنگ می‌کرده است. (حدیث شماره ۱۶۷، جلد اول).

حدیث شماره ۱۳۰، جلد نهم صحیح البخاری می‌نویسد، اگرچه محمد با رنگ کردن موهایش از سفید نشان دادن آنها جلوگیری می‌کرد، ولی او قادر نبود، موهایش را از شپش خالی نگه‌دارد. حدیث یادشده از قول «انس بن مالک» روایت می‌کند که روزی محمد به دیدار «امّه حرم» بنت «ملحان» که همسر «عباد بن الصّمد» بود، رفت. «امّه حرم» نخست برای محمد غذا آورد و سپس به کشتن شپش‌های موهای سرش پرداخت.

^۶ برای آگاهی بیشتر از شدت عقاید محمد نسبت به سحر و جادو به حدیث‌های شماره ۶۵۶ تا ۶۶۴، جلد هفتم صحیح البخاری مراجعه فرمائید.

قدرت جنسی محمد با سی نفر مرد برابر بود.

«قتاده» از قول «انس بن مالک» نقل می‌کند که محمد دارای یازده همسر بود و در مدت ۲۴ ساعت با همه آنها تماس جنسی برقرار می‌کرد. «قتاده» می‌گوید، من از «انس بن مالک» پرسش کردم: «آیا پیامبر (الله) نیروی همخوابگی با همه همسرانش را داشت؟» «انس بن مالک» پاسخ داد: «ما پیوسته می‌گفتیم که نیروی جنسی پیامبر (الله) با سی نفر مرد برابر می‌باشد.» (حدیث شماره ۲۶۸، جلد اول).

عایشه گفته است: «من زمانی کنجکاوی کردم و به این عقیده رسیدم که پیامبر (الله) با همه همسرانش همخوابگی می‌کرد.» (حدیث‌های شماره ۲۶۷ و ۲۷۰، جلد اول و حدیث ۱۴۲ در جلدهای ۵، ۶ و ۷ صحیح البخاری). امید است، کنجکاوی عایشه خانم در این باره تئوریکتی بوده و نه عملی. زیرا، در غیر صورت تئوریکتی بودن، پیامبر «الله» و خود عایشه خانم به قول روان‌پزشکان در مظان یکی از اتهامات جنسی Exhibitionism، Voyeurism، Triolism، Mixscopia قرار خواهند گرفت.

روش محمد در زن‌گزینی

«انس بن مالک» می‌گوید، محمد دارای یازده همسر بود و اغلب از زنانی که در جنگ‌ها اسیر می‌شدند، یاران جنسی جدیدی برای خود انتخاب می‌کرد. (حدیث ۳۶۷، جلد اول).

در حالیکه حدیث شماره ۳۶۷، جلد اول صحیح البخاری، شمار همسران محمد را از قول «انس بن مالک» یازده نفر ذکر می‌کند، حدیث شماره ۱۴۲، جلد هفتم، حاکی است که محمد دارای ۹ همسر بوده است. بدیهی است که بعضی از زنان نیز از روی میل و رغبت نزد محمد می‌آمدند و خود را به‌وی تسلیم می‌کردند. حدیث شماره A ۵۰۵، جلد سوم، در این باره می‌گوید: «زنی نزد محمد، پیامبر (الله) آمد و به او گفت: [یا محمد، من میل دارم، خودم را به تو تسلیم نمایم.]»

محمد زنانی که داوطلبانه خود را به‌وی تسلیم می‌کردند، بررسی می‌نمود، اگر از زیبایی برخوردار بودند، آنها را می‌پذیرفت، ولی اگر از زیبایی بهره‌ای نداشتند، آنها را در اختیار پیروانش قرار می‌داد. اگر محمد زنی را در اختیار دیگری می‌گذاشت، ظاهراً آن زن به‌غیر از پذیرش دستور محمد چاره‌ای نداشت. (حدیث ۲۴، جلد هفتم).

محمد به‌غیر از همسران مشروع و آنهایی که داوطلبانه خود را به‌وی تسلیم می‌کردند، با زنان برده‌ای که بوسیله دیگران به‌او هبه می‌شدند و یا خود خریداری می‌کرد، نیز تماس جنسی داشت. (حدیث‌های شماره ۲۲ و ۲۳، جلد هفتم).

بازنمود نویسنده

ما به عقاید و معتقدات محمد در باره خرافات گرانی و یا اینکه موهای او لانه شپش بوده، کاری نداریم، ولی بنابر عقیده فقها، اگر مفهوم حدیث در اسلام، پیروی از گفتار و کردار محمد باشد و مسلمانان بخواهند در امور جنسی خود از محمد پیروی کنند، برآستی که دنیای ما چه جنگل بلشت و جامعه انسانی، چه دوزخ کزنها و دیوانه‌منشی می‌شد؟ به عبارت دیگر، اگر قرار بود، همه افراد مردم از رفتار و منش محمد در امور جنسی پیروی کنند، گفته «زیگموند فروید» پدر روانشناسی جدید، در دنیا به تحقق می‌پیوست. زیرا «فروید» گفته است: «هرگاه، لی‌بیدو (شور و غریزه جنسی افراد بشر) آزادی عمل پیدا می‌کرد، اثری از تمدن در جهان باقی نمی‌ماند.»

از دگر سو، اگر حدیث ۲۴، جلد هفتم صحیح البخاری درست باشد و محمد زنانی را که نمی‌پسندیده در اختیار پیروانش قرار می‌داده، باید اعتراف کرد که برآستی وی وظیفه پیامبری و رهبری را در باره پیروانش به حد مطلوب انجام داده است!

نشانه پیامبری محمد، غده بین شانه‌هایش بوده است. یکی از احادیث شگفت‌انگیز صحیح البخاری، ارتباط دادن غده و یا برآمدگی روی گردن محمد با رسالت پیامبری او بوده است. صحیح البخاری می‌نویسد، روی گردن محمد، بین دو شانه‌های او یک برآمدگی وجود داشته که «مهر پیامبری» او بوده است.

«صائب بن یزید» می‌گوید: «من پشت سر محمد ایستاده بودم و مهر پیامبری او را که مانند (زیر الحجله) به معنی (تکمه یک خیمه کوچک) بود، بین شانه‌هایش مشاهده کردم.» (حدیث شماره ۱۸۹، جلد اول و حدیث شماره ۷۴۱، جلد چهارم).

محمد به غش و ضعف (صرع) مبتلا بوده است.

۱- محمد پیوسته در گوشه‌های صدای زنگ احساس می‌کرد. «حارث بن هشام» از محمد پرسش کرده است که چگونه به او وحی می‌شده است؟ محمد پاسخ داده است: «بعضی اوقات وحی (الله) زنگ‌مانند در گوشه‌های من به صدا در می‌آمد. سپس با اشکال زیاد، من آنها را به خاطر می‌سپردم. برخی مواقع نیز جبرئیل به شکل یکی از افراد ظاهر می‌شد و دستورات (الله) را به من وحی می‌کرد و من آنها را به خاطر می‌سپردم.» (حدیث‌های شماره ۲ جلد اول و شماره ۴۳۸ جلد چهارم).

۲- قلب محمد همیشه تپش داشت و تند می‌زد. (حدیث شماره ۳، جلد اول).

۳- محمد گاهی اوقات به گونه ناگهانی زمین می‌خورد و دراز می‌کشید. بعضی اوقات این حالت در او به گونه ناخودآگاه به وجود می‌آمد و در حالیکه روی زمین دراز می‌کشید، چشمانش باز می‌ماند و به سوی آسمان نگاه می‌کرد.

^۱ شنیدن زنگ در گوشها یک بیماری روان‌تنی است که دردناک پرشگی Tinnitus نامیده می‌شود.

(جلد دوم، بخش ۱۶، صفحه ۳۵۴؛ حدیث شماره ۴۶۱، جلد چهارم؛ حدیث شماره ۱۷۰، جلد پنجم؛ حدیث شماره ۴۴۸، جلد ششم).

۴- گاهی اوقات محمد به گونه ناخود آگاه روی زمین می افتاد و می گفت: «مرا با یک پتو و یا یک شمد پوشانید.» در این حالت «الله» به او الهام می کرد. پس از اینکه محمد از این حالت خارج می شد، می گفت: «شال کمرم! شال کمرم!» (حدیث‌های شماره ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۶۸، ۴۸۱، جلد ششم).

۵- هنگامی که محمد به گونه ناگهانی روی زمین می افتاد، لباسش شروع به لرزش می کردند. (حدیث شماره ۴، جلد اول).

۶- محمد صداهائی می شنید و چیزهائی می دید که سایر افراد، قادر به شنیدن آن صداها و مشاهده آن چیزها نبودند. (احادیث شماره ۲ و ۳، جلد اول؛ احادیث شماره ۴۵۸ و ۴۶۱، جلد چهارم و حدیث شماره ۴۴۷، جلد ششم).

۷- محمد بسیار عرق می کرد و بیشتر اوقات عرق از بدنش سرازیر می شد. (حدیث شماره ۲، جلد اول؛ حدیث شماره ۵۴۴، جلد دوم؛ حدیث شماره ۸۲۹، جلد سوم؛ حدیث شماره ۹۵، جلد چهارم و حدیث شماره ۴۶۲، جلد پنجم).

۸- محمد گاهی اوقات مانند شتر خرناس می کشید. (جلد دوم، بخش ۱۶، صفحه ۳۵۴؛ حدیث شماره ۱۷، جلد سوم).

درخت خرمائی که گریه سر داد و اشک ریختن آغاز نمود.

«ابن عمر» روایت می کند، محمد عادت داشت که به تنه درخت خرمائی که در مسجدش قرار داشت، تکیه می داد و برای پیروانش وعظ می کرد. بعدها که منبری برای محمد ساخته شد و او موعظه‌های خود را از منبر ایراد می کرد، آن درخت خرما شروع به گریه کردن و اشک ریختن نمود. زمانی که محمد، گریه کردن درخت خرما را مشاهده نمود، به سوی درخت رفت و آنقدر تنه درخت را نوازش نمود، تا از گریستن باز ایستاد. (حدیث شماره ۴۱، جلد دوم و حدیث شماره ۷۸۳، جلد چهارم).

از سر انگشتان محمد دریای آب سرازیر شد.

زمانی پیروان محمد به آب نیاز داشتند، ولی آبی در دسترس نبود. محمد از آنها خواست تا کاسه‌ای در اختیار او قرار دهند. سپس محمد، انگشتان خود را روی کاسه نگه‌داشت و از سر انگشتانش آنقدر آب در کاسه جاری شد تا تمام پیروانش از آب بی‌نیاز شدند. (حدیث‌های شماره ۱۷۰ و ۱۹۴، جلد اول؛ حدیث‌های شماره ۷۳۳ تا ۷۷۷ و ۷۷۹، جلد چهارم.)

نکته بسیار مهم و جالب توجه در این یاوه‌گویی آنست که حدیث ۷۷۴، جلد چهارم، می‌گوید، ۷۰ نفر از آن آب نوشیدند؛ حدیث ۷۷۵، جلد چهارم حاکی است که ۸۰ نفر از آن آب آشامیدند؛ حدیث ۷۷۲، جلد چهارم می‌گوید، ۳۰۰ نفر و حدیث ۷۷۶، جلد چهارم و حدیث ۴۷۳، جلد پنجم، شمار نوشندگان آن آب را ۱/۵۰۰ نفر ذکر می‌کنند.

غذا از داخل دهان محمد فریاد «الله اکبر» سر می‌داد.

هنگامی که محمد غذا می‌خورد، غذا از داخل دهان او فریاد «الله اکبر» سر می‌داد. (حدیث شماره ۷۷۹، جلد چهارم.)

گوری که به فرمان محمد از پذیرش مرده خودداری می‌کرد.

زمانی مشغول خاکسپاری بدن یک مسیحی مرده بودند، ولی گور از پذیرش بدن او خودداری می‌کرد و هر مرتبه که او را به خاک می‌سپردند، گور بدنش را بیرون می‌انداخت. هنگامی که در صدد کشف علت برآمدند، معلوم شد که وی قبلاً مسلمان بوده، ولی چون دین خود را تغییر داده و به مسیحیت گرویده بود، از اینرو به فرمان محمد، گور از پذیرش جسد او خودداری می‌کرد. (حدیث شماره ۸۱۴، جلد چهارم.)

آب دهان محمد، دوا و درمان کننده کلیه بیماریها بود. زمانی محمد در چشم شخصی که از بیماری چشم رنج می کشید، تف کرد و بیدرنگ چشمان بیمار درمان شد. (حدیث شماره ۱۹۲، جلد چهارم و حدیث شماره ۵۱، جلد پنجم).

حدیث‌های شماره ۶۴۱ و ۶۴۲، جلد هفتم حاکی است که آب دهان محمد، کلیه بیماریها را بیدرنگ درمان می‌کرد.

آب دهان محمد، یک چاه خشک را پر آب کرد. «البراء» روایت می‌کند که در زمان انعقاد «معاهده حدیبیه» ما به آب نیاز داشتیم، ولی چاهی که در آن نقطه وجود داشت، خشک و بی آب بود. محمد آب دهانش را در آن چاه خشک انداخت و بر اثر این عمل، آن چاه آنقدر پر آب شد که ۱/۴۰۰ نفر مرد و نیز شتران آنها از آب آن چاه سیراب شدند. (حدیث شماره ۷۷۷، جلد چهارم و حدیث‌های ۴۷۱ تا ۴۷۲، جلد چهارم).

محمد بوسیله قرائت قرآن و آب دهانش بیماریها را درمان می‌کرد.

محمد مار و کژدم‌گزیدگی و تمام انواع گوناگون بیماریها را بوسیله حرکت دادن دست خود روی زخم، قرائت قرآن و انداختن آب دهان روی زخم درمان می‌کرد. (حدیث‌های شماره ۶۳۷ تا ۶۴۲، جلد هفتم).

چون زنان کم‌هوش‌تر و بیدین‌تر از مردان هستند، باید به آتش دوزخ سوخته شوند.

محمد معتقد بود که بیشتر ساکنان دوزخ را زنان تشکیل می‌دهند. محمد در این باره گفته است: «هنگامی که دوزخ و آتش آن به من نشان داده شد، مشاهده کردم که بیشتر ساکنان دوزخ از زنان تشکیل شده بود. (حدیث‌های

شماره ۲۸ و ۳۰۱، جلد اول و حدیث شماره ۱۶۱، جلد دوم.)
 حدیث‌های بالا همچنین می‌گویند، از محمد پرسش کرده‌اند، آیا زنان به سبب نداشتن ایمان به «الله» به دوزخ می‌روند؟ محمد پاسخ داده است: «سبب دوزخی شدن زنان آنست که آنها نسبت به شوهرانشان قدردان نیستند.»
 حدیث شماره ۵۴۱، جلد دوم می‌گوید، به عقیده محمد، دلیل اینکه بیشتر ساکنان دوزخ را زنان تشکیل می‌دهند، آنست که زنها کم هوش‌تر از مردان بوده و ایمانشان به دین و مذهب ضعیف‌تر از مردان است. همچنین محمد معتقد بود که چون زنها کم‌هوش‌تر از مردان هستند، از اینرو نباید با مردان حقوق برابر داشته باشند.

یکی دیگر از نتایج کمبود عقل و ایمان زنان نسبت به مردان آنست که شهادت هر دو زن برابر یک مرد است. (حدیث ۸۲۶، جلد سوم.) همچنین کمبود هوش و ایمان زنها نسبت به مردها سبب شده است که خواهر نصف برادر ارث ببرد. (حدیث شماره ۱۰، جلد چهارم.)

«ابو سعید الخدری» از قول محمد روایت می‌کند که وی در یک روز عید فطر، پس از وعظ به سوی زنان رفت و گفت: «شما زنان باید صدقه بدهید، زیرا من مشاهده کرده‌ام که بیشتر ساکنان دوزخ از شما زنان تشکیل می‌شود.»
 زنه‌ای حاضر از محمد پرسش کردند: «چرا زنان بیش از مردان به دوزخ می‌روند؟»

محمد پاسخ داد: «زیرا شما نسبت به شوهرانتان قدردان نیستید. من هیچکس را از لحاظ هوش و ایمان از شما زنان پائین‌تر ندیده‌ام. بعضی از شما زنان قادر هستید، حتی یک مرد عاقل را از راه بدر کنید.» (حدیث ۵۴۱، جلد دوم.)

سنگ‌های کوچه‌های مدینه به محمد سلام می‌کردند
 در احادیث صحیح البخاری در صفحه ششم، پیش‌گفتار جلد اول آمده است که هر زمانی که محمد از کوچه‌های مدینه عبور می‌کرد، سنگها به او سلام می‌کردند.

درخت‌ها برای رفع حاجت محمد به حرکت درمی‌آمدند. زمانی محمد به قضای حاجت نیاز پیدا کرد، در این هنگام درخت‌ها به یکدیگر نزدیک شدند و سایه‌ای برای او به وجود آوردند تا محمد بتواند زیر سایه آن درخت‌ها قضای حاجت کند. (صحیح البخاری، صفحه ۰۶)

محمد بوسیله خواندن قرآن کره ماه را به دو نیمه بخش کرد. احادیث ۸۳۰ تا ۸۳۳ صحیح البخاری، جلد چهارم؛ حاکی است که «عبدالله بن مسعود»، «انس» و «ابن عباس» روایت کرده‌اند که مشرکین و مردم مکه از محمد درخواست کردند معجزه‌ای به آنها نشان دهد. محمد نیز ماه را به دو نیمه بخش کرد و به آنها گفت: «اینست معجزه نبوت من. آنرا خوب مشاهده کنید.»

دزدان و زناکاران به شرط پرستش «الله» به بهشت خواهند رفت. «ابو ظهر» روایت می‌کند، محمد گفته است که جبرئیل به وی اظهار داشته، اگر کسی درگذرد و بغیر از «الله» کس دیگری را نپرستیده باشد، به بهشت خواهد رفت. محمد از وی پرسش می‌کند، حتی اگر آن شخص دزدی کرده و عمل نامشروع انجام داده باشد؟ جبرئیل پاسخ می‌دهد: «بله، حتی اگر چنین شخصی دزدی کرده و یا عمل جنسی نامشروع انجام داده باشد، ولی به (الله) عقیده داشته باشد، به بهشت خواهد رفت.» (حدیث ۴۴۵، جلد چهارم.)

عثمان در هنگام تدوین قرآن تضادهای آنرا از بین برد. حدیث ۵۱۰، جلد ششم می‌گوید، عثمان در هنگام جمع‌آوری قرآن تضادها و مطالب ضد و نقیضی را که در قرآن وجود داشت، از بین برد.

بازنمود نویسنده

قرآنی که اکنون در دست فرار دارد، گذشته از اشتباهات آشکاری که در باره دانش همگانی و آگاهی‌های بدیهی در متون و مفاهیم آن دیده می‌شود، دارای آنچنان تضادهای و ناهمگونی‌های چشمگیری است که خرد هر انسانی را به شگفت وامی‌دارد. بهمین سبب است که بحث ناسخ و منسوخ^۱ که به منظور سربوش گذاشتن روی اشتباهات و تضادهای نابخردانه قرآن اختراع شده، یکی از مهمترین مباحث فقه اسلام را تشکیل می‌دهد. همچنین اشتباهات و ناهمگونی‌های قرآن، مترجمان و مفسران قرآن را در برگردانیدن متون عربی آن به سایر زبانها آنچنان دچار سرگشتگی و ناتوانی کرده که در بسیاری از موارد، مفاهیم عربی قرآن را در هنگام ترجمه و تفسیر دگرگون کرده‌اند، تا بتوانند تا حدودی به آنها رنگ منطقی بدهند.^۲

بدین ترتیب می‌توان گفت که عثمان خلیفه سوم، در از بین بردن اشتباهات و تضادهای قرآن، خدمت بسیار پر بهائی به اسلام انجام داده است. زیرا، با توجه به اشتباهات و ناهمگونی‌های تماخره آور و نابخردانه‌ای که هم اکنون در متون و مفاهیم قرآن وجود دارد، بدیهی است که اگر عثمان در پیش از ۱/۴۰۰ سال پیش در رفع اشتباهات و ناهمگونی‌های قرآن کوششی به عمل نمی‌آورد، شاید در حال حاضر، قرآن شکل و درونمایه یک شوخی‌نامه سرگرم کننده را می‌داشت.

مجازات آنهایی که اسلام را ترک کنند، مرگ است.

«عکرمه» روایت می‌کند که زمانی علی بن ابیطالب، گروهی را به سبب ترک

^۱ به مطالب فصل یازدهم همین کتاب نگاه فرمایید.

^۲ برای آگاهی از تضادهای قرآن و دگردیسی مفاهیم آن با ترجمه و تفسیر و تعبیر به فصول هفتم و هشتم

کتاب بازشناسی قرآن، نگارش نویسنده همین کتاب مراجعه فرمائید.

اسلام، با آتش سوزانید. هنگامی که «ابن عباس» از این جریان آگاه شد، اظهار داشت که اگر او به جای علی می بود، آن افراد را با آتش نمی سوزانید، بلکه آنها را با وسائل دیگر به قتل می رسانید، زیرا محمد پیامبر اسلام گفته است، مجازات سوزانیدن به آتش، ویژه «الله» بوده و تنها «الله» است که مجازات سوزانیدن با آتش را در باره مردم به کار می برد. بنابراین افرادی که دین اسلام را ترک می کنند، باید به وسائلی بغیر از آتش زدن بدنشان کشته شوند. (حدیث ۴۹۰، جلد چهارم).

سبب گریه طفل در هنگام زایش، لمس شدن بوسیله شیطان است. «سعید بن المسیب» از قول «ابوهریره» روایت می کند که محمد گفته است، بین فرزندان آدم ابوالشیر هیچ فردی وجود ندارد که شیطان او را لمس نکرده باشد. دلیل اینکه بچه های شیرخوار در هنگام زایش گریه می کنند، آنست که شیطان آنها را لمس می کند. تنها دو نفر از این قاعده استثناء بوده اند، یکی مریم و دیگری فرزندش عیسی. (حدیث شماره ۶۴۰، جلد چهارم).

هر کس «الله» و محمد را نپرستد و به آنها صدقه اجباری ندهد، جان و مالش ایمن نخواهد بود.

حدیث شماره ۲۴، جلد اول می نویسد، «ابن عمر» از قول محمد روایت کرده است که محمد گفته است: «به من دستور داده شده است، آنقدر در برابر مردم جنگ کنم تا همه مردم به پرستش (الله) و پیامبر او محمد پردازند، نماز بگذارند و به آنها صدقه اجباری بدهند. تنها در این حالت است که افراد مردم میتوانند جان و مال خود را حفظ کنند.»

یک فرد مسلمان برای کشتن یک آدم کافر مجازات نخواهد شد. حدیث ۲۸۳، جلد چهارم آشکارا می گوید، اگر مسلمانی یک آدم کافر را به قتل برساند، مجازاتی نخواهد دید.

چون حدیث بالا، سخن از کفر به میان آورده، بی‌مناسبت نیست، شرح کوتاهی از کفر در دین اسلام و کتاب قرآن به‌خامه آوریم.

«کفر» در اسلام چیست؟

صحیح البخاری «کفر» را بدین شرح تعریف کرده است: «کفر، نداشتن اعتقاد به اصول ایمان است.» اصول ایمان بر پایه شرح نویسنده یادشده، عبارتند از:

۱- عقیده به «الله»، ۲- ایمان به فرشته‌های «الله»، ۳- اعتقاد به پیامبر «الله»، ۴- عقیده به الهامات الهی، ۵- ایمان به روز قیامت و ۶- عقیده به تقدیر (هر آنچه که [الله] برای انسان مقدر کرده است، به وقوع خواهد پیوست).^{۱۱}

فرهنگ دهخدا «کفر» را بدین شرح تعریف کرده است: «کفر عبارتست از دینی بجز دین اسلام پیروی کردن.»^{۱۲}

قرآن، در آیه‌های زیادی از «کفر» نام برده است. کتاب قرآن، مفهوم «کفر» را تا آن اندازه وسیع گرفته که نه تنها نداشتن ایمان به «الله» و نیروهای متافیزیکی اسلام، بلکه حتی «ناسپاسی» را نیز «کفر» می‌شمارد. برای مثال، آیه ۴۸، سوره شوری می‌گوید: «... هنگامی که ما رحمت خود را شامل حال انسان کنیم، شاد می‌شود، ولی هرگاه سزای اعمالش را با وارد کردن ضرری به او بدهیم، ناسپاس (کفور) می‌شود.»
بطور کلی قرآن موارد زیر را «کفر» برمی‌شمارد:

استغناء، استکبار، ظلم، فساد، افتراء، دروغ بستن به‌الله، حتی اسراف و زیاده‌روی در مصرف نمودن مال.^{۱۳} نکته جالب توجه آنست که «الله» در چند

^{۱۱} Sahi Al-Bukhari, vol. 1, trans., Dr. Muhammad Muhsin Khan (Lahor, Pakistan: Kazi Publications), p. xiix.

^{۱۲} فرهنگ دهخدا، جلد حرف «ک»، صفحه ۱۶.

^{۱۳} صادق، راهنمای محتویات قرآن (انگنستن: انتشارات Ithaca)، صفحه ۱۳۸.

مورد به کافرین نفرین می‌کند. از جمله آیه ۶۴، سوره احزاب می‌گوید:

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا

«به درستی که خداوند کافرین را نفرین کرده و برای آنها آتش دوزخ را آماده نموده است.»

باز نمود نویسنده

مفهوم آشکار حدیث بالا آنست که هر کس به بیپرده گوییهای ریاکاران اسلامی گوش ندهد و اصول و افسانه‌های نابخردانه‌ای را که آنها برای تأمین منافع خویش وعظ می‌کنند، درایمان خود نریزد، خوشش برای مسلمانان واجب بوده و هنگامی که مسلمانی چنین شخصی را به قتل برساند، نه تنها مجازاتی نخواهد دید، بلکه وظیفه دینی خود را به‌مورد اجرا گذاشته است. بدین ترتیب حدیث بالا مؤمنان اسلامی را به کشتار افراد غیر مسلمان ترغیب کرده و آنها را در نهاد به شکل قاتلانی درمی‌آورد که یکی از وظائف دینی آنها ریختن خون آنهاست که هوش و درایت انسانی خود را در برابر اینهمه بوج گوییهای نابخردانه به کار می‌برند و به آنها خنده می‌زنند.

از دگر سو، برآستی می‌توان گفت که اگر «دروغ بستن» به‌الله «کفر» باشد، محمد خود از بی‌آرم‌ترین کافران روی زمین بوده است. زیرا، هیچکس در دنیا اینهمه مبتذلات و خزعبلات خنده‌دار و مسخره را به «الله» نسبت نداده است.

هر کس خون افراد بی‌ایمان را بریزد، روز قیامت پاداش خواهد گرفت.

علی بن ابیطالب از قول محمد روایت می‌کند که پیامبر «الله» گفته است، بعضی افراد خود را با زبان مسلمان وانمود می‌کنند، ولی در قلب به‌اسلام ایمان ندارند. هر کسی که خون این افراد را بریزد، در روز قیامت پاداش خواهد گرفت. (حدیث ۶۴، جلد نهم.)

بیشتر ساکنان دوزخ را زنان تشکیل می‌دهند.

«ابن عباس» از قول محمد روایت می‌کند که وی گفته است: «زمانی که دوزخ را به من نشان دادند، مشاهده کردم که بیشتر ساکنان آنرا زنان تشکیل می‌دادند.»

از محمد پرسش کرده‌اند، آیا زنان به سبب نداشتن ایمان به «الله» به جهنم رفته‌اند. محمد پاسخ می‌دهد: «سبب جهنمی شدن زنان آن بوده که آنها نسبت به شوهرانشان قدر دان نبوده‌اند.»

دلیل سوخته شدن زنان به آتش دوزخ و نابرابری آنها در شهادت و ارث، کمبود عقل و ایمان آنهاست.

«ابو سعید الخدری» از قول محمد روایت کرده است که وی در یک روز عید فطر، پس از وعظ به سوی زنان رفت و گفت: «شما زنان باید صدقه بدهید، زیرا من مشاهده کرده‌ام که بیشتر ساکنان دوزخ از شما زنان تشکیل می‌شود.»
زنان حاضر از محمد پرسش کردند: «چرا زنان بیشتر از مردان به دوزخ می‌روند؟»

محمد پاسخ داد: «زیرا شما نسبت به شوهرانتان قدر دان نیستید. من هیچکس را از نظر هوش و ایمان از شما زنان پایین‌تر ندیده‌ام. بعضی از شما زنان قادر هستید، حتی یک مرد عاقل را از راه بدر کنید.» (حدیث ۵۴۱، جلد دوم.)

یکی دیگر از نتایج کمبود عقل و ایمان زنان نسبت به مردان آنست که شهادت هر دو زن برابر یک مرد است. (حدیث ۸۲۶، جلد سوم.) همچنین کمبود هوش و ایمان زنان نسبت به مردها سبب شده است که خواهر نصف برادر ارث ببرد. (حدیث شماره ۱۰، جلد چهارم.)

به نظر می‌رسد که پیامبر «الله» خود برخی اوقات از ثبات هوش و خرد بی بهره می‌شده است، زیرا اگر زنان از لحاظ هوش و خرد پست‌تر از مردها باشند، معلوم نیست چگونه می‌توانند، مردهای خردمند را از راه بدر کنند.



آلوده کردن لباس با ادرار، گناهی بزرگ بوده و سبب شکنجه در گور میشود.

اخبار و احادیث اسلامی نشان می‌دهند که ذهن محمد بسیار درگیر فضولات بدن بوده و پیامبر «الله» زمان زیادی را صرف آموزش چگونگی خالی کردن مثانه و روده‌ها کرده است.

بنابر آموزشهای محمد، آلوده کردن لباس با ادرار یکی از گناهان بزرگ بشمار آمده است. زمانی که محمد از یکی از گورستانها گذر می‌کرد، ناگهان در برابر دو گور توقف نمود و اظهار داشت، من از این گورها صدای شکنجه دو نفر از مردگان را می‌شنوم. و سپس افزود، آنها به سبب ارتکاب گناهی بزرگ شکنجه می‌شوند. یکی از آنها پیوسته لباس خود را با ادرارش آلوده می‌کرده و دیگری بین دوستان نفاق اندازی می‌نموده است.

محمد برای درمان برخی بیماریها آشامیدن شیر و ادرار شتر را تجویز می‌کرده است.

«ابو قلابه» می‌گوید، «انس بن مالک» روایت کرده است که گروهی از افراد طایفه «عکل» و یا «عربنه» به مدینه آمدند، ولی آب و هوای مدینه به آنها نساخت و آنها را بیمار کرد. محمد دستور داد، آنها به بیابان بروند و شیر و ادرار شترهای او را بنوشند تا بهبودی حاصل کنند.

افراد یاد شده به دستور محمد عمل کردند و پس از بهبودی، نگهداری کننده شترها را کشتند و شترها را دزدیدند و با خود بردند. هنگامی که محمد از جریان آگاه شد، گروهی را برای دستگیری آنها مأمور کرد. آنها دزدان شترها را دستگیر کردند و نزد محمد آوردند. محمد دستور داد، دستها و پاهای آنها را قطع کردند و در چشمانشان میل داغ فرو کردند. «ابو قلابه» افزوده است، افراد یادشده در هنگام مرگ از محمد تقاضای آب کردند، ولی محمد درخواست آنها را رد کرد و دستور داد، آب در اختیار آنها نگذارند. (حدیث شماره ۲۳۴، جلد اول).



اصول و قواعد تخلیه مثنائه و روده

«ابو ایوب انصاری» از قول محمد روایت کرده که وی گفته است، هنگام ادرار و یا خالی کردن روده، نه پشت انسان باید به‌مگه باشد و نه روی آن، بلکه یا باید روبروی مشرق نشست و یا مغرب. «عبدالله بن عمر» می‌گوید: «روزی من به پشت بام خانه‌ام رفتم و مشاهده کردم، محمد پیامبر (الله) روی دو آجر به سمت بیت المقدس نشسته و مشغول قضای حاجت است.» (فتح الباری، جلد اول، صفحه ۲۵۸؛ احادیث ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، جلد اول صحیح البخاری.)

«ابو قتاده» از قول محمد روایت می‌کند که او گفته است، هنگامی که انسان به آبستگاه می‌رود، هیچگاه نباید با دست راست اعضای شرمگاه خود را لمس کند. (احادیث ۱۵۵ و ۱۵۶، جلد اول.)

آشامیدن چای آلوده به مگس عیب و مانعی ندارد.

«ابو هریره» از قول محمد بن عبدالله روایت می‌کند که وی گفته است، اگر مگسی در فنجان چای شما افتاد، نوشیدن آن عیب و مانعی ندارد. زیرا، اگر یک بال مگس حامل میکروب باشد، بال دیگر آن دارای ماده ضد میکروب بوده و میکروب موجود در بال اول را از بین خواهد برد. (حدیث ۵۳۷، جلد چهارم.)

آنهايي که سگ نگهداری می‌کنند، روزانه دو قیراط از اعمال نیکویشان را تلف می‌سازند.

«ابن عمر» روایت کرده که محمد گفته است، هر کسی، به‌غیر از سگ گله و سگی که برای شکار تربیت شده است، سگ نگهداری کند، هر روز دو قیراط از اعمال و رفتار نیکویش کسر خواهد شد. (این حدیث را بخاری و مسلم تأیید و نقل کرده‌اند.)^{۱۴}

¹⁴Mishkat Al-Masabih, tras. James Robson (Lahore: Kashmir Bazar, 1965), p. 876.

شیطان به شکل سگهایی که سیاه و دارای دو خال هستند درمی آید و باید چنین سگهایی را کشت.

«جیبر» گفته است، محمد به ما دستور داد سگها را بکشیم و ما در جهت اجرای دستور او حتی سگی را که یک زن با خود از بیابان آورده بود، کشتیم. پس از آن، محمد ما را از کشتن سگها منع کرد و اظهار داشت: «تنها سگهایی را بکشید که سیاه و دارای دو خال هستند، زیرا چنین سگی شیطان است که به شکل سگ درآمده است. (این حدیث را مسلم تأیید و نقل کرده است).^{۱۵}

فرشته‌ها وارد خانه‌ای که دارای سگ باشد، نخواهند شد. «ابو طلحه» از قول محمد روایت می‌کند که وی گفته است، فرشته‌ها وارد خانه‌ای که سگ و یا پیکره آن باشد، نخواهند شد. (حدیث ۵۳۹، جلد چهارم).

هر کجا سگی یافت شود، باید آنرا کشت.

حدیث ۵۴۰، جلد چهارم، آشکارا می‌نویسد، «عبداله بن عمر» از قول محمد بن عبدالله روایت کرده است که وی دستور داده است، پیروانش سگها را بکشند.

به نظر می‌رسد، صحیح البخاری از مفهوم ظالمانه، نابخردانه و وحشیانه حدیث بالا به وحشت افتاده و در زیرنویس توضیح داده است که همراهان محمد معتقدند که منظور محمد از صدور فرمان کشتن سگها، از بین بردن سگهای آلوده به بیماری هاری بوده است. نویسنده نامبرده می‌افزاید، بین علمای اسلامی در اینکه آیا سگهای هار را باید کشت و یا سگهای سالم و عادی را، اختلاف نظر وجود دارد.

^{۱۵}Ibid.

مدلول همین حدیث کافی است که تمام افرادی را که در کشورهای مسلمان دارای سگ هستند، از شمار مسلمانان خارج سازد.

دلیل و فرنود شباهت فرزند به پدر و یا مادر

حدیث ۵۴۶، جلد چهارم می‌نویسد، محمد گفته است، جبرئیل به‌وی اظهار داشته است، هنگامی که زن و مردی با یکدیگر همخوابگی می‌کنند، اگر مرد زودتر به‌نقطه احتراق عصبی (انزال) برسد، فرزندى که از آن همخوابگی به‌وجود می‌آید، شبیه پدر و اگر مادر زودتر از پدر به‌درجه احتراق عصبی (انزال) دست یابد، فرزند شبیه مادر خواهد بود.

جن‌ها و ارواح از فضولات و استخوان حیوانات تغذیه می‌کنند.

«ابوهریره» می‌گوید، زمانی من همراه محمد بودم و مشاهده کردم که او برای شستن اعضای پوشیده بدن و وضو گرفتن، آفتابه‌ای با خود حمل می‌کند. «ابوهریره» ادامه می‌دهد، محمد به‌من دستور داد، برای تمیز کردن قسمت‌های ویژه بدنش چند استخوان برای او ببرم، ولی تأکید کرد که از بردن استخوان و یا مدفوع حیوان برایش خودداری کنم. «ابوهریره» می‌افزاید: «من با گوشه لباس خود چند استخوان برای محمد بردم و کنارش قرار دادم. هنگامی که او کار خود را انجام داد، از وی پرسش کردم، چرا به‌من دستور داد، از بردن استخوان و مدفوع حیوان خودداری کنم؟» محمد پاسخ داد: «زیرا، آنها خوراک جن‌ها و ارواح هستند.» (حدیث شماره ۲۰۰، جلد پنجم).

جبرئیل فرشته دارای ششصد بال است.

«عبدالله بن مسعود» از قول محمد روایت می‌کند که جبرئیل دارای ششصد بال می‌باشد.

شیطان شبها در بینی افراد منزل می کند.

«ابوهریره» از قول محمد روایت می کند که وی گفته است، انسان هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد، باید سه مرتبه با بینی خود آب بالا بکشد و سپس آنرا با فشار خارج کند. دلیل شرعی و مذهبی این عمل آنست که هنگامی که انسان در شب هنگام به خواب می رود، شیطان در قسمت بالای بینی او در تمام شب منزل می کند. (حدیث شماره ۵۱۶، جلد چهارم).

تب از آتش دوزخ به وجود می آید.

«ابو جمره الضبیعی» می گوید، زمانی من همراه محمد پیامبر «الله» بودم، وی گفت، تب بر اثر آتش دوزخ ایجاد می شود. از اینرو، آنهایی که به تب مبتلا می شوند، باید حرارت آتش دوزخ را با آب زمزم از خود دور کنند. (حدیث های ۴۸۳ و ۴۸۶، جلد چهارم).

پیروان محمد آب دهان او را به سر و روی و بدن خود می مالیدند. حدیث شماره ۸۹۱، جلد سوم می گوید، هر زمانی که محمد می خواست آب دهان خود را به خارج بیندازد، آنرا در دستان پیروانش می انداخت و آنها آنرا به سر و روی و بدن خود می مالیدند.

شیطان در گوشهای افرادی که برای نماز بیدار نشوند، ادرار می کند.

«عبدالله» روایت می کند، زمانی شخصی نزد محمد آمد و به او گفت تا بامداد خواب مانده و برای نماز گذاردن بیدار نشده است. محمد به وی پاسخ داد، سبب خواب ماندن او این بوده که شیطان در گوشهایش ادرار کرده است. (حدیث شماره ۲۴۵، جلد سوم).

محمد پیامبر، گوشت ساق پای یک الاغ وحشی را خورده است. «ابو قتاده» گفته است که او یک الاغ وحشی را مشاهده کرد و او را کشت. محمد، پرسش کرد، آیا چیزی از او باقی مانده است یا نه؟ «ابو قتاده» پاسخ داد، یک ساق پای او هنوز باقی مانده است. محمد، آنرا گرفت و خورد. (بخاری و مسلم، این حدیث را تأیید کرده‌اند).^{۱۶}

محمد، ملخ خور بوده است.

«ابن ابو عوف» گفته است که در هفت رویداد جنگی با محمد بوده و در هفت مورد با محمد ملخ خورده است.^{۱۷}

انواع گوناگون جن‌ها

«ابو طلحه الخوشانی» روایت می‌کند که محمد گفته است، سه نوع جن در دنیا وجود دارند. نوع اول، دارای بال هستند و در هوا پرواز می‌کنند. نوع دوم، به شکل مار و سگ درمی‌آیند و نوع سوم، در مکانهای گوناگون سکونت و در اطراف آن رفت‌وآمد می‌کنند. (این حدیث بوسیله شهرالسنه تأیید و نقل شده است).^{۱۸}

دستور محمد، پیامبر «الله» برای پاک کردن نشیمنگاه

عایشه روایت می‌کند که محمد گفته است، هنگامی که قصد تخلیه روده را دارید، تنها باید سه سنگ با خود داشته باشید، زیرا سه سنگ برای پاک کردن نشیمنگاه کافی است. (احمد، ابو داود، نسائی و دمیری، این حدیث را

^{۱۶}Ibid., p. 877.

^{۱۷}Ibid., p. 878.

^{۱۸}Ibid., p. 883.

تأیید کرده اند.^{۱۹}

مارها را با سوگند وفاداری باید رام کرد.

«عبدالرحمان بن ابولیلا» گفته است که «ابولیلا» از قول محمد روایت کرده است که اگر ماری را در محل سکونت خود دیدید، به او بگوئید: «توا به پیمانی که نوح و سلیمان پسر داود با (الله) بستند، سوگند می دهیم، به ما آزار نرسان.» سپس اگر آن مار دوباره مشاهده شد، آنرا بکشید. (این حدیث بوسیله ترمذی و ابو داود تأیید و نقل شده است).^{۲۰}

مارهای خانگی جن هستند.

مشکات المصابیح از بخاری و مسلم نقل می کند که «ابن عمر (عبدالله)» روایت کرده که محمد گفته است: «مارهائی را که دارای دورنگ هستند و یا دم دارند، بکشید، زیرا آنها سبب از بین بردن نور چشم و سقط جنین زنها می شوند.»

«ابن عمر» می گوید، زمانی او ماری را دنبال می کرده تا آنرا بکشد، ولی «ابولبابه» که شاهد عمل وی بوده، ویرا می خواند و به او گوشزد می کند که از این کار خودداری کند. «ابن عمر» می گوید، به وی پاسخ دادم که کشتن مار دستور محمد، پیامبر «الله» می باشد. «ابولبابه» به «ابن عمر» می گوید، محمد بعدها کشتن مارهای خانگی را ممنوع کرده، زیرا آنها جن هائی هستند که در خانه های افراد بشر سکونت اختیار می کنند.^{۲۱}

^{۱۹}Ibid., p. 75.

^{۲۰}Ibid., p. 881.

^{۲۱}Ibid., p. 878.

کشتن مارمولک و ثوابهای ناشی از این کشتار

«ام شریک» از قول محمد روایت کرده است که محمد گفته است، هر کجا مارمولک یافتید، آنرا بکشید. زیرا هنگامی که ابراهیم را در آتش افکندند، مارمولکی به آتش دمید تا گسترش آن بیشتر شود. (این حدیث بوسیله بخاری و مسلم نیز تأیید شده است).^{۲۲}

«ابو هریره» نیز روایت می‌کند که محمد گفته است، اگر کسی مارمولکی را با یک ضربه بکشد، یک صد عمل خوب در نامه اعمال او وارد می‌شود و هرگاه کسی مارمولکی را با دو ضربه و یا سه ضربه بکشد، به همان نسبت اعمال نیک کمتری در نامه اعمالش وارد می‌شود. (این حدیث بوسیله مسلم تأیید و نقل شده است).^{۲۳}

خودداری از تخلیه عصبی (انزال) در آلت تناسلی زنها برای مردان ایرانی و یونانی زبان آور، ولی برای اعراب بدون اشکال است.

«سعد بن ابوقاص» روایت می‌کند که شخصی نزد محمد، پیامبر «الله» آمد و گفت، او از تخلیه عصبی (انزال) در آلت تناسلی همسرش خودداری می‌کند. محمد از وی پرسش کرد، چرا او به این کار مبادرت می‌ورزد. آن مرد پاسخ داد، چون همسرش دارای بچه شیرخواره است، از اینرو بیم دارد که این کار شیر همسرش را آلوده کند و برای تندرستی فرزندش زیان آور باشد. محمد، پیامبر «الله» اظهار داشت: «این عمل تنها برای مردان ایرانی و یونانی زبان آور است، نه برای اعراب». (این حدیث بوسیله مسلم تأیید و نقل شده است).^{۲۴}

^{۲۲}Ibid., p. 879.

^{۲۳}Ibid.

^{۲۴}Ibid., p. 678.

شیطان با نشیمنگاه بچه‌ها بازی می‌کند

هرگاه کسی قصد تخلیه مثانه و یا روده‌اش را داشته باشد، باید خود را از دیگران پنهان کند. بدین شرح که او باید توده‌ای از شن روی هم انباشته نماید و پشت خود را به آن بکند. زیرا شیطان، عادت دارد با نشیمنگاه فرزندان آدم ابوالبشر بازی کند. بدیهی است که اقدام به عمل یادشده نیکو، ولی خودداری از آن زیان‌آور نیست. (این حدیث بوسیله ابو داود، ابن ماجه و دمیری تأیید شده است).^{۲۵}

محمد، پیامبر «الله» برای هر یک از دستها وظائف ویژه‌ای برگزیده بود.

عایشه، روایت می‌کند که محمد، پیامبر «الله» برای وضو گرفتن و غذا خوردن، دست راست و برای تخلیه مثانه و روده و کارهایی مانند آن، دست چپش را به کار می‌برد. (ابوداود، این حدیث را تأیید و نقل کرده است).^{۲۶}

بازنمود نویسنده

به نظر می‌رسد که مفهوم حدیث بالا تا حدودی برای مؤمنین اسلامی پیچیده و غیر روشن باشد. دلیل این امر آنست که معلوم نیست، آیا عایشه فضولانه به شوهرش محمد پیامبر در آن حالت ویژه نگاه می‌کرده و یا اینکه محمد، داوطلبانه خود را در جریان دید همسرش قرار می‌داده است. اگر حالت نخست، درست باشد و عایشه فضولانه به محمد پیامبر در آن حالت ویژه نگاه می‌کرده، اگرچه محمد به‌وی لقب «ام‌المؤمنین» یعنی «مادر مؤمنان» داده، با این وجود باید برای او درخواست بخشش و آمرزش کرد. زیرا، با این عمل

^{۲۵}Ibid., p. 95.

^{۲۶}Ibid.

غیر اخلاقی، ادب و متانت را زیر پا گذاشته و به بعضی از اعضای بدن پیامبر «الله» در آن حالت ویژه فضولانه نگاه کرده است.

و اما، بعید به نظر می‌رسد که حالت دوم درست بوده و محمد داوطلبانه خود را در جریان دید عایشه گذاشته باشد. زیرا، اولاً محمد بر پایه حدیثی که پیش از حدیث بالا آورده شد، سفارش کرده است که مسلمانان باید در هنگام تخلیه مثانه و روده، خود را از دیگران پنهان کنند، پس چگونه ممکن است که پیامبر «الله» و آنهم پیامبر پایانی او مبادرت به انجام عملی بکند که خود آنرا برای دیگران منع کرده است. ولی، بدیهی است که از نظر فلسفه فقهی نیز نباید فراموش کنیم که «الله» برخی از امور را برای دیگران منع، ولی برای محمد پیامبر عزیزگونه‌اش مجاز فرموده است. مانند اینکه بر پایه مفهوم آیه ۵۰ سوره احزاب، محمد آشکارا مجاز شده است، بدون رعایت اصول و احکامی که برای دیگر مؤمنان مقرر شده، هر زنی را که اراده کند، در اختیار بگیرد و این مزیت را «الله» بر پایه مدلول صریح کتاب قرآن بدانجهت به او داده است که در امر نکاح برای پیامبر عزیزدردانه‌اش حرج و زحمتی نباشد. بنابراین ممکن است، محمد را در مورد امر بالا نیز مجاز کرده باشد، منتها شایسته ندیده است که این موضوع را در قرآن ذکر کند. ثانیاً، درست است که عایشه سوگلی حرم و محبوب‌ترین همسر محمد بوده، ولی مگر محمد پیامبر پایانی «الله» العیاذ بالله دچار ناراحتی روانی Exhibitionism و یا «بدن‌نمایی» بوده است که خود را در آن حالت ویژه به رخ عایشه کشیده باشد! شاید هم احوط آن باشد که فرض کنیم، نه عایشه فضولانه به شوهر پیامبرش در آن حالت ویژه نگاه کرده و نه اینکه محمد پیامبر خود را داوطلبانه در جریان مشاهده عایشه گذاشته است، بلکه محمد این جریان را تنها در تئوری برای عایشه تعریف کرده و نه اینکه خدای ناکرده بر اثر ارضای تمایلات نفسانی و عصبی‌اش عایشه را به دیدن آن حالت مجاز کرده باشد. منتها، این حدیث‌نویس بی‌متانت و بی‌سواد بوده که با به‌کاربردن ساختمان جمله و زمانها و واژه‌های اشتباهی، سبب بدی مفهوم جمله و فهم نادرست آن

شده است.

پرسشی که اکنون پس از اینهمه بحث پیش روی ما قرار دارد، آنست که: «آیا، براسستی محمد پیامبر خدا بود؟» پاسخ به این پرسش نه تنها کار مشکلی به نظر نمی‌رسد، بلکه ساده نیز می‌باشد. زیرا، اگر محمد پیامبر خدا می‌بود، پس آنهمه اصول و متون ضد و نقیض و نیز اشتباهات خنده‌آوری که در کتاب قرآن و احادیث آمده، ناچار باید از اندیشه‌گری «الله» به محمد الهام شده باشد. اگر این فرض درست باشد، آیا خدای عظیم‌الشانی که کائنات هستی را با آن بزرگی بالای پندار آفریده، آنقدر از نظر آگاهی، دانش و اندیشه‌گری دون‌مایه است که از کشته شدن بنده‌ای به دست بنده دیگر لذت می‌برد؟ (حدیث ۶۴، جلد نهم)؛ و یا خدائی که آفریننده زن و مرد است، نمی‌داند که بسیاری از زنان از نظر هوش و استعداد بالاتر از مردها هستند؟ (حدیث، ۵۴۱، جلد دوم)؛ و یا شایسته است فکر کنیم که چنین خدای توانائی، توجه خود را از تمام کائنات هستی بریده و تنها به پائین تن انسان و نیز تخلیه مثانه و معده او دوخته است! (احادیث ۱۵۵ و ۱۵۶، جلد اول). و یا اگر وجود حیوان با وفائی مانند سگ در این دنیا زائد می‌بود، چرا خداوند از ابتدا از آفریدن آن خودداری نکرد تا بعد مجبور نباشد به بنده‌هایش دستور بدهد، هر کجا سگ یافتند آنرا بکشند. (حدیث ۳۴۰، جلد چهارم).

اگر این اندیشه‌ها و اعمال نابخردانه و ورخیخ‌خویانه نتواند به خداوند و یا حتی موجود برتر از انسانی که محمد در پندار خود، او را «الله» نامیده، نسبت داده شود؛ پس براسستی باید گفت که محمد بن عبدالله، نه تنها از سوی هیچ نیروی متافیزیکی رسالتی نداشته، بلکه انسانی آسمند، ستمگر و ریاپیشه بوده است.

فصل چهاردهم

معراج:

دیدار خیالی محمد با «الله» در

آسمانها

مذهب برای شکوفایی زندگی سه گروه به وجود آمده: نادانان، روحانیان و ثروتمندان.

آیه ۱ سوره بنی اسرائیل (اسراء)، کتاب قرآن، گویا در افسانه‌گری با محتویات خیالی کتاب هزار و یکشب، به‌مسابقه برخاسته است. مدلول افسانه‌ای این آیه که در باره معراج محمد به آسمانها می‌باشد، تا آن اندازه پیسوده و تخیلی است که بسیاری از نویسندگان اسلامی در باره شرح آن به‌انجماد خرد و خامه برخورد کرده و برای مدلول آیه یادشده، معنی عرفانی و مجازی قایل شده و حتی گروهی از پیشوایان مسلمانان و از جمله «فخرالدین رازی» (درگذشته در سال ۶۰۶ هجری قمری)، در درستی آن تردید کرده‌اند. آیه ۱ سوره بنی اسرائیل (اسراء) در باره معراج محمد به آسمانها می‌گوید:

سُبْحٰنَ الَّذِیْ اَسْرٰی بِعَبْدِهٖ لَیْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِی بَنٰرَکْنَا حَوْلَهٗ لِنُرِیْہٖ مِنْ اٰیٰتِنَا اِنَّہٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ

«پاک و منزّه است آنکه بنده‌اش را شبی از مسجدالحرام (مکه) به مسجدالاقصى (اورشلیم) که پیرامون آنرا برکت دادیم، سیر داد تا آیات خود را به او بنمایاند.»

گروهی از تفسیرکنندگان قرآن مفاهیم آیه‌های ۱۷ و ۱۸ سوره نجم را مؤید مدلول آیه ۱ سوره بنی‌اسرائیل (اسراء) و دلیل درستی افسانه معراج محمد قرار داده‌اند. مفاهیم دو آیه یادشده حاکی است که: «دیدگان او از مشاهده آیات و نشانه‌های «الله» نه منحرف شد و نه به اشتباه افتاد.»

تردید نیست، همانگونه که محمد بسیاری از اصول و احکام قرآن را از زرتشتی‌ها و موسوی‌ها اقتباس کرده، شعر معراج را نیز از سفر «اردویراف» Ardviraf مقدس زرتشتی به آسمانها و بازگشت او به زمین و نیز معراج بوحنّا و اشعیاء به آسمانها که شرح آن در نورات و انجیل آمده برداشت کرده است تا از این جهت از آنها عقب نماند.

در باره چگونگی معراج و یا مسافرت محمد به آسمانها حدیث‌نویسان و نویسندگان اسلامی شرح‌های گوناگون به‌رشته نگارش درآورده‌اند. محمد حسنین هیکل در کتاب زندگی محمد^۱ نوشته است که معراج محمد اندکی پیش از هجرت او به مدینه (شب ۲۱ ماه رمضان و یا به قولی ۲۷ ماه رجب سال دوازدهم بعثت، ۶۲۱ میلادی)، پس از نماز عشاء، هنگامی که محمد در خانه «امّ هانی» دختر عموی خود خفته بود، روی داد. ولی نویسنده این کتاب، برتری می‌دهد شرح افسانه‌ای معراج محمد به آسمانها را از صحیح البخاری^۲ بیاورد، زیرا به‌گونه‌ای که در فصل پیش (سیزدهم) گفته شد، تمام علما و فقها و مقامات اسلامی در سراسر جهان بدون استثناء درستی و اعتبار احادیث صحیح البخاری را تأیید کرده‌اند. صحیح البخاری در حدیث شماره ۲۲۷ جلد پنجم از صفحه ۱۴۲ تا ۱۴۸ می‌نویسد، «انس بن مالک» از قول «مالک بن

^۱ Muhammad Husayn Haykal, *The Life of Muhammad*, trans. Ismail Ragi A. al Farouqi (U.S.: 1976).

^۲ *Sahih Al-Bukhari*, 9 vols., trans. Dr. Muhammad Muhsin Khan (Lahore: kazi Publications, 1979).

صعصعه» روایت می‌کند که محمد گفته است: «هنگامی که من در (الحاتم) ویا (الحجر) دراز کشیده بودم، ناگهان شخصی نزد من آمد و سراسر بدنم را پاره کرد.» «انس بن مالک» می‌گوید، من از «الجرود» پرسش کردم: «مفهوم این عمل چیست؟» پاسخ داد: «یعنی اینکه از ناحیه گردن تا بالای موهای آلت تناسلی‌اش را پاره کرد.» بعد، محمد پیامبر «الله» ادامه می‌دهد: «سپس او قلب مرا درآورد. پس از آن یک سینی طلا که (سینی طلای ایمان) نامیده می‌شد، نزد من آورد و قلبم را با آب ایمان شستشو داد و بعد آنرا با درونمایه سینی طلا که نیروی ایمان بود، پر کرد. آنگاه آنرا به محل اولیه‌اش برگرداند. سپس حیوان سفیدی که کوچک‌تر از قاطر و بزرگتر از الاغ بود، نزد من آورد.»

در این هنگام «الجرود» پرسش کرد: «آیا آن حیوان براق بود و یا ابوحمزه؟» «انس» می‌گوید، من پاسخ دادم: «براق.» محمد می‌گوید: «گامهای آن حیوان به اندازه‌ای بزرگ بود که تا آنجائی که چشم آن حیوان نیروی بینش داشت، ادامه می‌یافت.» محمد ادامه می‌دهد: «من به اتفاق جبرئیل روی (براق) سوار شدم و حیوان شروع به حرکت کرد و ما را به آسمان اول برد. هنگامی که به دروازه آسمان اول رسیدیم، جبرئیل به دربان آسمان اول دستور داد، در را باز کند. دربان پرسش کرد، شما کی هستید؟ جبرئیل پاسخ داد، او جبرئیل است. دربان پرسش کرد، چه کسی شما را همراهی می‌کند؟ جبرئیل پاسخ داد، محمد بن عبدالله. دربان پرسش کرد، آیا محمد با دعوت به اینجا آمده است؟ جبرئیل پاسخ مثبت داد. در این زمان، دربان آسمان اول به من خوش آمد گفت و دروازه را به روی ما گشود.»

محمد ادامه می‌دهد: «نخستین شخصی که من در آسمان اول مشاهده کردم، (آدم ابوالبشر) بود. جبرئیل اظهار داشت، این (آدم ابوالبشر) پدر توست، به او سلام کن. من به (آدم) سلام کردم. او پاسخ سلام مرا داد و افزود، تو فرزند و پیامبر پاک‌نهاد و با ایمان به آسمان اول خوش آمدی. سپس، (آدم) هم به من و جبرئیل ملحق شد و سه نفری روی براق نشستیم.

براق به حرکت ادامه داد، تا به آسمان دوم رسید. جبرئیل از دربان آسمان دوم خواست تا دروازه آسمان را بگشاید. دربان پرسش کرد، تو کی هستی؟ جبرئیل پاسخ داد، او جبرئیل است. دربان افزود چه کسی با توست؟ جبرئیل پاسخ داد، محمد. دربان پرسش کرد، آیا محمد به آسمان دعوت شده است. جبرئیل پاسخ مثبت داد. آنگاه دربان آسمان دوم به من خوش آمد گفت و دروازه آسمان دوم را باز نمود. من در آسمان دوم، (یحیی) و (عیسی) را که پسرعموهای یکدیگر هستند، دیدار کردم. جبرئیل به من اظهار داشت، این افراد (یحیی) و (عیسی) هستند، به آنها سلام کن. من به آنها سلام کردم. آنها سلام مرا پاسخ دادند و اظهار داشتند، ای برادر و پیامبر پرهیزکار، خوش آمدی.»

محمد در ادامه این افسانه می گوید: «سپس جبرئیل مرا به آسمان سوم برد و از دربان آسمان سوم خواست که دروازه آنرا برویم بگشاید. دربان پرسش کرد، تو کی هستی؟ جبرئیل پاسخ داد، من جبرئیل هستم. پرسش شد، چه کسی ترا همراهی می کند؟ پاسخ داد، محمد بن عبدالله. دربان پرسش کرد، آیا او به آسمان فراخوانده شده است؟ جبرئیل پاسخ مثبت داد. دربان خوش آمد گفت و دروازه آسمان سوم را باز کرد. در آسمان سوم، من (یوسف) را مشاهده کردم. جبرئیل به من گفت، این (یوسف) است، به او سلام کن. من به (یوسف) سلام کردم. یوسف سلام مرا پاسخ داد و گفت، ای برادر و پیامبر پاک نهاد، خوش آمدی.»

صحیح البخاری، جمله های یکنواخت بالا را بدون تغییر و یا کم و زیاد، در هر آسمانی تکرار می کند تا محمد به آسمان هفتم می رسد. ولی نویسنده از تکرار جمله ها و مطالب یکنواخت و تکراری خودداری و اضافه می کند که بر پایه نوشته صحیح البخاری محمد در آسمان چهارم (ادریس) در آسمان پنجم (هارون) و در آسمان ششم (موسی) را ملاقات می کند. در آسمان ششم بین (موسی) و محمد گفتگوئی به شرح زیر رد و بدل می شود:

محمد می گوید: «هنگامی که من عازم آسمان هفتم بودم و می خواستم آسمان

ششم را ترک کنم، (موسی) شروع به گریه کرد. سبب گریه را از او جویا شدم. (موسی) گفت، سبب گریه‌اش آنست که پس از او پیامبر جوانی به رسالت برگزیده شده که پیروانش به مراتب بیش از پیروان او (موسی) به بهشت خواهند رفت.»

سپس، با همان تشریفات که برای سایر آسمانها ذکر شده، جبرئیل فرشته، محمد را به آسمان هفتم می‌برد. در آسمان هفتم محمد موفق به دیدار «ابراهیم» می‌شود. محمد در باره دیدار آسمان هفتم می‌گوید: «در آسمان هفتم، جبرئیل مرا به (سدرۃ‌المنتهی) یعنی بزرگترین درخت جهان برد. میوه‌های درخت یادشده، شبیه کوزه‌هائی بود که در شهر (حجر) در نزدیک مدینه می‌سازند و برگ‌هایش به اندازه گوشه‌های فیل بودند. جبرئیل گفت، به این درخت که بزرگترین درخت جهان است نگاه کن. درحوالی این درخت چهار رودخانه وجود دارد که دوتای آنها غیرقابل مشاهده و دوتای آنها قابل مشاهده است. من از جبرئیل پرسش کردم، ممکن است در باره آنها توضیح بیشتری بدهد. جبرئیل پاسخ داد، آن دو رودخانه غیرقابل مشاهده در بهشت و دو رودخانه قابل مشاهده، یکی رود نیل و دیگری رود فرات می‌باشند. آنگاه، جبرئیل (بیت‌المعمور) را به من نشان داد و سه ظرف برای من آورد که یکی پر از شراب، دیگری پر از شیر و سومی پر از عسل بود. من ظرف شیر را از جبرئیل پذیرش کردم. جبرئیل اظهار داشت که خوشبختانه من آشامیدنی مجاز دین اسلام را گزینش و پذیرش کردم.»

محمد، ادامه می‌دهد: «سپس به من دستور داده شد که من و پیروانم باید روزی پنجاه مرتبه نماز بگزاریم. هنگامی که به آسمان ششم باز گشتم، (موسی) پرسش کرد، چند مرتبه نماز در روز برای مسلمانان مقرر شد. پاسخ دادم، پنجاه مرتبه. (موسی) اظهار داشت، پیروان توانائی ندارند، روزی پنجاه مرتبه نماز بگزارند. او همچنین افزود که او قبلاً این مورد را در باره بنی اسرائیل تجربه کرده و به این نتیجه رسیده است که پیروانش نمی‌توانند در روز آن اندازه نماز بگزارند. بنابراین، (موسی) به من توصیه کرد، دوباره

به آسمان هفتم بازگردم و از (الله) بخواهم که در این باره تخفیفی برای مسلمانان قایل شود. من به سفارش (موسی) دوباره به آسمان هفتم رفتم و (الله) ده مرتبه از پنجاه مرتبه نماز را برای مسلمانان تخفیف داد. آنگاه دوباره به آسمان ششم نزول کردم. (موسی) باز هم به من سفارش کرد که چهل مرتبه نماز در روز برای مسلمانان تکلیف بزرگی است و دوباره باید به آسمان هفتم بروم و با (الله) در باره تخفیف بیشتر چانه بزنم. این بار (الله) ده مرتبه دیگر تخفیف داد و مقرر کرد، مسلمانان تنها سی مرتبه در روز نماز بگذارند. دو مرتبه دیگر همین موضوع تکرار شد و هر مرتبه (موسی) از من خواست، به آسمان هفتم بازگردم و با (الله) چانه بزنم. من هم به سفارش (موسی) عمل کردم تا سرانجام، (الله) موافقت کرد که مسلمانان تنها پنج مرتبه در روز نماز بگذارند. این بار نیز (موسی) اظهار داشت که او این کار را در باره بنی اسرائیل تجربه کرده و یقین دارد که مسلمانان توانائی ندارند، روزی پنج مرتبه نماز بگذارند. من به (موسی) پاسخ دادم که به اندازه کافی از (الله) درخواست تخفیف کرده‌ام و دیگر شرم دارم که از او درخواست تخفیف بیشتری بکنم و از اینرو به فرمان (الله) تسلیم می‌شوم. هنگامی که در صدد ترک آسمان هفتم بودم، صدائی شنیدم که می‌گفت: [من به پرستندگانم تخفیف کافی داده و فرمان خود را در این باره صادر کرده‌ام.]»

به گونه‌ای که در بالا گفتیم شرح این افسانه از حدیث شماره ۲۲۷ جلد پنجم صحیح البخاری از صفحه ۱۴۲ تا ۱۴۸ اقتباس شده، ولی صحیح البخاری در حدیث شماره ۳۴۵ جلد اول در کتاب نماز، هنگامی که در باره چگونگی مقرر شدن پنج مرتبه نماز در روز برای مسلمانان سخن می‌گوید، افسانه معراج را با جزئیات دیگری به شرح زیر بیان می‌کند:

«ابوذر» از قول محمد پیامبر (الله) روایت می‌کند که وی گفته است: «هنگامی که من در مکه بودم، شبی به گونه ناگهانی تاق افاق باز شد و جبرئیل از آنجا به داخل افاق فرود آمد و سینه مرا باز کرد و آنرا با آب زمزم شستشو داد. سپس محتویات یک سینی طلائی را که پر از عقل و ایمان بود، در سینه

من ریخت و دوباره آنرا بست. آنگاه مرا به نزدیک‌ترین آسمان برد.»
 محمد با همان شرح و تشریفاتى که در حدیث شماره ۲۲۷ جلد پنجم شرح داده شد، وارد آسمان نخست می‌شود. محمد می‌گوید: «در آسمان اول مردی را دیدم که در آسمان نشسته بود و گروهی در سمت چپ و گروهی در سمت راست او گرد آمده بودند. این مرد هنگامی که به سمت راست خود نگاه می‌کرد، می‌خندید و زمانی که به سمت چپش نظر می‌انداخت، به‌گریه می‌افتاد. از جبرئیل پرسش کردم، این شخص کیست؟ جبرئیل پاسخ داد، او (آدم ابوالبشر) است. افرادی که در سمت چپ و راست او نشسته‌اند، روحهای فرزندانش هستند. افرادی که در سمت راست او نشسته‌اند، اهل بهشت و کسانی که در سمت چپش نشسته‌اند، دوزخی‌ها هستند. بهمین دلیل است که هنگامی که او به سمت راست خود نگاه می‌کند، به‌خنده می‌افتد و زمانی که به سمت چپش نگاه می‌کند، گریه سر می‌دهد.»

«انس بن مالک» از قول «ابوذر» می‌گوید، محمد پیامبر «الله»، آدم، ادریس، موسی، عیسی و ابراهیم را در آسمان دیدار کرد، ولی از اینکه دیدار هر یک از آنها در چه آسمانی انجام گرفت، شرحی به‌میان نمی‌آورد و تنها اظهار می‌دارد که پیامبر «الله» آدم را در نزدیک‌ترین آسمان و ابراهیم را در آسمان ششم دیدار کرد.

محمد می‌افزاید: «سپس، جبرئیل مرا به‌محلی برد که من در آنجا صدای خش‌خش قلم را روی کاغذ شنیدم.» (باید توجه داشت که تاریخ‌نویسان و نویسندگان نوشته‌اند که صدای خش‌خش قلم یادشده، صدای قلم «الله» بوده که مشغول ثبت حساب‌بندگان خود و اعمال و رفتار آنها بوده است.)

«ابن‌هضم» و «انس بن مالک» سپس از قول محمد، دیدار وی با «موسی» و همان افسانه چانه‌زنی با «الله» و کم کردن وظایف مسلمانان از پنجاه مرتبه به پنج مرتبه نماز در روز را روایت می‌کنند.

تنها مورد تازه‌ای که در این حدیث نسبت به حدیث ۲۲۷ جلد پنجم وجود دارد، آنست که محمد می‌گوید، هنگامی که جبرئیل مرا به «سدرۃ‌المتنه» و

یا بزرگترین درخت موجود در جهان برد، مشاهده کردم که درخت یادشده دارای رنگهای شگفت آوری بودند که نمی‌توان آنرا به شرح و توضیح آورد. محمد می‌افزاید، سپس جبرئیل مرا به بهشت برد. در آنجا خیمه‌هایی دیدم که دیوارهای کوچک آن از مروارید و کف آن از مشک ساخته شده بود.

باز نمود نویسنده

اگرچه افسانه رؤیاگونه معراج آنقدر سست و بی پایه و تهاخره آمیز است که رویدادهای مسخره آنرا حتی به کودکان خردسال عقب افتاده نیز نمی‌توان خورانید و از اینرو لزومی به نقد آن به نظر نمی‌رسد، با این وجود، شرح چند نکته در باره افسانه یادشده، خالی از ظرافت نیست:

۱- آنجا که محمد می‌گوید، چندین بار بین آسمان ششم و هفتم رفت و آمد کرده و هر بار به سفارش (موسی) در باره کاستن از شمار دفعات نماز که مسلمانان در روز باید به جا بیاورند، با «الله» چانه زده و سرانجام موفق شده است، شماره دفعات نماز را از پنجاه مرتبه به پنج مرتبه در روز کاهش دهد، گویا مدلول آیه ۵۰ سوره قمر را فراموش کرده است که از قول «الله» می‌گوید: **وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ** «و فرمان ما در عالم یکی است و باید در سرعت چشم بهمزدن انجام پذیرد.»

ای کاش، محمد دست کم برای نگهداری حیثیت و ارزش خود، برای «الله» خود ساخته‌اش یک اعتبار ظاهری باقی می‌گذاشت و اینچنین با شرف و حیثیت او بازی نمی‌کرد. آیا هیچ انسانی که از خرد میانه برخوردار است، می‌تواند حتی تصور کند که «الله» آیه‌ای نازل کند و بگوید: «فرمان ما در عالم یکی است و باید در سرعت چشم بهمزدن انجام پذیرد»، آنگاه به پیامبر برگزیده‌اش اجازه دهد، دست کم پنج بار او را مجبور به تغییر عقیده و شکستن فرمانش کند؟ آیا هیچ منطقی می‌تواند باور کند، اللهم که آفریننده تمام جهان هستی و موجودات آنست، آنقدر از خرد و درایت تهی است که توان ندارد، برای آفریده‌هایش تصمیم بگیرد که آنوقت بنده ناتوانش باید او را

هدایت به اندیشه راست و درست کند؟ در اصول مدیریت می‌خوانیم که یکی از فروزه‌های مدیریت آنست که مدیر پیوسته در تصمیماتی که می‌گیرد پا برجا باقی بماند. یک مدیر کاردان و لایق آنست که به اندازه کافی بیندیشد و پس از اینکه فرمانی صادر کرد، در نگهداری و اجرای آن استوار بماند. ولی به نظر می‌رسد، اللّهی که محمد در ذهن خود ساخته - و بدون تردید فروزه‌هایش از کار داده‌های انسانی خودش سرچشمه می‌گیرد - یک «الله» چند شخصیتی و فرونهادی است که از هرگونه نیوندی تهی بوده و پیامبر برگزیده‌اش قادر است با مغز، اندیشه، تصمیم و اراده او بازی کند و به آسانی و سادگی او را دوباره و سه باره و چند باره وادار به تغییر اراده و فرمانش بکند. به راستی می‌توان گفت که اگر فروزه «عدل» که یکی از اصول پنجگانه مذهب شیعه‌گری است، در «الله» کاربرد راستین می‌داشت و تئوریهای عدل «الله» و «بهشت» و «دوزخ» درست می‌بود، هیچیک از بندگان «الله» بیش از خود محمد شایستگی سوخته شدن به آتش دوزخ را نداشت. زیرا هیچکس بیش از محمد برای سود شخصی خود با شرف و حیثیت «الله» این چنین بازی نکرده و اینسان او را خوار و بیمقدار ننموده است.

۲- نکته دوم در باره سینی طلائی است که محمد می‌گوید، پیش از آغاز معراج، جبرئیل با خود حمل می‌کرده و قلب او را با درونمایه آن سینی طلا که عقل و ایمان بوده، پر کرده است. آنهایی که با الفبای اصول و احکام اسلام اندک آشنائی دارند، می‌دانند که در اسلام استفاده از طلا و ابریشم برای زنان حلال، ولی برای مردان حرام بوده و استفاده از ظروف طلا برای زن و مرد، هر دو در اسلام حرام است. آنوقت می‌توان پندار کرد، اللّهی که خود فرمان حرام بودن کاربرد طلا را صادر کرده، در دستگاهش از این ماده حرام (سینی طلا) موجود داشته و به فرشته خود دستور دهد، برای پیامبرش از فلز حرام طلا که خود دستور منع استعمال آنرا صادر کرده، استفاده نماید؟ آیا پیامبری که با گستاخی چندین بار با «الله» چانه می‌زند تا شماره دفعات نماز پیروانش را از پنجاه مرتبه به پنج مرتبه در روز کاهش دهد، نباید دست کم از جبرئیل فرشته

که از سوی «الله» برای او دستور دینی می آورد، پرسش کند، چگونه است که «الله» برای پیروانش فرمان حرام بودن استعمال طلا را صادر نموده، ولی خود در دستگاه کبريائي اش از اين ماده حرام استفاده به عمل می آورد؟

اینهمه پرسشهای بدیهی را باید در اندیشه های شیدنهاد انسانی جستجو کرد که بر پایه تئوری «زیگموند فروید» پدر دانش روانشناسی زمان حاضر، ناکامی های زمان طفولیت او را گرسنه کسب قدرت کرده و چون از هوش و درایت کافی برخوردار است، برای به دست آوردن هدف، عنوان پیامبری به خود می بندد و از هر عاملی که سر راهش سبز شود، چه نیک و چه بد، چه زشت و چه زیبا و چه انسانی و چه جنایت گونه بهره می گیرد.

۳- نکته سوم در باره اختلاف مفاهیم حدیث ۳۴۵ جلد اول با حدیث ۲۲۷ جلد پنجم کتاب صحیح البخاری است. حدیث ۲۲۵ جلد پنجم، دیدار محمد با «ابراهیم» را در آسمان هفتم، ولی حدیث ۳۴۵ جلد اول، دیدار محمد با «ابراهیم» را در آسمان ششم ذکر می کند. ممکن است این ناهمگونی فرآورده گفتار عامیانه «دروغگو حافظه ندارد»، بوده و از لاج بازیهای خود محمد سرچشمه گرفته باشد و شاید هم این تضاد، دست آمد ریاکاریهای حدیث نویسندگان اسلامی باشد. ولی در هر دو شکل، نتیجه آن برای افسون کردن ذهن و درایت توده های مردم و فرمانروائی کردن بر آنها یکی است.

هنگامی که افراد بشر نیروی خرد و بینش خود را در چارچوب اوهام و خرافات زندانی می کنند، مهار فهم و ادراک خود را به دست کُندآگران دینی می سپارند و هوش و درایتشان را قربانی هدفهای قدرت خواهان و سودجویان ریاکاری که با سلاح مذهب به بهره گیری از افراد بشر برخاسته اند، میکنند؛ دکان های حيله گران دینی اوج و رونق می گیرد و راستای گستاخی آنها در بیپوده گونی به درجه ای می رسد که دیگر برای قربانیان جنایات خود هیچگونه ارزشی قابل نبوده و با مثنی سخنان بیپوده و ذکر رویدادهای مسخره و خنده آور در تمام عمر بر گرده آنها سوار می شوند و از آنها بهره کشی می کنند. آیا آنهایی که مدتی از وقت گرانبهای خود را در هر شبانه روز به خم و راست شدن و

پیشانی ساییدن به تکه‌ای خاک متراکم شده تلف می‌سازند، از افسانه خنده‌آور معراج که اساس و بایه نماز را تشکیل می‌دهد، آگاهی دارند؟ و آیا این افراد هیچ در معنی و مفهوم کلمات و جمله‌هایی که در هنگام برگزاری نماز بر زبان می‌آورند، غور و اندیشه کرده‌اند؟ آیا مسلمانانی که چندین مرتبه در روز نماز می‌گزارند و وقت و زمان پربهای خود را در راه ذکر مثنی اوراد بیمعنی تلف می‌کنند، می‌دانند، عبارت «الله اکبر» به گونه‌ای که در فصل دهم همین کتاب آوردیم و بیش از هر عبارت دیگری در اذان و نماز و سایر دعا‌های روزانه مسلمانان به کار می‌رود، دلالت بر بزرگتر بودن بت «الله» از سایر بت‌های می‌کند؟

به امید روزی که ما به خود آئیم، ذهن و خرد خود را از بندهای خرافاتی که سوداگران دینی بر ما مهار کرده‌اند، آزاد سازیم و نیروهای سازنده خرد و کیاست خود را در راه بهزیستی همنوعان خویش و شکوفائی هازمان انسانی به کار ببریم.

پیکره صفحه ۲۹۹، از افسانه «اسب افسونگر» که یکی از افسانه‌های کتاب شبهای عرب^۳ می‌باشد، برداشت شده است. چکیده این افسانه حاکی است که یک خردمند هندی، اسبی را که از عاج و چوب آبنوس ساخته شده، به یکی از پادشاهان ایران باستان هدیه می‌کند. اسب یادشده قادر است با پرواز در هوا، سوار خود را به هر نقطه و مکانی که وی در مغز اندیشه کند، برساند. زن و مردی که در پیکره بالا روی اسب دیده می‌شوند، یکی فیروزشاه ولیعهد پادشاه ایران و دیگری دختر بسیار زیبایی است که فیروزشاه در مسافرتی که با اسب یادشده انجام داده، از یکی از شهرهای دوردست با خود به مرکز پادشاهی پدرش می‌برد.

نه تنها بین افسانه معراج محمد و افسانه یادشده بالا از جهت تخیل پرواز در فضا برای رسیدن به هدف، شباهت آشکاری وجود دارد، بلکه اگر کسی افسانه «اسب افسونگر» را در کتاب شبهای عرب نخوانده و به پیکره مقابل

³ Lane, *One Thousand and One Night* (London: 1859).

نظر افکند، فکر خواهد کرد که سوار مرد، محمد و سوار زنی که پشت سرش قرار گرفته، فرشته جبرئیل است. زیرا، در مسافرت خیالی معراج نیز محمد در جلو و جبرئیل پشت او روی «براق» سوار شده است.

باید در نظر داشته باشیم که بر پایه تئوری «مثل» افلاطون، تمام عواملی که در این دنیا وجود دارند، اشکال نظری، ظاهری و غیر واقعی موجودات جاودانی هستند که در فضا و مکان جایی ندارند و تنها خداوند از ماهیت واقعی آنها آگاه است.^۱ بدین ترتیب، افراد انسان تنها از اشکال نظری و غیر راستین موجودات جاودانی که دانش آنها به اصطلاح تنها نزد خداوند وجود دارد، استفاده می‌برند.

اکنون بر پایه تئوری «مثل» افلاطون می‌توان گفت که دانش رسیدن به هدف، تنها نزد خداوند وجود دارد و ما افراد انسان تنها در تخیل از اشکال نظری موجودات واقعی بهره می‌بریم. اگر فرض کنیم این تئوری درست باشد، می‌توان گفت که محمد بن عبدالله، برای رسیدن فوری به هدف که کسب قدرت و فرمانروایی بر هموعان خویش بود، به تخیلات پیامبرشاهی و از جمله تصور معراج اندیشه‌گری کرد و فیروزشاه که از پیش قدرت حکومت را در میراث پدری خود محقق می‌دانست، برای بدست آوردن زیباترین دختر به تخیل «مثل» پرواز فضائی دست زد. این دو رویداد تخیلی، هر دو شکل‌های گوناگون بازتابهای «مثل» است که دانش راستین آنها به اصطلاح نزد خداوند وجود دارد؛ با تفاوت اینکه، افلاطون در شرح تئوری «مثل» از یک خدای واقعی بحث می‌کند که واقعیت اشکال ظاهری در این دنیا را در کنترل خود دارد و اجازه نخواهد داد، نهاد واقعی تئوریهائی که واقعیت آنها نزد خود اوست، بوسیله افراد مردم مسخ شود و برای مثال، یکی از بندهای ریاکارش گروهی از هموعان خود را قربانی هدفهای جاه‌طلبانه و قدرت‌جویانه خود بکند، ولی «الله» محمد بوسیله خود او به شکلی ساخته شده که کنترلی در تئوری

^۱ بهزبرنویس شماره ۱ صفحه ۳۶ همین کتاب نگاه فرمایید.





واقعیت‌ها ندارد و در فرهنگ اندیشه‌گری‌اش، نیک و بد، زشت و زیبا و اعمال مشروع و نامشروع همه تابع اراده آفریننده خود، یعنی پیامبر و هدفهای خودکامه‌اش می‌باشند. بهمین مناسبت، محمد این انسان نیرنگ‌بازی که تشنه قدرت است، برای جامه عمل پوشانیدن به هدفهای خودکامه‌اش، یک‌شبه بین زمین و آسمانهای لایتناهی بوسیله یک قاطر پل می‌زند، به آسمانها مسافرت می‌کند، از ارباب خیمه شب‌بازی‌اش کام می‌گیرد و همان شب به زمین باز می‌گردد.

تئوری گناه در اسلام

هنگامی که شما برای نجات و آزادی خود آمادگی نداشته باشید،
از هیچکس بیش از نجات‌دهنده خود نفرت نخواهید برد.

D. Suttan

در فرهنگ ملت‌های گوناگون دنیا، «گناه» به رفتار و کرداری می‌گویند که با ارزشهای اخلاقی فرد انسان و جامعه بشر منافات و ناهمگونی داشته باشد. ولی در کتاب قرآن پدیده «گناه» با اراده‌الله و پیامبرش پیوند داشته و پیروی از خواست الله و پیامبرش در ایجاد «گناه» بیش از رعایت اصول و ارزشهای اخلاقی نقش آفرین هستند. برای اثبات این نکته، بی‌مناسبت نیست، نخست تئوری «گناه» را از نظر فرهنگ، ادب، اخلاق و ارزشهای انسانی مورد بررسی قرار دهیم.

در اسلام و قرآن، «گناه» با واژه «اثم» به کار برده شده و بیشتر جنبه و مفهوم مذهبی داشته و حاکی از نافرمانی و شورش در برابر «الله» می‌باشد.

مخالفت و نافرمانی در برابر «الله»، دارای مفهوم گسترده‌ای بوده و هم در باره افرادی به کار می‌رود که بکلی منکر وجود «الله» باشند، هم آنهایی که برای «الله» شریک قائل باشند و هم افرادی که در اجرای مراسم مذهبی دقت و توجه معمول ندارند. در کتاب قرآن، واژه‌هایی دیده می‌شود که مفهوم آنها در ردیف «اثم» می‌باشد. این واژه‌ها عبارتند از: معاصی، فواحش، سیئات، ذنوب، منہیات و منکرات. ولی، نه هیچیک از این واژه‌ها تعریف شده و نه اینکه در باره تفاوت آنها با یکدیگر سخنی گفته شده است.

فقهای اسلامی بر پایه مدلول آیه ۳۲ سوره نجم، «گناه» را به دو گروه بخش کرده‌اند. «گناهان کبیره» و «گناهان صغیره». در آیه ۳۲ سوره نجم و همچنین در آیه ۲۲ سوره نساء «گناهان بزرگ» با عبارت «کبائر الاثم» و در برابر آن «لعم» آمده که مفسران آنرا به «گناهان صغیره» تعبیر کرده‌اند. ولی کتاب قرآن هیچیک از این دو گناه را نه تعریف می‌کند و نه در طبقه بندی می‌آورد. آیه ۳۲ سوره نجم می‌گوید: «آنهایی که از ارتکاب گناهان بزرگ و اعمال شرم‌آور خودداری کنند و تنها مرتکب ناهنجاریهای کوچک شوند، (الله) بخشش و گذشت زیادی نشان خواهد داد.»

«گناهان صغیره» از طبیعت انسان ناشی می‌شوند و فقهای اسلامی معتقدند، این دسته از گناهان عبارتند از: دروغگوئی، فریب، خشم، شهوت و مانند آنها. اگر انسان از ارتکاب «گناهان کبیره» دوری جوید و به برخی اعمال نیک دست بزند، گناهان کوچک او به آسانی بخشوده خواهند شد.

در باره «گناهان کبیره» بین فقها اختلاف نظر وجود دارد، با این وجود همه آنها معتقدند که در اسلام هفت گناه بزرگ وجود دارد. این گناهان عبارتند از: قاتل شدن شریک برای «الله»، قتل، بستن اتهام زنا به فرد دیگر، نافرمانی از پدر و مادر، رباخواری، فریب و اغفال یتیمان و سوء استفاده از دارائی آنها و خودداری از شرکت در جهاد (جنگ در برابر کفار). گروهی از فقها، گناهان دیگری را به فهرست بالا می‌افزایند. این گناهان عبارتند از: دزدی، غفلت در برگزاری نماز روز جمعه، خودداری از روزه گرفتن در ماه

رمضان، قماربازی، نوشیدن مشروبات الکلی، شهادت دروغ، ناامیدی به رحمت الهی و جادوگری.

در فقه اسلامی بزرگترین گناه، «شُرک» و یا شریک گرفتن برای «الله» است. بهمین دلیل اگرچه آیه ۳۲ سوره نجم از «الله» به نام «واسع‌المغفره» یعنی «آمرزنده بزرگ» نام برده، ولی در اسلام هر گونه گناهی قابل بخشش است، مگر شریک گرفتن برای «الله». فرنود فلسفی و روانی بزرگی گناه «شُرک» را باید در خودخواهی و جاه‌طلبی محمد و هدف او برای کسب قدرت جستجو کرد، نه احترام به «الله» در جهت مثبت و یا بی‌اعتنائی به او در جهت منفی. در قرآن در بیشتر موارد «الله» و «پیامبر» در کنار و در ردیف یکدیگر به کار رفته و بویژه در بسیاری از آیات قرآن عبارت «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ» به معنی «از الله و پیامبر او فرمانبرداری کنید»، بکرات به چشم می‌خورد. برخی از این آیات عبارتند از: آیه ۱۳۳ سوره آل عمران، آیه‌های ۵۹، ۶۶، ۶۹ و ۸۰ سوره نساء؛ آیه‌های ۲۰، ۳۳ و ۴۶ سوره انفال؛ آیه ۹۵ سوره مائده و آیه ۲۱ سوره تغابن. آیه‌های بسیار دیگری در قرآن وجود دارند که «الله» در آنها از محمد به نام پیامبر خود نام می‌برد و خود و محمد را در یک ردیف قرار می‌دهد. بعضی از نمونه‌های این آیه‌ها عبارتند از: آیه ۲۹ سوره توبه و آیه‌های ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۵۲ و ۶۲ سوره نور.

محمد با بزرگ کردن «الله» و در ردیف قرار دادن خود با او و اینهمه پافشاری برای فرمانبرداری و پیروی از «الله» و اینکه شرک به «الله» نابخشوده‌ترین گناه از گناهان کبیره است، قصد دارد با وانمود کردن به اینکه رسالت و قدرت او ناشی از «الله» است، بر تازیهای عربستان چیره شود و بر اریکه پامبرشاهی تکیه بزند. بهمین جهت است که در سراسر آیه‌های قرآن، محمد یا خود را در کالبد «الله» فرضی‌اش فرو می‌برد (تئوری فوئرناخ و اسپینوزا) و یا «الله» را در وجود خود وارد می‌کند (تئوری هگل). ولی در هر دو حال، محمد از یک هدف پیروی می‌کند و آن این است که با ایجاد ترس و وحشت در مردم، از قدرت مرموز الله، آنها را به خواست‌های جاه‌طلبانه پیامبر و

نماینده «الله» که در واقع هر دو در خود او جمع می‌باشند، تسلیم نماید. یکی از ناهمگونی‌های آشکار و رسواگر اصول اسلامی، موضوع منزّه بودن پیامبران از هرگونه گناه و لغزش می‌باشد. احادیث اسلامی و مسلمانان باور دارند که پیامبران از ارتکاب هرگونه آلودگی اخلاقی و گناهی پاک و منزّه می‌باشند. فرقه اشعریه اعتقاد دارند که پیامبران در نهاد استعداد ارتکاب گناه ندارند. فرقه هاشمیه که یکی از فرقه‌های مذهب شیعه‌گری می‌باشند، برای بالا بردن مقام و منزلت امامها، عقیده دارند که پیامبران ممکن است مرتکب گناه شوند، ولی امامها بهیچوجه مرتکب لغزش و گناه نخواهند شد.^۲

فرقه اشعریه از تعلیمات جهنم‌بین صفوان که رهبر یکی از شاخه‌های فرقه مجبره بود، در اواخر سده سوم و تا اوائل سده چهارم هجری قمری، ظهور کرد و به نام ابوالحسن اشعری از مشهورترین رؤسای فرقه یادشده مشهور گردید. هدف ابوالحسن اشعری از تشکیل این فرقه مخالفت با عقاید مذهبی فرقه معتزله بود. فرقه‌های اشعریه و معتزله در مسائل بسیاری با یکدیگر اختلاف عقیده دارند که مهمترین آنها موارد زیر است:

(۱) معتزله عقیده دارند، اعمال خوب از (الله) و اعمال بد از اراده انسان ناشی می‌شود. اشاعره باور دارند، بد و نیک کارها همه آفریده (الله) است و انسان را در آنها اختیاری نیست. (۲) معتزله معتقدند «الله» دارای حواس نیست و آن گروه از آیات قرآن را که می‌گوید، «الله» دارای دست و پا و گوش و چشم است با معنی مجازی باید تلقی کرد و بهین مناسبت «الله» را نمی‌توان دید، ولی اشاعره عقیده دارند، «الله» دارای حواس و اعضای بدن است و انسان با حس ششم خود می‌تواند، «الله» را در روز قیامت مشاهده کند. (۳) معتزله عقیده دارند، عقل بدون کمک شرع می‌تواند خوبی و بدی امور را درک کند، ولی اشاعره باور دارند که عقل انسان شایستگی تصرف در احکام شرع را ندارد. (۴) معتزله معتقدند، قرآن حادث است نه قدیم و انسان می‌تواند، بهتر از قرآن را بوجود بیاورد؛ ولی اشاعره عقیده دارند که قرآن معجزه «الله» است و انسان قادر به ایجاد چنین کتابی نیست. (۵) معتزله عقیده دارند، اعاده معدوم محال، ولی اشاعره معتقدند، این کار امکان پذیر است. (۶) معتزله معتقد مقام امامت باید برگزیده شود، ولی اشاعره این کار را در اختیار ائمه قرار می‌دهد.

ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی افضل‌الدین صدر ترک اصهبانی، المثل والنحل (تهران:

۱۳۲۱).

فرقه معتزله^۳ این عقیده را که امامها بهیچوجه مرتکب گناه نمی‌شوند، رد می‌کنند، ولی باور دارند، امامها دارای خصوصیتی هستند که آنها را از ارتکاب گناه برکنار نگه می‌دارد.

در هر حال، کلیه پیروان مذاهب گوناگون دین اسلام، در این تئوری که پیامبران بهیچوجه مرتکب گناهان کبیره نمی‌شوند، با یکدیگر اشتراک عقیده کامل دارند و این موضوع یکی از عوامل توانائی است که می‌تواند، ایمان هر مسلمان مؤمنی را نسبت به اسلام و قرآن نابود سازد. زیرا قرآن پر از آیه‌هایی است که از گناهان پیامبران بزرگ سخن می‌گوید. برای مثال، افسانه گناه به اصطلاح آدم ابوالبشر، پیامبر مبعوث از سوی «الله» از آیه ۳۳ سوره بقره به بعد، شرح داده شده و آیه‌های ۳۵ و ۳۶ سوره بقره در این باره می‌گویند:

«ما به آدم گفتیم، تو با جفت خود در باغ بهشت سکونت اختیار کن و از میوه‌های فراوانی که در آنجا وجود دارد، هر یک را که اراده کردی بخور، ولی نزدیک این درخت نشو، زیرا اگر به این کار دست بزنی، از جمله ستمکاران خواهی بود. سپس شیطان، آدم و حوا را به لغزش افکند تا از آن درخت

مکتب معتزله در آغاز سده دوم هجری در پایان خلافت بنی‌امیه به وجود آمد و بنیانگذار آن «واصل بن عطا» یکی از شاگردان حسن بصری بود. «واصل بن عطا» با اسنادش بر سر سرنوشت مرتکب شونده گناهان کبیره، و تعیین حدود کفر و ایمان اختلاف نظر پیدا کرد و از او کناره گرفت و به تفیق یکی دیگر از شاگردان حسن بصری به نام «عمرو بن عبید» مکتب معتزله را به وجود آوردند. پیروان مکتب معتزله عقیده دارند که دین «الله» نه در دنیا و نه در آخرت ممکن نیست. پیروان این مکتب همچنین عقیده دارند که نیکی از «الله» است و بدی از نفس انسان و کسی که مرتکب گناه کبیره شود، نه مؤمن است و نه کافر. حسن بصری مرتکب «گناه» را کافر می‌دانست، ولی «واصل بن عطا» گناهکار را در زمره ای بین کفر و ایمان قرار داد و او را «فاسق» خواند. بدیهی است که بنا بر عقیده مکتب معتزله «فاسق» نیز سزاوار آتش دوزخ است. پیروان این مکتب نیز عقیده دارند، آن گروه از آیه‌های قرآن که می‌گویند، «الله» دست و پا و چشم دارد، باید آنها را با معنی مجازی تلقی کرد و در اصول و موازین مذهبی از عامل «خرد» یاری جست، ولی فرقه «اشعریه» عکس این عقاید را دارند. فرقه معتزله بعدها به بیست گروه تقسیم شدند، ولی همه آنها با پنج اصل موافقت داشتند. این پنج اصل عبارتند از: ۱- مرتکب گناه کبیره نه مؤمن است و نه کافر، بلکه «فاسق» می‌باشد. ۲- توحید، یعنی صفات و فروع‌های «الله» از ذات او جدا نیست. ۳- عدل «الله». ۴- «الله» در قول و وعده خود در باره پاداش اعمال نیک و محازات کردار بد راستگوست. ۵- امر به معروف و نهی از منکر.

خوردند. بدین سبب هر دوی آنها را از بهشت بیرون راندم و گفتیم
آدم و حوا را از بهشت فرود آورید...»^۱

پس از آنکه آدم و حوا در نتیجه فریب خوردن از شیطان فرمان خدا را
نادیده گرفتند و با خوردن سیب بهشت مرتکب گناه شدند، بر پایه آیه ۲۳
سوره اعراف، دست به درگاه «الله» بالا بردند و گفتند: «خدایا، ما بر خویش
ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحمت نیاوری، ما سخت از زیانکاران
عالم شده ایم.»

نوح پیامبر نیز بر پایه آیه ۴۷ سوره هود از «الله» بخشایش طلبید و
اظهار داشت: «بارالها، من به تو پناه می برم و چیزی را از تو می خواهم که مرا
بدان علمی نیست و اگر مرا نبخشی من از زیانکاران خواهم بود.»
ابراهیم خلیل نیز بر پایه آیه های ۸۰ تا ۸۲ سوره شعرا، هنگام طلب
آمزش برای گناهایش، «الله» را مخاطب قرار می دهد و می گوید: «...
خداوندا، امیدوارم در روز قیامت گناهای مرا ببخشی...»

و جالب تر از همه گناهایی که پیامبران بزرگ مرتکب شده اند، گناه
موسی می باشد. آیه ۱۵ سوره قصص، شرح قتلی را که موسی با دست
خویش، ولی البته با فریب خوردن از شیطان مرتکب شده شرح می دهد و سپس
آیه ۱۶ سوره قصص به توضیح طلب بخشش موسی می پردازد و می گوید،
موسی به درگاه «الله» دست به دعا برداشت و اظهار داشت: «خداوندا، من بر
خویش ستم کردم. الهی تو از من درگذر. (الله) هم او را بخشید...»

کتاب قرآن، به گناهای ارتکاب شده بوسیله محمد، بیش از سایر
پیامبران اشاره کرده است. آیه ۵۵ سوره غافر می گوید:

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَسَيِّئَ مَا بِالْعَشِيِّ
وَإِلَّا بَكْرٍ

^۱در حدیث گفته شده است که گناه آدم در خوردن سیب بهشت برای بشر سودمند بود، زیرا اگر او
مرتکب این گناه نشده و در نتیجه به زمین فرو نیفتاده بود، نسل بشر به وجود نمی آمد.

«ای رسول ما، پس صبر کن که البته وعده (الله) حق است و بر گناه خود از (الله) آمرزش طلب کن و صبح و شام به ستایش (الله) بپرداز.»
 آیه ۱۹ سوره محمد نیز به ارتکاب گناه بوسیله محمد اشاره کرده و می‌گوید: «پس بدانکه غیر از (الله) یکتا، خدای دیگری نیست و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان آمرزش طلب کن.» آیه ۲ سوره فتح نیز از دگر آیاتی است که از گناهان محمد سخن گفته است. «الله» در این آیه خطاب به محمد می‌گوید: «تا از گناه گذشته و آینده تو در گذریم...»

در باره مدلول آیه بالا چند نکته جالب و سرگرم کننده وجود دارد. یکی اینکه، به فرض اینکه محتویات کتاب قرآن را کلام «الله» بدانیم، در اینصورت هنگامی که «الله» به محمد می‌گوید، «تا از گناهان آینده تو در گذریم»، در واقع به پیامبرش آزادی می‌دهد که در آینده می‌تواند با آزادی خیال، به هر جنایتی که میل دارد دست بزند و یقین داشته باشد که «الله» چشمانش را به روی جنایات او خواهد بست. بدیهی است که از عدل و دادگری «الله» ساخته شده بوسیله محمد، بیش از این نیز نمی‌توان انتظار داشت. دوم اینکه، چون می‌دانیم که قرآن زائیده شده ذهن نسبی خود محمد بوده است، بنابراین محمد با آزادی به خود اطمینان می‌دهد که هر عمل نابکارانه‌ای که بخواهد در آینده انجام دهد، با کمال آزادی و بدون هیچ مانعی به انجام آن دست خواهد زد. نکته سوم، تفسیر آیه بالا بوسیله مفسران قرآن است. تفسیرکنندگان قرآن با کمال گستاخی نوشته‌اند: «و در اخبار از معصوم علیه السلام رسیده که پیغمبر را گناهی نیست و مراد از گناه پیامبر، گناهان امت و شیعیان اوست.»^۵

تفسیر بالا نیز به نوبه خود دارای چند نکته جانب و شگفت‌انگیز است: اولاً معلوم نیست، چرا قرآنها یادشده که به ذکر تفسیر ابلهانه بالا

^۵ قرآن کریم، ترجمه فارسی بصیرالملک (تهران: کتابفروشی محمد حسن علمی، بدون تاریخ)، صفحه

۳۹۶؛ قرآن کریم (تهران: جمهوری اسلامی، سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات آسوده، ۱۳۷۰)، صفحه

پرداخته‌اند، عبارت «علیهم‌السلام» را که یک عبارت جمع است، به کار برده و نوشته‌اند، هدفشان از معصوم‌ها چه کسانی بوده است. ثانیاً اگر این تفسیر در باره آیه ۲ سوره فتح درست باشد، براستی باید به عدل «الله» شادباش گفت که گناهان تمام امت و شیعیان را به دوش محمد نمی‌گذارد و او را به خاطر گناهان امت و شیعیان مجازات نمی‌کند. ثالثاً بر پایه این تفسیر معلوم می‌شود که در زمان محمد نیز شیعه‌گری وجود داشته و محمد دارای امت شیعه بوده، ولی خود از آن آگاهی نداشته است..

به هر روی، با توجه به اینکه بغیر از «الله»، یعنی بتی که پیش از ظهور محمد و اسلام در خانه کعبه قرار داشته و تازیها به پرستش آن مشغول بوده‌اند، هیچ موجود دیگری به نام «الله» در دنیای ما وجود نداشته و کتاب قرآن فرآورده اندیشه‌های خود محمد می‌باشد؛ هنگامی که درونمایه کتاب قرآن را دست ساخته بی‌چون و چرای محمد بدانیم، پس یک آنالیز مواردی که محمد در قرآن از ارتکاب گناهانش سخن می‌گوید و به مناسبت ارتکاب آن گناهها از «الله» درخواست بخشش می‌نماید، تعبیر روانی جالب توجهی پیدا می‌کند. زیرا در این موارد، این وجدان ناآگاه محمد است که او را وادار به اعتراف به بدکرداریهاش کرده و از «الله» پنداری‌اش عفو و بخشش می‌طلبد تا دست‌کم تا آنجائی که ممکن است، روانش را از سنگینی ارتکاب آنهمه لغزش‌های اخلاقی و ناهنجاریهای کرداری، سبک سازد. برای مثال، هرگاه بخواهیم از دهها نفر افراد بیگانه‌ای که محمد بدون جهت خونشان را ریخت و همان شب کشته شدن آنها، همسرانشان را باخود به رختخواب برد،^۱ و نیز هزاران نفر افراد دیگری که به اصطلاح به فرمان «الله» نابودشان کرد، صرف‌نظر کنیم و تنها به شرح دو مورد از جنایات شرم‌آور او اشاره کنیم، دل هر خواننده‌ای به درد می‌آید. یکی از این جنایات، قتل «عصما بنت مروان» زن شاعره زیبایی بود که بر ضد محمد شعر می‌سرود. هنگامی که

^۱ به مطالب فصل ششم کتاب کورش بزرگ و محمد بن عبدالله، نگارش همین نویسنده نگاه فرمایید.

«امیربنادی» این زن بیگناه را در بستر خواب و زمانی که در کنار فرزندانش خوابیده و کودک شیرخوارش در بغلش آرمیده بود وحشیانه به قتل رسانید، محمد عمل قاتل را مورد ستایش قرار داد و به او اظهار داشت: «تو با این عمل به (الله) و پیامبرش خدمت کردی.» در مورد دیگر، «محیصه بن مسعود» در اجرای دستور محمد برای کشتن بزرگان یهود، «ابن سنینه»، یکی از بازرگانان کلیمی را در جلوی چشمان محمد به قتل رسانید و محمد، یعنی کسی که عنوان پیامبری «الله» را به خود بسته بود، با چشمهای شرربارش، با شادی خاطر به تماشای جنایت شرم آور «محیصه بن مسعود» پرداخت و دم برنیاورد.^۷ گذشته از آنهمه متون و آیه‌های کتاب قرآن که دم از گناهان محمد و طلب بخشش و آمرزش برای او از «الله» می‌کنند، احادیث بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد، محمد پیوسته برای آمرزش گناهانش از «الله» درخواست عفو و بخشش می‌کرده است. عایشه، یکی از زنان محمد و سوگلی حرم او گفته است، محمد اغلب می‌گفت: «ای (الله) من از تو استغاثه می‌کنم که با گذشت فراوانی که داری، مرا عفو کنی. ای (الله) از تو درخواست می‌کنم گناهان مرا ببخش و رحمت خود را شامل حال من کن.» «ابوهریره» نیز روایت کرده است که محمد گفته است: «من هر روز هفتاد مرتبه توبه و از (الله) درخواست بخشش و آمرزش می‌کنم.»^۸

در باره اینهمه ناله و استغاثه محمد برای آمرزش و بخشش، دو حالت می‌توان فرض کرد: یکی اینکه به فرض محال، متون قرآن سخنان مستقیم «الله» است که بوسیله جبرئیل فرشته به محمد وحی شده است. نتیجه این فرض آنست که در کتاب قرآن، این «الله» از همه جا آگاه است که از چگونگی کردار و رفتار محمد باخبر بوده و پیوسته دم از گناهان و جنایات او میزند و نه

^۷ اعلیٰ دشتی، بیست و سه سال، صفحه ۱۱۰.

^۸ مشکات المصابیح و همچنین به درونمایه زیر نگاه فرمائید:

خود او. فرض دوم که بدون تردید با حقیقت برابری کامل دارد، آنست که متون کتاب قرآن بوسیله خود محمد نوآوری و نگارش شده است. در اینصورت می توان گفت، هنگامی که محمد اینهمه از گناهان خود و طلب بخشش و آمرزش از «الله» دم می رند، در واقع این ناخودآگاه اوست که کنترل زبان او را در دست گرفته و با اینهمه اعتراف و نهان آشکاری، می خواهد بلکه کمی از بار روان آزارش به سبب آنچه ستمها و بدکاریهائی که در راه کسب قدرت نسبت به هموعانش مرتکب شده، بکاهد.

به هر حال، نتیجه این بخش از جستار آنست که در حائیکه در اسلام اعتقاد بر آنست که پیامبران همه بیگناه بوده اند، ولی کتاب قرآن بر پایه آیه ۳۵ سوره بقره، آدم را نخستین انسان و پیامبر گناهکار برمی شمارد و بویژه متون قرآن و احادیث اسلامی، هر دو برای محمد بن عبدالله، گناهان بسیاری برشمرده و بهوی به چشم گناهکاری نگاه می کنند که باید مانند یک انسان عادی که ارتکاب لغزش و گناه چهره اش را سیاه کرده، از «الله» درخواست عفو و بخشش و آمرزش نماید.

متون کتاب قرآن و احادیث اسلامی نشان می دهند که اگرچه محمد برای بزرگ نمائی خود به عنوان پیامبر «الله» کوشش می کند که جلال و شکوه «الله» را در سطحی بالای پندار قرار دهد، ولی در بسیاری موارد «الله» از دیگ الله سازی محمد؛ ناپخته، نارسا و فرونهاد سر بدر می آورد. یکی از این موارد، صفت تقدس و دادگری «الله» است که محمد به آن اشاره ای ننموده است. دلیل این عقیده، به گونه ای که از بررسی متون و احکام کتاب قرآن برمی آید، آنست که محمد به نهاد «گناه» و نتایج آن توجهی نداشته است. قرآن نه تنها در باره طبیعت و نهاد «گناه» سکوت کرده، بلکه در باره منشاء «گناه»، نتیجه و چگونگی پیشگیری از «گناه» سخنی به میان نیاورده است. تا جائی که «ملنکتون» در پیش گفتاری که در یکی از قرآنهاست که به لاتین چاپ شده می نویسد، به نظر می رسد که محمد در آوردن متون و احکام قرآن زیر نفوذ وسوسه های شیطان قرار گرفته است، زیرا او از طبیعت و نهاد «گناه»

سخنی به میان نمی‌آورد و به‌علل و جهات رنجها و گرفتاریهای افراد بشر، اشاره‌ای نمی‌کند!

کتاب قرآن در آیات زیر از «گناه» بحث می‌کند: آیه‌های ۲، ۲۸۳ و ۲۸۶ سوره بقره؛ آیه ۱۲۰ سوره انعام؛ آیه‌های ۳۱، ۴۸، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲ سوره نساء؛ آیه ۱۰۰ سوره اعراف؛ آیه ۴۲ سوره ابراهیم؛ آیه ۲ سوره محمد؛ آیه ۳۲ سوره نجم و آیه ۳۷ سوره حاقه. در هیچیک از آیات یادشده، کتاب قرآن از نهاد «گناه» تعریفی به‌دست نمی‌دهد. آنچه که به‌گونه غیرمستقیم از آیه‌های یادشده می‌توان دریافت اینست که: «گناه یک تخلف ارادی از قواعد و قوانین شناخته شده است.» حال اگر چنین تعریف سخاوتمندانه‌ای را برای «گناه» از کتاب قرآن برداشت کنیم، با این وجود می‌بینیم که عامل «نادانی از قوانین و مقررات جاری و شناخته شده» که از عوامل حیاتی و اساسی هر لغزشی بشمار می‌رود، در ساختمان تعریف یادشده، نیامده است. این کوتاهی قرآن در تعریف «گناه» بویژه از این جهت مهم است که قرآن در آیه ۵۹ سوره انعام می‌گوید: **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**. یعنی «هیچ خشک و تری وجود ندارد که کتاب قرآن آنرا مورد بحث قرار نداده باشد.»

در کتاب قرآن «گناه» به‌گونه مستقیم با خواست و اراده «الله» پیوند دارد، نه با رویگردانی از اصول و قواعد اخلاقی و یا حقوقی. به‌همین سبب، هنگامی که قرآن از «گناه» سخن می‌گوید، پیوسته واژه‌ها و عباراتی مانند، «آنچه اجازه داده شده» و یا «اعمالی که منع و نهی شده» به‌کار می‌برد، نه شرح رفتار و کرداری که با اصول و ارزشهای اخلاقی مباینت داشته باشد. و این موارد مجاز و یا اعمال منع شده، بستگی به اراده و خواست «الله» دارد، نه اینکه دلالت بر شکستن قواعد و اصول شناخته شده اخلاقی داشته باشد. برای مثال، آیه ۳۱ سوره نساء، هنگام بحث در باره «گناه» می‌گوید: «اگر

به کتاب زیر نگاه فرمائید:

شما از گناهان بزرگی که نهی شده دوری گزینید...» آیه ۱۰۷ همان سوره حاکی است: «(الله) گناهکاران را دوست ندارد.» آیه ۱۷ سوره یونس نیز به جای شرح نهاد و عوامل تشکیل دهنده «گناه» به سادگی می گوید: «هیچکس گناهکارتر از کسی که به (الله) نسبت دروغ بدهد و آیات او را تکذیب کند نیست...»

و در اینجا باید گفت، اگر کسی که به «الله» نسبت دروغ بدهد و آیات او را تکذیب کند، از گناهکارترین افراد بشمار می رود، معلوم نیست، فردی مانند خود محمد که یک «الله» دروغی بسازد و از قول او یک کتاب دروغهای مقدس بالدار بگوید، تا چه اندازه گناهکار خواهد بود!

به گونه ای که از درونمایه آیه های بالا و دهها آیه دیگر قرآن بر می آید، در این کتاب هیچ عملی در ذات و نهاد، خوب یا بد نیست، بلکه نیکی و بدی هر اندیشه و یا رفتار و منشی بستگی به امر «الله» و اراده او دارد. عبارت دیگر، ذات و اراده و خواست «الله» سنگ آزمونی است که اعمال خوب را از کارهای بد جدا و به افراد انسان برچسب های نیکوکاری و یا بدکاری و جرم و گناه می زند. هر چه را که «الله» منع می کند، جرم و گناه است، ولو آنکه آن عمل در فرهنگ افراد بشر نیکو، مفید و قانونی به نظر آید.

هر اندیشه و عملی را که «الله» نیکو بداند، دانستن آن اندیشه و یا انجام آن عمل نیکو و واجب است، اگرچه بر خلاف مصلحت افراد بشر باشد. بهترین مثال برای نشان دادن این تئوری، موضوع تعدد زوجات در اسلام است. اگرچه چند زنی در اجتماعات انسانی، بنیاد زندگی خانوادگی را سست و آرامش و شادی را از خانواده هائی که مردانشان دارای چند زن هستند، سلب می کند، ولی چون قرآن، این عمل را مشروع بر شمرده، از اینرو مسلمانان از آن پیروی و عیبی برای آن قائل نیستند. همچنین اگرچه، تمام اصول و مقررات حقوقی، اردواج رسمی را برای زندگی زناشویی لازم و قانونی تلقی کرده اند، ولی چون «الله» در آیه ۵۰ سوره احزاب می گوید، محمد بدون انجام آئین زناشویی با هر زنی که اراده کند می تواند همبستر شود، از اینرو اراده و

خواست «الله» به گونه طبیعی همیشه بالاتر از رعایت اصول و موازین حقوقی افراد بشر قرار می‌گیرد.

گذشته از آن، اسلام بین لغزش‌های جزئی که بیشتر مربوط به تشریفات انجام آداب و رسوم مذهبی است و گناهان بزرگ تفاوتی قائل نمی‌شود. احادیث زیادی از محمد نقل شده که همه حاکی از اثبات این موضوع می‌باشد. برای مثال، محمد گفته است: «یک درهم پول که فردی از ربا به دست آورد، گناهِش بیشتر از ۳۶ مرتبه زنا می‌باشد و هر کسی که از پول ربا تغذیه کند، جایش در جهنم است.» همچنین: «خوردن ربا، هفتاد نوع گناه برای انسان ایجاد می‌کند که کمترین آن مانند آنست که رباخوار با مادر خود زنا کرده باشد.» حدیث دیگری از محمد روایت شده که می‌گوید: «شلوار مرد باید تا وسط ساقهای پاهای او را بپوشاند... حال هرچقدر که بالاتر باشد، آن قسمت در آتش جهنم خواهد سوخت.»^۱

در قرآن و اسلام، قواعد و مقررات اخلاقی بر حسب زمان و مکان تغییر می‌یابند. در قرآن بارها گفته شده که «الله» هر عملی که اراده کند، می‌تواند انجام دهد. مسلمانان باور دارند، هر عمل و هنجاری که «الله» انجام دهد، عادلانه خواهد بود. بهمین دلیل، هنگامی که مسلمانان در آیه ۳۰ سوره انفال می‌خوانند که «(الله) بهترین مکاران است»، به وجود او افتخار می‌کنند. قرآن بر از آیه‌هائی است که می‌گوید، «الله» هر کسی را که بخواهد فریب می‌دهد و نیز هر کسی را که به پیامبرش تسلیم شود و از او فرمانبرداری کند، دوست دارد و به او کمک می‌کند. (به آیه ۲۹ سوره انفال، آیه ۵۳ سوره آل عمران، آیه ۵۱ سوره نمل، آیه ۱۵ سوره طارق، آیه ۴ سوره نحل، آیه ۱۵ سوره ابراهیم و آیه ۵۱ سوره توبه مراجعه فرمائید.)

از دگر سو، ضعف ارزشهای اخلاقی و انسانی سبب شده است که در

^۱مشکات المصابیح و همچنین

اسلام، همیشه هدف بالاتر از وسیله رسیدن به هدف قرار بگیرد. عبارت دیگر، اسلام برای رسیدن به هدف، هر وسیله‌ای را مشروع و مجاز بشمار می‌آورد. اصطلاح «الغایات مبررات المبادی» که در زبان فارسی مفهوم «برای رسیدن به هدف کاربرد هر وسیله‌ای مشروع و مجاز بشمار می‌رود»، یکی از اصول شناخته شده اسلامی است که نه تنها در بافت اصول و احکام قرآن و احادیث اسلامی، کاربرد چشمگیر داشته، بلکه از زبان محمد نیز بسیار شنیده شده است. محمد در جنگ احد، «نعم بن مسعود» را مأمور کرد تا بین طایفه قریش و طایفه کلیمی «بنی قریظه» که بر ضد محمد با یکدیگر متحد شده بودند، اختلاف و نفاق بیندازد. هنگامی که پیروان محمد از اقدام نابکارانه او، یعنی عمل نابکارانه کسی که خود را فرستاده خدا و مظهر عایت راستی، درسی و نیکی می‌داند، به شگفت افزادند، به آنها اظهار داشت: «جنگ بغیر از مکر و فریب چیز دیگری نیست.»

در حالیکه افراد عادی مردم، اصطلاحات «فریب، مکر، حيله و ریا» را بعنوان اهانت و ناسزا و برای پست و خوار کردن به یکدیگر به کار می‌برند، جای بسیار شگفت است که محمد این عناوین را برای منش خود روا و جایز می‌شمارد. از دیگر سو، هنگامی که محمد به «الله» خود در آیه ۳۰ سوره انفال و آیه ۵۴ سوره آل عمران «خیر الما کیرین» یعنی «بهترین مکارها» را نسبت می‌دهد، کاربرد این عناوین برای توجیه اعمال و رفتار خودش زیاد غیرعادی به نظر نمی‌رسد.»^{۱۱}

می‌گویند، هیچ آب رونده‌ای بالاتر از سطح سرچشمه خود نمی‌تواند جاری شود و قطر هیچ ستونی بزرگتر از پایه خود نمی‌تواند باشد. این گفته‌ها در باره اسلام، اصول قرآن و اعمال و رفتار کامخواهانه محمد، کاربرد و مصداقی ندارند. محمد، انسان قدرت‌طلبی که عنوان پیامبری را وسیله

^{۱۱} ابن اسحاق، کتاب سیرت رسول الله، صفحه ۲۷۶؛ محمد بن عمر الواقدی، کتاب المعاری، صفحه‌های

دست یابی به حکومت عربستان قرار داده، آنجائی که منافعش ایجاب کرده، خود را در بالای «الله» و حتی اصول و موازین اخلاقی قرار داده است. یکی از نمادهای عمل وی اینست که او دروغگوئی را در سه مورد مجاز کرده و با این عمل، خود را در بالای «الله» قرار داده و تقدس و تنزه اللہی که خود را نماینده و پیامبر او می‌داند، خدشه‌دار کرده و بدینوسیله اراده خودخواهانه‌اش را بالای اخلاقیاتی که باید در پاکی و درستی کمال مطلوب باشد، قرار داده است. این سه مورد عبارتند از: یکی دروغ گفتن به زنان، دیگری دروغ گفتن برای آشتی دادن دوستان و سوم دروغگوئی در جنگ.^{۱۱} گذشته از آن، ستمگریهای مجرمانه‌ای که محمد نسبت به مخالفان و دشمنانش^{۱۲} مرتکب شد، نمونه بارزی از صفات فروارزش اخلاقی و ویژگیهای روانی اوست. بهمین مناسبت، فرآورده مغزی او، یعنی آموزشهای او در قرآن دارای آنچنان سستی‌ها و کمبودهای اخلاقی است که هر انسانی را به شگفت و می‌دارد. دکتر «کلرئیس دال» می‌نویسد: «هنگامی که مذهب شیعه‌گری وارد ایران شد، تئوری (کتمان‌الدین) که یکی از ویژگیهای این مذهب است، فروزه دروغگوئی را در شکل یکی از هنرهای مستظرفه در معتقدات مردم این کشور استوار نمود.» البته نباید فراموش کنیم که هدف این نویسنده و پژوهشگر از تئوری (کتمان‌الدین)، اصل تقیه و یا دروغگوئی شرعی است که از ویژگیهای مذهب شیعه‌گری بشمار می‌رود.^{۱۳}

در واقع می‌توان گفت که مرکز اخلاق و حقوق در اصول و احکام قرآن و احادیث اسلامی ارزشهای اخلاقی نیست، بلکه تسلیم در برابر «الله» و اراده، خواست و دستورات اوست. فقهای اسلامی می‌گویند، حتی اگر کسی روی اتفاق و یا زیر فشار، عبارت «لا اله الا الله» را بیان کند، گناهان او بیکباره

^{۱۱} الهدایه، جلد چهارم، صفحه ۸۱.

^{۱۲} Dr. St. Clair Tisdall, *The Muhammadan World of Today*, p. 117.

^{۱۳} برای آگاهی کامل از «تقیه» در شیعه‌گری به کتاب شیعه‌گری و ایدام زمان، نگارش همین نویسنده نگاه فرمائید.

فرو خواهد ریخت. نکته قابل اهمیت در این جستار آنست که به گونه‌ای که در فصل هفتم شرح دادیم، در فرهنگ اسلامی، لزومی ندارد که «الله» به اصول و موازین «عدل و دادگری» پای بند باشد. هرچه که او میل و اراده کند و یا دستور دهد، «عدل و دادگری» بشمار خواهد رفت. برای مثال، «الله» و پیامبرش محمد، در کتاب قرآن بکرات دستور می‌دهند که پرستش هر موجودی بغیر از «الله» بزرگترین گناهی است که بشر می‌تواند مرتکب شود و تنها باید «الله» را پرستید. با این وجود می‌بینیم که «الله» به فرشتگان و از جمله شیطان دستور می‌دهد، به آدم سجده و او را پرستش نماید و دستور او در این باره عادلانه بشمار می‌رود. گناه شیطان برای پرستش نکردن آدم، به این دلیل نیست که او از اجرای یک قانون ابدی که عبارت از عدم پرستش هر موجودی بغیر از «الله» می‌باشد، خودداری کرده است، بلکه بدین جهت است که از اجرای دستور «الله» سرپیچی نموده است. به عبارت بهتر می‌توان گفت که در قرآن و اسلام، گناه از نافرمانی در برابر خواسته‌های یک «الله» قهار، جبار، مکار و مستبد ناشی می‌شود، نه سرپیچی از مجموعه موازین و مقررات اخلاقی و حقوقی که به شرح اعمال نیک و بد پرداخته است.

بنابر آنچه که گفته شد، محمد هر عملی که برای جامه عمل پوشانیدن به نفسانیات جاه طلبانه‌اش لازم می‌دید، انجام می‌داد و آنرا اراده الهی می‌دانست. درحالیکه، ارتکاب همان عمل برای سایر افراد، گناه و جرم محسوب می‌شد. برای مثال، هنگامی که محمد می‌خواست طایفه کنیمی «بنی النضیر» را نابود کند و آنها را محاصره کرد، چون آنها در برابر وی تسلیم نشدند، دستور داد نخلستانهای آنها را قطعه قطعه کنند و آنها را بسوزانند. این کار، یعنی از بین بردن وسیله ارتزاق مردم در فرهنگ عرب، عملی غیر اخلاقی و زشت بشمار می‌رفت. ولی محمد برای از پای درآوردن کنیمیان طایفه «بنی النضیر» دستور داد، بر خلاف اصولی که تا آن زمان در جامعه عرب تقدس داشت، نخلستانهای آنها را که از لحاظ باردهی بی‌نظیر بود، بسوزانند. هنگامی که به این عمل غیر اخلاقی و جنایت‌ناهی محمد ایراد

گرفته شد، او بیدرنگ آیه ۵ سوره حشر را از سوی «الله» نازل کرد و گفت: «اگر شما نخلی را قطع و یا آنرا سر یا نگهدارید، همه به امر (الله) بوده است...»

یکی دیگر از نکات شگفت‌انگیز و تماخره آور در اسلام در باره «گناه» آنست که اعمال زشت در قرآن طبقه بندی نشده و لغزش کوچکی در ردیف جنایت بزرگی بشمار آمده است. برای مثال، «قتل نفس» و «زناکاری» که از جنایات بزرگ بشمار می‌روند، در ردیف لغزش‌های کوچکی مانند «روزه خواری» و یا «فرار از میدان جنگ» بشمار رفته‌اند. تمام این موارد غیر منطقی و نابخردانه نشان می‌دهند که در قرآن و اسلام «گناه» عاملی است که نهاد آن با خرد و منطق پویا و ارزشهای اخلاقی و انسانی پیوندی نداشته و تنها به اراده یک هیولای جبار، متکبر، قابض، خافض، قوی، ممیت، منتقم، مانع و قهار که محمد او را «الله» نامیده و گذار شده است.

در قرآن موارد بسیاری وجود دارد که حتی مسلمانان را به کشت و کشتار ترغیب و تشویق می‌کند. برای مثال، آیه ۵ سوره توبه می‌گوید:

فَإِذَا أُنْسِلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ
وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ

«پس از آنکه ماههای حرام بسر رسید، مشرکین را هر کجا یافتید به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید...»

آیه ۶۱ سوره احزاب می‌گوید: **مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخِذُوا وَقْتِلُوا تَفْتِيلًا**
«مردم پلید را هر کجا یافتید، آنها را گرفته و جداً آنها را بکشید.»

دکتر «ویلیام مونتگومری وات» استاد دانشگاه «ادینبرو» می‌نویسد: «باید تأکید شود که در فرهنگ تازیها قتل و کشتار دیگران هنگامی زشت بشمار می‌آید که این عمل در باره قبیله خودی و یا عضو یک قبیله دوست و متحد ارتکاب شود، در غیر اینصورت کشتن انسان دیگر در اصل، زشت و غیر اخلاقی بشمار نمی‌آید. در اسلام نیز قتل و کشتار دیگران تنها زمانی

زشت به نظر می آید که فرد مقتول به اسلام درآمده باشد، وگرنه منعی برای این کار وجود ندارد.

هرگاه یک فرد تازی از کشتن تازی دیگری خودداری کند، به این سبب است که وی عضو یک قبیلهٔ توانمند است و از اینرو ترس از انتقام بوسیله یک قبیلهٔ توانمند ممکن است دیگران را از کشتار افراد آن قبیله بازدارد.^{۱۵}

کتاب احادیث صحیح البخاری که در بردارندهٔ معتبرترین احادیث اسلامی می باشد در حدیث ۲۸۳، جلد چهارم، آشکارا می نویسد، اگر مسلمانی یک آدم کافر را به قتل برساند، مجازاتی نخواهد دید.^{۱۶}

امر به کشتار، موضوعی است که در بسیاری از آیه های قرآن زیربنای دین و یا حکومت اسلامی را تشکیل می دهد. برای مثال، به آیه ۴ سوره محمد، آیه ۱۹۱ سوره بقره، آیه های ۷۱ و ۸۹ سوره نساء و آیه ۲۹ سوره توبه مراجعه فرمائید. آیه ۳۶ سوره مائده می گوید:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

«همانا کیفر آنهایی که با خدا و رسول او به جنگ برمی خیزند و در روی زمین مرتکب فساد می شوند، مجازات اعدام و یا دار و یا بریدن دستها و پا پاهایشان به خلاف (یعنی دست راست و پای چپ و یا برعکس) و اخراج آنها از سرزمینی است که در آن بسر می برند. این ذلت و خواری، عذاب دنیوی آنهاست و اما در آخرت به عذابی بزرگ گرفتار خواهند شد.»

یکی از ویژگیهای واپسگرایی قوانین اسلامی که با حقوق بشر تضادی آشکار دارد، هم مفهوم بودن «گناه مذهبی» با آن گروه از اعمال و رفتار بشری

^{۱۵} William Montgomery Watt, *Muhammad's Mecca* (Edinburg: Edinburg University Press, 1988), p. 18-19.

^{۱۶} دکتر محمد حسن خان، صحیح البخاری، جلد چهارم (پاکستان: ۱۹۷۱)، باب سوم، صفحه ۲۸۳.

است که مخالف با مصالح اندیشه‌وران و دینمردان اسلامی است. عبارت دیگر، در اسلام اگر کسی بر پایه اصول و مقررات بی‌پایه‌ای که دینمردان اسلامی از خود ساخته‌اند، عمل نکند و یا حتی به آنها بی‌اعتنائی نماید، او را گناهکار برشمرده و زیر عناوین «مجاربه با الله» و یا «فساد در ارض» بوسلهٔ درخیمان سیاری که قاضی شرع نام دارند، با روشهای غیرانسانی مانند سنگسار کردن، بریدن سر، قطع دست و غیره بدون انجام هیچ نوع تشریفات دادرسی محاکمه و مجازات می‌کنند. «ویکتور خلیل» یک نویسندهٔ مصری‌الاصول در این جهت می‌نویسد: «اسلام برای تمام اعمال و رفتار بشر، روش تعیین کرده، به گونه‌ای که در یک کشور اسلامی فرهنگ، سیاست و مذهب را نمی‌توان از یکدیگر جدا نمود.»^{۱۷} بهمین دلیل است که در تمام ۲۱ کشور دنیا که از دین اسلام پیروی می‌کنند؛ از مراکش تا سوریه و از عراق تا پاکستان و اندونزی، حکومت‌های دیکتاتوری برقرار بوده و در این کشورها نشانه‌ای از آزادی و دموکراسی وجود ندارد. بدیهی است که بهترین مثال برای اثبات این نظر، وجود رژیم جمهوری اسلامی در ایران است که از زمانی که حکومت آخوندیسم در کشور ایران به وجود آمد، این کشور در خفقان سیاه دیکتاتوری و ستمدینی فرو رفت.

براستی می‌توان حکومت امپراطوری عثمانی پیش از جنگ اول جهانی و دیکتاتوریهای اسلامی کشورهای لیبی، اردن، عراق، سوریه، سودان، یمن و غیره را در دنیای حاضر، نشانه‌های بارزی از سیستم‌های ستم‌نهاد دولتی قرن هفتم میلادی سرزمین عربستان سعودی دانست که دین اسلام تا به امروز سبب ادامهٔ وجود آنها شده است. خیرگزاری «آسوشییتد پرس» در روز ۲ فوریه ۱۹۹۱ گزارش داد، شاهزاده «ناظف» اعلام داشته است، هر کسی اقدامی برضد امنیت حکومت کشور عربستان سعودی انجام دهد، مجازاتش اعدام و یا

^{۱۷} Victor Khalil and Deborah Khalil, "When Muslims Meet Christians," *Christian Herald*, July/August 1988, p.43.

قطع یک دست و یا یک پای او خواهد بود.^{۱۸} حق بازداشت افراد بدون قرار مراجع قضائی، بریدن دستها، باها، گوشها، زبان، در آوردن چشمها، ترورهای سیاسی و غیره که از اصول و موازین دین اسلام بشمار می‌روند، همه از آداب و رسوم تازیهای قرن هفتم عربستان سرچشمه می‌گیرد که تا به امروز نهاد زشت و نانسانی آنها بوسیله دین اسلام حفظ شده است.^{۱۹}

یکی دیگر از عواملی که در اسلام مرز بین نیک کرداری و بد رفتاری را خدشه دار می‌کند، موضوع تقدیر و سرنوشت می‌باشد. یک فرد مسلمان هنگامی که فکر می‌کند در منش و کردار خود اختیار و کنترلی ندارد و حتی چگونگی اندیشه‌گری او را «الله» از پیش در سرنوشتش وارد کرده است، به نفس سرکش خود تسلیم می‌شود و به اصطلاح زیگموند فروید، «تاناتوس» Thanatos و یا «غریزه مرگ و تخریب» بر او فرمانروا می‌گردد و عمری را به ارتکاب گناه و جرم و جنایت می‌گذراند، زیرا معتقد است که «الله» از پیش چنین سرنوشتی را برای او مقرر داشته است.

در قرآن آیه‌های بسیاری وجود دارد که می‌گوید، آنچه که انسان می‌کند و حتی در اندیشه‌اش وجود دارد، از پیش بوسیله «الله» مقدر و سرنوشت‌سازی شده است. بعبارت دیگر، معزز و وجدان و سلوک انسان، ماشینی است که فرمان آن در اختیار «الله» قرار دارد و انسان را نسبت به آن هیچ اراده و اختیاری نیست. آیه‌هایی که در این باره سخن گفته و حکم صادر کرده‌اند، تا آن اندازه زیاد است که خود می‌تواند موضوع کتاب جداگانه‌ای بشود. ولی، در این جستار تنها به شماری از آنها اشاره می‌شود. آیه ۸ سوره فاطر و آیه ۳۱ سوره مدثر می‌گویند، «(الله) هر کسی را بخواهد گمراه و هر که را بخواهد، هدایت می‌کند.» آیه ۳۰ سوره دهر و آیه ۴ سوره ابراهیم

¹⁸ Quoted in the *Harrisburg Patriot News*, February 6, 1901, p. A3.

¹⁹ علی دشتی، بیست و سه سال، صفحه ۱۶.

حاکمی است، «شما نمی‌خواهید چیزی جز آنکه (الله) بخواهد.» آیه ۵۱ سوره توبه می‌گوید: «ای رسول، بگو هرگز جز آنچه (الله) خواسته است به ما نخواهد رسید.» آیه ۷ سوره بقره، آیه ۵۷ سوره کهف و آیه ۲۳ سوره جاثیه، اشعار می‌دارند، «و بر دنهایشان پرده نهاده‌ایم تا آیات ما را نفهمند و گوشه‌هایشان را سنگین ساختیم و اگر آنها را به هدایت بخوانی، دیگر ابداً هدایت نخواهند شد.» آیه ۹۶ سوره یونس می‌گوید، «آنهاست که نامزد قهر (الله) هستند، ایمان نمی‌آورند.» آیه ۱۰۷ سوره انعام حاکمی است، «و اگر (الله) می‌خواست آنها را از شرک باز می‌داشت.» و آیه‌های ۹۹ و ۱۰۰ سوره یونس می‌گویند، «و اگر (الله) تو می‌خواست، کلیه مردم روی زمین ایمان می‌آوردند.» و آیه ۱۴۳ سوره نساء، آیه ۲۳ سوره رعد، آیه ۱۸۶ سوره اعراف و آیه‌های ۲۳ و ۳۶ سوره زمر می‌گویند، «هر کسی را (الله) گمراه کند، دیگر هیچکس وی را هدایت نتواند کرد.»

حدیث شماره ۵ مجموعه‌المدنی که یگانه مجموعه احادیث قدسی است که به چاب رسیده، حاکمی است: «(الله) گفت، من خداوند عالم هستم و خوبی و بدی را از پیش برای مردم مقرر کرده‌ام، بنابراین وای بر حال کسی که دستهایش را با بدی آلوده کردم و برکت و رحمت بر کسی که من برای او انجام اعمال نیک مقرر کرده‌ام.» ناگفته نماند که در برابر اصل جبری بودن سرنوشت انسان در قرآن و اسلام، آیه‌ای نیز مانند آیه ۷۹ سوره نساء وجود دارد که می‌گوید: «آنچه از خوبی به تو می‌رسد از (الله) و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست.» ولی، وجود این آیه در برابر آنهمه آیه‌هایی که دم از جبری بودن سرنوشت انسان می‌زنند، تا آن اندازه ناچیز است که تمام قرآن‌شناسان و دانشمندان اسلامی شرقی و غربی، اصول و احکام قرآن را جبری و یا ناشی از اصل Fatalism می‌دانند.

تردید نیست که اینهمه سازمانهای اصلاح مجرمین که امروز در دنیا وجود دارند و حتی از مجرمان حرفه‌ای انسانهای مفید و سازنده به وجود می‌آورند و نیز دانشهای جرم‌شناسی و جزاشناسی به این بیپه‌ده‌گوئیهای مسخره و نابخردانه

خنده خواربینی می‌زنند، ولی جای بسیار شگفت است که هنوز سوداگران دینی برای پرکردن جیب‌های خود و افسون نمودن توده‌های مردم، از داشتن مرید، پیرو و شنونده محروم نشده‌اند.

از موضوع جبری بودن «گناه» و مجازات آن که سوخته شدن در یکی از چینه‌های هفتگانه دوزخ است که بگذریم، چگونگی بخشش «گناه» نیز در قرآن و اسلام جالب به‌نظر می‌رسد. ما در اینجا وارد این بحث نخواهیم شد که قرآن مانند آنهمه ناهمگونیهایی که در باره اصول و احکام گوناگون دارد، در آیه ۱۸ سوره نساء می‌گوید، «توبه آنهایی که در تمام عمر مشغول (گناه) بوده‌اند، در هنگام مرگ قبول نخواهد شد.» ولی، در آیه‌های ۲۵ سوره اسری و ۱۰۴ سوره توبه می‌گوید، «(الله) توبه هر توبه‌کننده‌ای را قبول خواهد کرد.» اما نکته جالب در این بحث آنست که اصول و احکام قرآن و احادیث اسلام، به پیروی از منطق بی‌پایه و سست نهاد خود می‌گویند، اگر انسان مرتکب «گناه» شود، با انجام بعضی اعمال ناچیز که بیشتر شکل یک عمل و یا رسم تشریفاتی دارد، «گناه» او بخشوده و گناهکار از مجازات پاک خواهد شد. برای مثال، آیه ۲۷۱ سوره بقره می‌گوید، «هنگامی که شما صدقه می‌دهید، بسیاری از گناهانتان پاک خواهد شد.» حدیثی نیز از قول محمد وجود دارد که می‌گوید، «هنگامی که شما پیش از نماز وضو می‌گیرید، تمام گناهانتان پاک و بخشوده خواهند شد.» حدیث دیگری نیز از قول محمد می‌گوید، «رفتن به مکه و برگزاری مراسم حج، قلب‌های شما را پاک و شما را مانند یک بچه شیرخواره، منزّه و بیگناه می‌کند.»^{۲۰}

مشکات المصابیح می‌نویسد، محمد گفته است، هر کسی که خداوند را به‌نام (الله) بخواند، به‌تمام آرزوهای خود خواهد رسید.^{۲۱}

^{۲۰} Moulavi Rafi'ad-din Ahmad, in Nineteen Century, XI.II. [1897]552.

^{۲۱} Mishkat al-Masabih, Book X.C.I. Chap.

از مطالب این جستار و نیز مدلول آیه‌ها و احادیثی که در بالا شرح داده شد، چنین نتیجه گرفته می‌شود که در قرآن و اسلام، «گناه» و یا عمل زشت، رابطه‌ای با اصول اخلاقی، ارزشهای انسانی و بهداشت روانی اجتماعی ندارد، بلکه «گناه» یک پدیده «برون ذهنی» و خارجی است و نه یک قرارداد «درون ذاتی». «بعبارت دیگر، انسان در ارتکاب «گناه» و یا رفتار زشت و ضد اجتماعی، اختیار و مسئولیتی ندارد و این «الله» قهار و مکار و انتقام‌جوست که ارتکاب «گناه» را از پیش در سرنوشت انسان وارد کرده است. اگر چنین باشد، از یک سو آنهمه کاوک‌گوئیهای محمد و قرآن در باره وجود بهشت و دوزخ و مجازات و پاداش انسان، موضوعی مسخره و شیدنهاد به نظر می‌آید و از دگر سو، باید به عدل و دادگیری «الله» که گروهی از آفریده‌هایش را برای سوخته شدن به آتش جهنم می‌آفریند، آفرین گفت!

فصل شانزدهم

دوزخ «الله»

دین و مذهب بیش از بارت سبب کشتن انسانها شده است.

تمام ادیان و مذاهب گوناگون دنیا از «دوزخ» یعنی کیفرگاه پس از مرگ سخن رانده‌اند، ولی در هیچ دین و مذهبی، تئوری «دوزخ» وحشتناک‌تر و شکنجه‌بارتر از دین اسلام نیست. در بررسی تئوری «دوزخ»، «الله» موجود خون‌آشام و انتقام‌جوئی شناسائی می‌شود که تشنه خون بندگان خود و مشتاق مشاهده زجر و شکنجه آنها می‌باشد. «الله» بنده‌های دوزخی خود را با نهایت سنگدلی و بیرحمی به شدیدترین وضعی که حتی پندار آنهم کار ساده‌ای نیست، در آتش گداخته دوزخ، کباب و پوست و گوشت و استخوانشان را بریان می‌کند و آنها را به شکل مایعی آتش‌زا در می‌آورد و دوباره به آنها جان می‌دهد و از نو تا ابد این سرنوشت شکنجه‌بار را در باره آنها تکرار می‌نماید.

«دوزخ» و یا جهنم «الله» آتشگاهی است که پندار آن سنگدل‌ترین

افراد را نیز به شگفت می آورد. ۶۷ سوره از ۱۱۴ سوره کتاب قرآن، در ۲۸۵ آیه به شرح ویژگیها و فروزه‌های «دوزخ» اختصاص داده شده است. به راستی می توان گفت، کمتر جنایتکار خونخوار، پریشان مغز و انتقامجویی را می توان یافت که مانند اللّهی که محمد در قرآن آفریده است، حتی پندار چنین اعمال ستمگرانه و وحشیانه‌ای را نسبت به وجود بشر در مغز پیروراند. از بررسی آن بخش از متون قرآن که در باره «دوزخ» و ویژگیهای آن سخن می گوید، «الله» موجودی شناخته می شود که دنیا و موجودات آنرا برای آن آفریده است که حس شرارت، انتقامجویی، خونخواهی و خون آشامی بی اندازه و بدون انتهای خود را آرامش بخشد. دوزخ «الله» به اندازه‌ای مخوف و ترسناک است که بهیچوجه نمی توان آنرا با کوره‌های آدم سوزی «آدولف هیتلر» رهبر آلمان نازی در جنگ دوم جهانی که شش میلیون یهودی را خاکستر کرد و بدین مناسبت، انتقاد و نفرت جهانیان را نسبت به خود برانگیخت، برابری نمود.

قرآن تنها از خود «دوزخ» نام می برد و اشاره می کند که هر بخش از «دوزخ» به گروه ویژه‌ای اختصاص داده شده است. ولی احادیث اسلامی می نویسند که «دوزخ» دارای هفت طبقه است که هر یک آن برای گروه ویژه‌ای از افراد به وجود آمده است. طبقه اول «جهنم» است که مرکز مجازات و سوزانیدن مسلمانها می باشد. طبقه دوم «لازا» نام دارد که محل مجازات و آتش زدن مسیحیهاست. طبقه سوم «الحتومه» می باشد که برای سوزانیدن کلیمیها به وجود آمده است. طبقه چهارم «صائر» نامیده می شود که برای مجازات و سوزانیدن صائین ایجاد شده است. طبقه پنجم «صاگر» است که برای مغها (روحانیون زرتشتی پائین تر از مؤبدان) به وجود آمده است. طبقه ششم «الجحیم» نام دارد که دارای آتشگاههای وحشتناکی بوده و برای مجازات و سوزانیدن بت پرستان آفریده شده است. سرانجام، طبقه هفتم «الهاویه» می باشد که مفاک بی ته ترسناکی است که برای سوزانیدن منافقین به وجود آمده است.

باید بویژه به این نکته توجه داشت که کم و بیش تمام آیه‌ها و سوره‌هایی که در باره «دوزخ» سخن می‌گویند، در مدینه یعنی در زمان پیامبرشاهی محمد نوشته شده است. آن بخش از آیه‌ها و سوره‌های مکی که در باره «دوزخ» سخن می‌گویند، بسیار کمیاب و کوتاه بوده و بیشتر در باره افرادی نوشته شده که به رسالت پیامبر ایمان نمی‌آوردند، نه آنهایی که مرتکب گناه می‌شوند. چکیده ۲۸۵ آیه‌ای که در باره فروزه‌های «دوزخ» سخن گفته، به شرح زیر می‌باشد:

«دوزخ» برای آنهایی آفریده شده که به پیامبر و رسالت او ایمان نمی‌آوردند و او را مسخره می‌کنند. «دوزخ» همچنین جایگاه بت‌پرستان، منافقان، مشرکان، کافران، دشمنان و بدخواهان «الله»؛ افرادی که به «الله» دروغ می‌بندند و آیت‌ها و وحی‌های او را تکذیب می‌کنند؛ مؤمنانی که به دشمن پشت می‌نمایند؛ آنهایی که در خانه می‌مانند و در رکاب محمد جنگ نمی‌کنند و پولها و زرد و سیمهایشان را پنهان نموده و در راه هدفهای محمد هزینه نمی‌کنند؛ افرادی که توبه نمی‌نمایند؛ ستمکاران، گناهکاران، اسراف‌کنندگان و منکرین خواهد بود.

هنگامی که گروه‌های بالا از این جهان رخت برمی‌بندند و به دنیای دیگر پای می‌گذارند، نامه اعمالشان به دست چپشان داده خواهد شد^۱ و به فرمان «الله» گردن آنها با غل و زنجیر مهار و گروه گروه وارد «دوزخ» میشوند.^۲ نگهبانان «دوزخ» درهای آنرا می‌گشایند و به واردین می‌گویند، به منزلگاه جاودانی خود وارد شوید.^۳ نوزده فرشته خشن و سختگیر نگهبانی «دوزخ» را بر عهده دارند. سبب اینکه «الله» نوزده فرشته برای نگهبانی «دوزخ» تعیین کرده، آنست که کافران را بیازماید. زیرا کافران - برخلاف مؤمنان که هیچگاه به آیات «الله» تردید نمی‌کنند - نسبت به شماره «نوزده» در شک

^۱ آیه‌های ۲۵ تا ۲۹ سوره حاقه.

^۲ آیه ۶۸ سوره مؤمن (عافر).

^۳ آیه‌های ۷۱ و ۷۲ سوره زمر و آیه ۲۱ سوره نیا.

هستند و پرسش می‌کنند، هدف «الله» از این شماره چه بوده است؟ بدین ترتیب «الله» آنهایی را که اراده کند، گمراه و افرادی را که میل داشته باشد، راهنمایی خواهد کرد.^۴

دوزخ «الله» آتشی است که سوخت و هیزم آن از افراد انسان و سنگها تأمین می‌شود.^۵ دیوارهای «دوزخ» از آتش تشکیل شده و فراگرد آن بر از بادهای سوزش آور، آبهای جوشان و سایه‌ای از دود است.^۶ به فرمان «الله» دوزخیانی را که دست و پاهایشان با بندهای محکم و سنگین بسته شده،^۷ با زنجیرهای هفتاد زری در فراگرد «دوزخ» می‌کشاند،^۸ بر سر آنها آب جوشان می‌ریزند^۹ و گرز آهنین بر سر آنها می‌کوبند.^{۱۰} هنگامی که پوست بدن دوزخیان بر اثر اعمال یادشده بالا پخته و بریان می‌شود، پوست نوئی بر بدن آنها رونیده می‌شود تا همواره شکنجه و عذاب «الله» بر آنها تجدید شود.^{۱۱} دوزخیان با سر وارد آتش می‌شوند^{۱۲} و آتش «دوزخ» از بالا و پائین به آنها حمله‌ور شده و آنها را دربر می‌گیرد.^{۱۳} چهره دوزخیان از آتش پوشیده شده^{۱۴} و آنها لباس آتشین بر تن دارند.^{۱۵} دوزخیان کوشش می‌کنند از شعله‌های گدازنده آتش فرار کنند، ولی هر بار که به انجام این کار تصمیم می‌گیرند، دوباره به سوی آتش برگردانده می‌شوند و ندائی به آنها می‌گوید، بچشید عذاب آتشی که وجود آنرا انکار می‌کردید. مگر نه آن بود که

^۴ آیه‌های ۳۰ و ۳۱ سوره مدثر.

^۵ آیه ۱۲ سوره آل عمران؛ آیه ۱۵ سوره جن؛ آیه ۹۸ سوره انبیاء.

^۶ آیه‌های ۴۲ تا ۴۴ سوره واقعه.

^۷ آیه ۱۲ سوره مزمل.

^۸ آیه ۳۱ سوره حق.

^۹ آیه ۴۷ سوره دخان.

^{۱۰} آیه‌های ۱۹ تا ۲۲ سوره حج.

^{۱۱} آیه ۵۶ سوره نساء.

^{۱۲} آیه ۳۴ سوره فرقان.

^{۱۳} آیه ۵۴ سوره عنکبوت.

^{۱۴} آیه ۱-۳ سوره مؤمنون و آیه‌های ۴۹ و ۵۰ سوره ابراهیم.

^{۱۵} آیه‌های ۱۹ تا ۲۲ سوره حج.

پیامبران به شما پند دادند که به آنها ایمان آورده و خود را از آتش «دوزخ» برکنار نگهدارید؛ ولی شما به سخنان آنها گوش فرا ندادید و آنها را انکار کردید. پس اکنون بچشید عذاب آتشی را که انکار می کردید.^{۱۱} هر زمانی که شعله‌های آتش «دوزخ» فرو می‌نشیند، «الله» دوباره آنها را با شعله‌های بیشتری گداخته می‌کند.^{۱۲}

در زرفنای «دوزخ» درخت «زقوم» وجود دارد که شکوفه‌هایش مانند سر دیوهاست.^{۱۳} خوراک دوزخیان میوه این درخت است که آنها همراه با چرک و جراثیم و کثافت‌های دیگر می‌خورند و در نتیجه شکمشان به شکل فلز گداخته در می‌آید و روده‌هایشان پاره می‌شود.^{۱۴} خوراک دیگر دوزخیان خار تلخ است که قادر نیست حس گرسنگی آنها را آرام کند.^{۱۵} هنگامی که احساس تشنگی دوزخیان را از پای در می‌آورد، با فریاد درخواست آب می‌کنند، ولی به آنها آبی داده می‌شود که مانند قیر گداخته جگرشان را بریان می‌کند.^{۱۶} در «دوزخ» پیوسته صداهائی به گوش می‌رسد که ندا در می‌دهد: «در شعله‌ها بسوزید، این مجازاتی است که شما آنها را انکار می کردید.»^{۱۷} دوزخیان می‌گویند، کاش ما از «الله» و پیامبرش فرمانبرداری می کردیم تا به این روز نمی‌افتادیم. آنهائی که به پیامبر ایمان نیاورده و به این روز افتاده‌اند، به «الله» متوسل شده و می‌گویند، یا «الله» به ما رحم کن، ما را نجات بده، بعد از این خوب عمل خواهیم کرد. «الله» به آنها پاسخ می‌دهد: «مگر پیامبر من به شما نگفت که به او ایمان بیاورید. پس بچشید عذاب مرا.»^{۱۸} پس از آن دوزخیان به ننگهبانان «دوزخ» التماس می‌کنند از «الله» درخواست کنند، یک روز از

^{۱۱} آیه ۳۷ سوره فاطر و آیه ۲۰ سوره سجده.

^{۱۲} آیه ۹۷ سوره معراج.

^{۱۳} آیه ۵۳ سوره صافات.

^{۱۴} آیه ۴۷ سوره دخان.

^{۱۵} آیه ۶ سوره غاشیه.

^{۱۶} آیه‌های ۱۶، ۴۹، و ۵۰ سوره ابراهیم.

^{۱۷} آیه ۱۸ سوره صبر.

^{۱۸} آیه ۳۷ سوره فاطر.

عذاب و شکنجه آنها بکاهد، ولی پاسخ می‌شنوند که چون آنها به‌دوباره زنده شدن و دیدن کیفر عقیده نداشتند، باید این عذاب ابدی را برای همیشه تحمل کنند.^{۲۴} دوزخیان پیوسته در احاطه مرگ هستند، ولی نمی‌میرند، زیرا باید زجر و عذاب بکشند.^{۲۵} «الله» دوزخ را از جن و انسان پر^{۲۶} و آنگاه از آن پرسش می‌کند: «آیا اکنون پر شده‌ای؟» «دوزخ» پاسخ می‌دهد: «مگر بیش از اینهم وجود دارد؟»^{۲۷}

هنگامی که انسان مؤمن درمی‌گذرد، روان او به‌سادگی و آسانی، مانند قطره آبی که از یک خیک آب چکه می‌کند و دارای بوی مشک است از بدن او خارج می‌شود، ولی روان یک آدم کافر و زشتکار را عزرائیل (فرشته مرگ) مانند سیخ داغی که از یک تکه پشم مرطوب بیرون کشیده شود، به سختی از بدن او خارج می‌کند. سپس با وجود بوی زنده‌ای که از روان آدم بدکار استشمام می‌شود، فرشته‌های دیوچهره، آنرا در یک تکه گونی می‌پیچند و به‌دروازه پائین‌ترین طبقه «دوزخ» می‌برند. دربان «دوزخ» می‌گوید: «ما نیازی به تو روان فاسد نداریم؛ در (دوزخ) به‌روی تو باز نمی‌شود و تو باید به‌محل خود برگردی.» سپس «الله» می‌گوید: «نام او را در دفتر دوزخی‌ها ثبت کنید.» آنگاه فرشته‌های دیوچهره، با خشونت او را به‌زمین برمی‌گردانند و او دوباره در گور وارد بدنش می‌شود.^{۲۸}

پس از آن عذاب گور آغاز می‌شود. عذاب گور ویژگی به‌افراد بی‌ایمان ندارد، بلکه مسلمان و کافر هر دو محکوم به‌تجربه عذاب قبر هستند. ولی تفاوت بین افراد مؤمن و بی‌ایمان در تحمل عذاب گور آنست که عذاب گور برای افراد با ایمان کوتاه خواهد بود. به‌هرروی، در این زمان گور قوس‌دار

^{۲۴} آیه ۴۹ سوره غافر.

^{۲۵} آیه ۱۷ سوره ابراهیم.

^{۲۶} آیه ۱۸ سوره اعراف و آیه ۱۱۹ سوره هود.

^{۲۷} آیه ۵۰ سوره عنکبوت.

^{۲۸} مشکات‌المصابیح، جلد اول، صفحه‌های ۳۶۷-۳۶۲.

می‌شود و خویشاوندان تازه در گذشته، بندهای کفن او را باز می‌کنند تا او بتواند در هنگام پرسش و پاسخ نکیر و منکر بنشیند. نکیر و منکر، دوفرشته سیاه و زشت‌چهره بوده و دارای چشمان آبی هستند که از آنها برق می‌جهد. پس از اینکه پرسش و پاسخ نکیر و منکر پایان پذیرفت، اگر شخص تازه در گذشته یک مؤمن واقعی باشد، نکیر و منکر به او می‌گویند: «تو می‌توانی مانند یک داماد راحت و آسوده بخوابی تا (الله) برای روز قیامت ترا بیدار کند.» ولی اگر شخص کافر و بدون ایمان باشد، نکیر و منکر از او پرسش می‌کنند: «خدای تو کیست؟»

پاسخ می‌دهد: «افسوس، افسوس، من نمی‌دانم خدایم کیست.»

«دین تو چیست؟»

«افسوس، افسوس، نمی‌دانم دینم چیست.»

«چه پیامبری را پرستش می‌کنی؟»

«افسوس، افسوس، نمی‌دانم.»

سپس صدایی از آسمان شنیده می‌شود که می‌گوید: «او دروغ می‌گوید، او را روی یک تختخواب آتشین بخوابانید و دری از گور او به سوی دوزخ باز کنید.»

در این هنگام، سوراخی از گور شخص تازه در گذشته به سوی «دوزخ» باز می‌شود. او صدای دندانهای «دوزخ» را می‌شنود که برای فروبردن در گوشت و استخوان او آماده می‌شوند. در همان لحظه، شعله‌های گدازنده آتش به او حمله می‌کنند، دیوارهای گور تنگ می‌شوند و دنده‌های او را درهم خرد می‌کنند. یک فرشته دیو هیکل با چهره زشت و کریهش به او نگاهی می‌اندازد و می‌گوید: «من اعمال و رفتار زشت تو هستم.» شخص تازه در گذشته فریاد می‌زند: «یا (الله) از تو درخواست می‌کنم، روز قیامت را به تأخیر بیندازی.»^{۲۹}

^{۲۹} همان کتاب، جلد اول، صفحه‌های ۴۰ و ۳۶۷.

در تمام درازای سالهای بین مرگ تازه در گذشته و روز قیامت، او به شدیدترین وضع ممکن در گور عذاب و شکنجه می‌شود. پیوسته گرزهای گداخته آهنین بر سر و بدن او کوبیده می‌شود و مارهای بزرگ هیکل، بدن او را پاره پاره می‌کنند. فریادهای او از شدت درد و عذاب به اندازه‌ای بلند و دلخراش است که حیواناتی را که روی گور او مشغول چرا هستند، به‌خود می‌آورد و آنها را از وحشت رم می‌دهد. بر پایه نوشته مشکات المصابیح، شتر خود محمد روزی با چنین رویدادی روبرو شده است. بدین شرح که هنگامی که محمد با شترش از نزدیک گورهائی که در باغستانی وجود داشته، گذر می‌کرده، ناگهان شتر او به شدت رم می‌کند، به کیفیتی که نزدیک بوده است، محمد را به‌زیر واژگون سازد؛ در این هنگام محمد به پیروانش می‌گوید: «تردید نیست که در این گورها، مرده‌های بی‌ایمان در حال شکنجه شدن هستند و اگر من اطمینان داشتم که شنیدن صداهای زجر و شکنجه این مرده‌ها، شما را از دفن شدن در گور باز نمی‌دارد، از (الله) درخواست می‌کردم، همانگونه که من صداهای وحشتناک این مرده‌ها را که در حال مجازات و شکنجه شدن هستند، می‌شنوم، (الله) نیز به‌شما توانائی شنیدن همان صداها را بدهد. به‌درگاه (الله) دعا کنید تا شما را از آتش دوزخ و مجازاتهای گور و سایر عذابهای ناشی از اعمال و رفتارتان نجات دهد.»^۲ نکته جالب آنست که افراد عادی قدرت شنیدن صداهای عذاب و شکنجه مردگان را در گور ندارند، ولی شترها والاعما توان شنیدن آن صداها را دارند.^۳

بازنمود نویسنده

بیروان تئوری^۴ Agnosticism درست می‌گویند که درک وجود «الله»

^۲ همان کتاب، جلد اول، صفحه ۳۹.

^۳ Stanley Lane-Pool, Studies in a Mosque (London: Remington & Co., 1983), p. 313.

^۴ Agnosticism یک تئوری فلسفی است که می‌گوید، انسان یا غایت دانش، خرد، فهم و ادراک خود قادر به شناسایی و درک وجود خدا نیست.

بالاخر از فراز فهم و درک انسان است و ما واقعیت این تئوری را دست کم در باره نکته یادشده بالا به خوبی درک و مشاهده می‌کنیم. زیرا سیاست بنده‌داری و پیامبرنوازی «الله» آنچنان مرموز و پیچیده است که شترها و الاغها را از همان قدرت و توانی که به پیامبرش می‌دهد، بهره‌ور می‌کند، ولی بنده‌های عادی‌اش را از دارا بودن چنین توانی باز می‌دارد! شاعری گفته است:

غیرفهم جان که در گاو و خراست آدمی را عقل و جانی دیگر است
باز غیر عقل و جان آدمی هست جانی در نبی و در ولی

به گونه‌ای که ملاحظه می‌شود، مفهوم بیت اول این شعر با مدلول حدیثی که در بالا شرح داده شد، برابر می‌کند، ولی به نظر می‌رسد که بیت دوم باید به شرح زیر اصلاح شود تا با حکم حدیث بالا تطبیق نماید.

عقل و جان گاو و خرا را خود نگر تا به بینی اصل آنرا در نبی و در ولی

روز قیامت

روز قیامت روزی است که «الله» به داوری می‌نشیند، بنده‌هایی را که به محمد و اسلام ایمان آورده و نکوکار بوده‌اند به بهشت و بنده‌های غیر مؤمن به اسلام و بدکار را به دوزخ سرنگون می‌کند. محمد در باره تغییرات و فراگشت‌های نجومی روز قیامت، لاف‌هایی زده است که به پندار هیچ انسان کوتاه مغزی نیز نخواهد نشست و به راستی اگر تئوری Reincarnation و یا «دگردیسی روان» واقعیت می‌داشت و روان محمد در یکی از انسانهای زمان ما برگشت می‌کرد، در واقع می‌بایستی مغز او از عرق شرم عوام‌فریبی و لاف‌پردازی خیس می‌شد. حال چگونه است که شمار در حدود نهصد میلیون مسلمان امروز، این افسانه‌های بیمایه و نابخردانه را در زمره اصول معتقدات دینی خود قرار داده‌اند، موضوعی است که خرد و منطق هر انسانی را به خلجان می‌آورد!

به هر روی، قرآن می‌گوید، روز قیامت با دمیدن اسرافیل در صور آغاز می‌شود. در این هنگام تمام کائنات هستی به گونه ناگهانی زیر و رو می‌شوند. آسمان شکافته و پاره پاره می‌شود؛ ستاره‌ها فرومی‌ریزند؛ کوهها از جا کنده و

اصولاً سوگند چیست و چرا «الله» سوگند می‌خورد!

سرشت سوگند

سرشت سوگند در اساس دلالت بر کمبود منطق، گفتار و یا کردار شخص سوگندخورده می‌کند. انسانی که لب به سوگند بازمی‌کند، فردی است که ارزشهای انسانی و اخلاقی او مورد تردید قرار گرفته و از اینرو کوشش دارد با دست‌یازی به سوگند خوردن، خلاء و یا کمبود ارزشهای انسانی، گفتار و یا رفتارش را به پوشاندن و بوسیله سوگند خوردن، دیگران و بویژه مقامات متافیزیکی را گواه درستی قول و رفتار خود گرفته و نشان دهد که گفتار و کردارش از حقیقت بهره می‌برد. بهمین دلیل، معمولاً شخصی که زبان به سوگند باز می‌کند، دارای منطق سست، پایگاه اجتماعی ضعیف و بیان تردیدآمیزی بوده و از ارزشهای انسانی عادی و کافی برخوردار نیست. از اینرو کمتر دیده شده است، افرادی که دارای پایگاه فردی و اجتماعی توانمند باشند سوگند بخورند. ولی، به کرات می‌بینیم افرادی که از لحاظ ارزشهای فردی و اجتماعی دارای کمبود هستند، مانند دروغگویان، سوداگران، قماربازان و مجرمان به سوگند خوردن توسل پیدا می‌کنند.

نکته مهم دیگر در سوگند خوردن، ارزش و تقدس فردی است که به نام او سوگند یاد می‌شود. به عبارت دیگر، کسی که با سوگند خوردن، شخص دیگری را بر درستی گفتار و کردارش گواه می‌گیرد و به نامش سوگند یاد می‌کند؛ معمولاً باید از سوگند خورنده ارزش و پایگاه بالاتری داشته باشد. بهمین دلیل است که افراد مردم به گونه طبیعی به مقامات متافیزیکی، مانند خدا و سایر مقدساتی که دارای نیرو و توان برتر از افراد بشر هستند، سوگند می‌خورند.

با در نظر گرفتن بحث بالا، نخست این پرسش به وجود می‌آید که چرا اصولاً «الله» باید سوگند بخورد. الهی که به گفته محتویات کتاب قرآن نه تنها به آنچه که روی زمین و آسمانها می‌گذرد، بلکه به آنچه که در فراسوی

«الله» خللی وارد نیاید و از اینرو نامها و فروزه‌های «الله» به جای یکصد، به نودونه پایان پذیرفته است.

اگر این تئوری درست باشد، می‌توان گفت، یکی از فروزه‌های «الله» ناراحتی روانی «لخت‌بینی» می‌باشد که در زبانهای انگلیسی و فرانسه Inspectionism و یا Voyeurism نامیده می‌شود. زیرا چگونه می‌توان پندار کرد که در دنیای بی‌نزاکت خاکی ما نگاه کردن به شرمگاه دیگران گناه شمرده شود، ولی در روز قیامت، کاترلیونها نفر از افراد بشر در دادگاه داوری مقدس «الله» در حالت لخت مادرزاد حضور یابند. وانگهی، روز قیامت که تنها به مردان و بزرگی ندارد، به یقین زنان هم در این روز باید حساب پس دهند. حال چگونه در روز قیامت کاترلیونها مرد و زن با بدنهای لخت در صحرای محشر گرد می‌آیند و این کار به قدس جبروت «الله» خللی وارد نمی‌آورد، چیستانی است که شاید پاسخش رضایت روانی «الله» از «لخت‌بینی» بندگانش باشد که در روز محشر با مشاهده بدن لخت بندگان خود، انحراف «لخت‌بینی» اش را آرام می‌سازد.

به هر جهت ایستادن زنان و مردان در برابر «الله» مدت چند سال به درازا می‌کشد، زیرا «الله» برای داوری کردن اعمال و رفتار بندگانش شتابی ندارد. خورشید به اندازه‌ای به افراد مردم نزدیک می‌شود که نور آن چشمها را نابینا و حرارت آن مغزها را پریشان و دیوانه می‌کند. مجموعه‌های افراد بی‌ایمان مانند کاسه‌ای که روی حرارت آتش قرار گرفته باشد، می‌جوشد و چهره‌های آنها سیاه می‌شود. شدت گرسنگی و تشنگی مردم را از پای درمی‌آورد و افزونی ازدحام سبب می‌شود که آنها در عرق خود خیس شوند و از تنگی نفس به حالت خفگی بیفتند. در برابر آنها «دوزخ» مانند یک جانور وحشتناکی که روی چهارپای کوه‌مانندش استوار است، بوسیله میلیون‌ها فرشته و هزارها زنجیر، پیش آورده می‌شود و هنگامی که کافران به دوزخ سرنگون می‌شوند، صدای فریاد گوشخراشی مانند عربده خرها از آتش دیگ جوشان می‌شنوند و

دوزخ از خشم کافران در حال قطعه قطعه شدن قرار می‌گیرد... (آیه‌های ۷ و ۸ سوره ملک.)

در بین آرواره باز دوزخ، پل وحشتناک «صراط» دیده می‌شود. پل «صراط» از یک تار مو باریک‌تر و از لبه شمشیر برنده تیزتر است. تمام افراد مردم باید از آن پل گذر کنند. افراد با ایمان و نیکوکار از پل «صراط» به آسانی و راحتی عبور و وارد بهشت میشوند و افراد کافر و بدکار به دوزخ سرنگون می‌گردند. در ابتدای پل «صراط»، جبرئیل فرشته ایستاده و ترازوی بسیار بزرگی در دست دارد که اعمال خوب و بد تمام افراد مردم را وزن می‌کند. هر کسی که اعمال و رفتارش بی‌ارزش و کم‌وزن باشد، در میان آتش گدازنده به ژرف دوزخ سرنگون و آنکه اعمال خوب و سنگین انجام داده باشد، رستگار خواهد شد (آیه‌های ۶ تا ۱۰ سوره قارعه).

در این هنگام، لحظه داوری فرامی‌رسد، ولی زمان داوری به سرعت پایان می‌پذیرد. زمان داوری به اندازه فاصله بین دو پستان شتر شیردهنده است. فرشته‌های دربردارنده نامه‌های اعمال مردم پیش می‌آیند. این نامه‌ها که شرح اعمال و رفتار نیک مردم است، در ترازوی جبرئیل وزن می‌شود. نامه اعمال افراد بی‌ایمان و بدکار سنگین‌تر از نامه رفتار خوب آنها می‌باشد. پس از وزن نامه اعمال مردم، اگر نامه به‌دست چپ آنها داده شود، جایشان در دوزخ و هرگاه نامه به‌دست راستشان داده شود، منزلگاهشان در بهشت خواهد بود.^{۳۳} افراد دوزخی فریاد برمی‌آورند: «ای کاش، نامه اعمال ما هیچگاه به‌دستمان داده نمی‌شد و ما از نتیجه رفتارمان آگاه نمی‌شدیم.» آیه‌های ۳۰ تا ۳۲ سوره حاقه می‌گویند، در این زمان فرمان داده می‌شود: «او را بگیرید و در غل و زنجیرش کشید تا باز او را در دوزخ افکنید و با زنجیری که درازایش هفتاد ذرع است به آتش در اندازید.»

مشکات المصابیح از قول بخاری و مسلم حدیثی در باره بهشت و دوزخ

^{۳۳} sale, Prel. Disc., p. 89 (1st ed.).

ذکر کرده که بسیار جالب بررسی می‌باشد. کتاب یادشده می‌نویسد، «ابوهریره» روایت کرده که محمد گفته است: «بهشت و دوزخ روزی با یکدیگر به بحث نشستند. بدین شرح که دوزخ به بهشت اظهار داشت، >من پذیرای افراد مهم و بزرگی هستم که زندگی خود را با کبر و غرور گذرانیده‌اند.< بهشت گفت، >من نمی‌دانم چرا تنها افراد ناتوان، بی‌تجربه و فرونهاد وارد من می‌شوند.< هنگامی که (الله) از موضوع بحث بهشت و دوزخ آگاه شد، به بهشت اظهار داشت، >تو نشانه رحمت و شفقت من هستی و من بندهائی را که رحمتم را شامل حالشان کنم به‌سوی تو می‌فرستم.< سپس (الله) به دوزخ رو کرد و گفت، >تو نشانه کیفر من هستی و من آن گروه از بندگانی را که بخواهم مجازات کنم، به‌سوی تو گسیل می‌دارم.< هر دوی شما سرانجام پر خواهید شد.»^{۲۹} دوزخ هنگامی پر خواهد شد که (الله) به آنجا گام بگذارد. در این زمان دوزخ می‌گوید: «بس است، بس است، بس است. و باید توجه داشت که (الله) در باره بندگانش مرتکب اشتباه نخواهد شد.»^{۳۰}

«ابوهریره» نیز روایت می‌کند که محمد گفته است: «هنگامی که (الله) بهشت را آفرید، به جبرئیل فرمان داد، به داخل بهشت برود و آنرا بازرسی کند. جبرئیل به بهشت رفت و آنچه را که (الله) برای ساکنان بهشت آفریده، مورد بررسی قرار داد و سپس نزد (الله) رفت و گفت، >یا الله، به جبروت تو سوگند می‌خورم، کسی نیست که از چنین بهشتی آگاه شود و برای ورود به آن تعامیل نداشته باشد.< سپس، (الله) شرایط داخل بهشت را نامطبوع ساخت و به جبرئیل فرمان داد، وارد بهشت شود و آنرا بررسی نماید. جبرئیل فرمان (الله) را اجرا کرد و اظهار داشت، >یا الله، به جبروت تو سوگند می‌خورم، هر کسی که از شرایط بهشت آگاه شود، میل ورود به آنرا نخواهد داشت.< آنگاه دوباره (الله) شرایط بهشت را مطبوع ساخت و به جبرئیل فرمان داد،

^{۲۹} Mishkat Al-Masabih, p. 1217.

^{۳۰} Ibid.

آنها بررسی کند. جبرئیل فرمان (الله) را اجرا کرد و اظهار داشت، «یا الله، نیست کسی که از شرایط بهشت آگاه باشد و برای ورود به آن سر و دست نشکند.»^{۳۶} (این حدیث بوسیله ترمذی، ابوداود و نسائی مورد تأیید قرار گرفته است.)

بازنمود نویسنده

تئوری «دوزخ» را در واقع می‌توان داغ شرمی بر پیکر قرآن به‌شمار آورد. زیرا در هیچیک از آیه‌های قرآن هیچ دستور و یا اصلی نمی‌توان یافت که حاکی از رفتن فرد مسلمان به «دوزخ» باشد. هنگامی که انسانی مسلمان می‌شود، از آتش «دوزخ» مصونیت پیدا می‌کند. انسان تنها باید به‌محمد ایمان بیاورد و مسلمان بشود تا در بهشت بروی او گشوده شود. از مفاد و درونمایه کتاب قرآن چنین برمی‌آید که فرد مسلمان و محمد پرست، مرتکب هرگونه کردار و رفتار غیر اخلاقی و غیر قانونی نیز که بشود، اگر ایمان خود را نسبت به‌محمد و اسلام نگهداری کند، از آتش «دوزخ» مصون و جایش در بهشت خواهد بود. «دوزخ» و آنهمه نهش‌های شکنجه‌زا و زجرآور آن تنها برای افراد بی‌ایمان و محمد ناپرست به‌وجود آمده است. در فرهنگ اسلام و قرآن، مسلمان بودن و محمد پرستیدن هم‌مفهوم بوده و وجود ایمان اسلامی و محمد پرستی، دست انسان را برای ارتکاب هر جرم و جنایتی بازمی‌گذارد و او را از مجازات در برابر لغزش‌های اعمال و کردارش مصون می‌سازد. «دوزخ» و آتش آن برای غیر مسلمانان و محمد ناپرستان به‌وجود آمده و هر انسان غیر مسلمان و محمد ناپرستی بدون چون‌وچرا تا ابد به‌گونه مداوم به‌آتش «دوزخ» سوخته خواهد شد.

البته باید توجه داشت که مفسران و حدیث‌نویسان در باره مجازات مسلمانان در آتش «دوزخ» اختلاف عقیده دارند. گروهی معتقدند، آنهایی که اسلام اختیار می‌کنند، تنها اگر مرتکب گناهان بزرگ شوند به «دوزخ» خواهند رفت، ولی بر پایه مدلول آیه ۴۱ سوره نساء، برای همیشه در «دوزخ»

^{۳۶} Ibid., pp. 1217-1218.

نخواهند ماند. زیرا مدلول این آیه می‌گوید: «هر کسی که کوچکترین عمل نیکی انجام دهد، پاداش دوبرابر دریافت خواهد کرد.» بعضی از مفسران عقیده دارند که اگر مسلمانان مرتکب گناهان بزرگ شوند، تنها از نزدیک آتش خواهند گذشت و برخی نیز باور دارند که مسلمانان گناهکار برای مدتی در آتش «دوزخ» بسر خواهند برد، ولی آتش «دوزخ» برایشان سرد و قابل تحمل خواهد شد. به هر روی، آنچه که مسلم است، کتاب قرآن در هیچ موردی آشکارا نگفته است که مسلمانان به آتش «دوزخ» خواهند سوخت و این آتشگاه ویژه آنهایی است که به پیامبری محمد و دین او یعنی اسلام ایمان نیاورده‌اند.

هرگاه متون و درونمایه اینهمه آیه‌هایی که در باره آتشگاه «الله» و آنهمه اعمال و رفتار ستمگرانه، وحشیانه و خارج از پنداری که او در «دوزخ» بسر بندگان بینوا و بیچاره‌اش می‌آورد، بررسی گردد، ناچار نکته‌های زیر توجه انسان را به خود جلب می‌کند:

۱- بیشتر این آیه‌ها به افراد گوشزد می‌کنند که اینهمه شکنجه‌ها و عذابهای بالای پندار که حتی سخت‌ترین توده‌های آهن و فولاد را نیز به مایع گداخته و سوزش آور تبدیل می‌کند، در باره آنهایی به کار می‌رود که به پیامبر «الله» ایمان نمی‌آورند و به فرمانبرداری از او تسلیم نمی‌شوند.

آیه‌های ۳۴ و ۸۱ سوره توبه آشکارا می‌گویند، آنهایی که زر و سیم‌های خود را پنهان می‌کنند و در راه «الله» هزینه نمی‌نمایند و افرادی که در خانه می‌مانند، برای پیامبر جنگ نمی‌کنند و پولهای خود را در راه هدفهای پیامبر و «الله» هزینه نمی‌نمایند، جایشان در آتش «دوزخ» است. مدلول این آیه‌ها همه نشان می‌دهند که افراد مردم باید پول و جان خود را در راه جاه‌طلبی‌های محمد به کار برند تا از آتش «دوزخ» برکنار بمانند، در غیر اینصورت جایگاه بدون چون و چرای آنها آتش سرکش و استخوان‌آب‌کن «دوزخ» خواهد بود. به عبارت دیگر، محمد انسانی است، دیوانه قدرت و حکومت و برای تکیه زدن به تخت پیامبرشاهی، اینهمه لافها و تهدیدهای وحشتناک را به مغز تازیهای

عربستان فرو می‌کند تا آنها را به فرمانبرداری از خود وادار نماید.

در تمام ۲۸۵ آیه‌ای که در باره «دوزخ» و فروزه‌های آن سخن رانده شده و تأکید شده است که «دوزخ» استخوانهای انسان را به گردی آتش‌زا و گوشت و پوست بدنش را به نهر مذابی از بریان گند آور تبدیل می‌کند، هیچ سخنی از افرادی که به اصول و ارزشهای اخلاقی، حقوقی و قانونی پشت می‌کنند، به میان نیامده است. در هیچیک از این آیه‌ها نمی‌خوانیم که یکی از این شکنجه‌ها بر سر آنها می‌آید که مرتکب جرائم عادی شوند و برای مثال، دست به ارتکاب دزدی، آدم‌کشی و یا خیانت در امانت بزنند. برای محمد و کتاب قرآن مهم نیست که آیا انسانی از اصول و موازین اخلاقی و ارزشهای انسانی و سلوک نیکو بهرمنند است یا نه! تنها مهم آنست که انسان از «الله» و محمد بن عبدالله، پیامبر او که مفهومشان در قرآن با یکدیگر ترکیب و یکی شده پیروی و فرمانبرداری کند تا نه تنها از عذابها و شکنجه‌های فرشته‌های آتش و با کارگزاران «الله» در «دوزخ» برکنار بماند، بلکه در بهشت نیز روی تخت‌هایی تکیه زند که از زیر آن نهرهای آب جاری بوده، دختران باکره‌ای که دست هیچ جن و یا انسانی به آنها نرسیده، از آنها پذیرائی کنند و پسرانی که جوانی آنها جاودان است، برای آنها شراب زنجبیل ساقی‌گری کنند.

در کوره‌های آدم‌سوزی «آدولف هیتلر»، رهبر آلمان نازی در جنگ دوم جهانی، هنگامی که قربانیان کوره‌های آدم‌سوزی خاکستر و از زندگی حذف می‌شدند، آدم‌کشان نازی از سرشان دست برمی‌داشتند و دیگر با آنها کاری نداشتند، ولی در «دوزخ» بی‌انتهای «الله»، پس از اینکه انسان‌ها به پودر آتش‌زا تبدیل می‌شوند، «الله» دوباره آنها را زنده می‌کند و از نو به عذابشان می‌کشانند. به نظر می‌رسد که یکی از فلسفه‌های خونخواهی و جنایت‌پیشگی «الله» آنست که بندگان در ایمان به پیامبرانی که او پیش از محمد فرستاده باقی مانده و حاضر نیستند از ایمان به پیامبران پیشین «الله» دست بردارند و از محمد، پیامبر جدید او پیروی و فرمانبرداری کنند.

۲- نکته مهم دیگر در این جستار آنست که این بنده‌های بیچاره که باید

اینچنین گوشت و پوست و اعصاب و استخوانهای خود را در معرض شکنجه‌های «الله» قرار دهند، در نهاد گناهکار نیستند، بلکه بر پایه مدلول آیه ۱۴۳ سوره نساء، آیه ۳۳ سوره رعد، آیه‌های ۲۳ و ۳۶ سوره زمر، آیه ۸ سوره فاطر، آیه ۱۸۶ سوره اعراف و آیه ۳۱ مدثر، «الله» خود آنها را به گونه دانسته و عمدی گمراه کرده و بر دل‌هایشان پرده افکنده و گوشه‌هایشان را ناشنوا نموده تا سخنان پیامبر را نشنوند و در نتیجه «الله» بتواند آنها را به این روز سیاه بنشانند. در واقع این بنده‌های بیچاره در انجام اعمالی که اکنون به خاطر آنها عذاب و شکنجه می‌شوند، خود مقصر نیستند و مسئولیت اخلاقی، حقوقی و قانونی برایشان این سرنوشت را به وجود نیاورده، بلکه این «الله» است که نخست بعضی از بنده‌هایش را گمراه و سپس آنها را وادار به انجام چنین اعمال و رفتاری می‌کند و آنگاه آنها را در نتیجه اعمال یادشده اینسان شکنجه و عذاب می‌دهد تا دوزخش را از جن و انسان پر کند. گویا اگر «الله» بعضی از بندگانش را گمراه نکند و چنین سرنوشت دردناکی برایشان مقرر ننماید، دوزخش خالی و فرشته‌های آتش بیکار می‌مانند. از اینرو «الله» باید چنین سرنوشت دردناک و عذاب و شکنجه‌آوری را برای بعضی بندگان بیچاره‌اش تعیین کند تا دستگاه جبروتی‌اش پیوسته در چرخش باشد. به راستی که چه عدالتی!

۳- در آیه‌هایی که در این جستار شرح داده شد، محمد شأن‌اللهی را که برایش نودونه فروزه قایل شده و باید نماد نیک‌اندیشی بوده و دارای ارزشهایی بالاتر از آفریده‌هایش باشد، به لجن پستی و خواری می‌کشاند؛ او را موجود ستم‌پیشه و شکنجه‌گری شناختگری می‌کند که تشنه خون و گرسنه نابود کردن بنده‌های خود و مشاهده زجر و عذاب آنها می‌باشد. «الله» دوزخدار، موجود پست‌اندیشه، فرونهاد، بدزبان و بی‌فرهنگی است که در ژرف «دوزخ» بی‌ته از درخت زقوم برای بنده‌هایش چرک و جراحت و کثافت مقدر می‌کند.

فصل هفدهم

سوگندها، لعنها و نفرینهای «الله»

افراد عادی مذهب را واقعی، خردمندان آنرا خرافی و فرمانروایان آنرا مفید می‌دانند.
سنکا

در کتاب قرآن، «الله» در سی و دو سوره و هشتاد و یک آیه سوگند می‌خورد. گذشته از آن بیست و دو سوره قرآن با سوگند «الله» آغاز می‌شود. مفهوم هفتاد و چهار آیه از هشتاد و یک آیه یاد شده کتاب قرآن، همه به سوگندهای «الله» ویژگی داده شده و بخشی از هفت آیه دیگر نیز مربوط به سوگندهای «الله» می‌باشد. نکته جالب در باره سوگندهای «الله» در کتب قرآن آنست که بجز در یک مورد تمام سوگندهای «الله» در سوره‌های مکی، یعنی در زمانی که محمد هنوز به قدرت پیامبرشاهی تکیه نکرده و برای استوار کردن پایه‌های قدرتش به پند و اندرز و موعظه مردم مشغول بوده، نازل شده است. در برخی از این آیه‌ها نیز «الله» به لعن و نفرین کردن بندگان دست می‌زند. پیش از اینکه وارد بحث سوگندهای «الله» بشویم، بی‌مناسبت نیست، نخست بدانیم

مانند پشم شانه زده متلاشی می شوند؛ افراد بشر مانند حشرات سرگردان و ملخ پراکنده می گردند. آبه های ۱ تا ۱۴ سوره تکویر می گوید: «هنگامی که خورشید از درخشیدن بازمی ایستد؛ هنگامی که ستارگان آسمان فرومی ریزند؛ هنگامی که کوهها در فضا نابود می شوند؛ هنگامی که شتران شیرده به حال خود رها می شوند؛ هنگامی که حیوانات وحشی گرد یکدیگر جمع می شوند؛ هنگامی که دریاها به جوش می آیند و طغیان می کنند و بیرون می ریزند؛ هنگامی که نفوس گوناگون با یکدیگر درمی آمیزند؛ هنگامی که از دختران زنده به گور پرسش می شود، به اتهام چه جرم و گناهی آنها کشته شدند؛ و هنگامی که نامه اعمال مردم گشوده می شود؛ هنگامی که آسمان از جای برکنده می شود؛ هنگامی که آتش دوزخ گدازنده و برافروخته می گردد؛ هنگامی که بهشت نزدیک آورده می شود؛ در این هنگام هر روانی خواهد دانست که چه کرده است.

بدیهی است که نخست دستگاه آفرینش نابود می شود و حتی فرشته مرگ (عزرائیل) جان تهی می کند و سپس در حالیکه سکوت همه جهان را فرامی گیرد و «الله» تنها موجودی خواهد بود که زنده می ماند؛ باران زندگی ساز و بارآوری آغاز می شود و تا چهل سال به باریدن ادامه می دهد. باران یادشده سبب می شود که زمین آماده حاصلخیزی و باردهی شود و بقایای مردگان مانند گیاهان تازه روئیده، دوباره جان می گیرند، سپس از پرستشگاه اورشلیم، آخرین شیپور نواخته می شود و تمام مخلوقات روی زمین از قبیل جانوران و پرندگان بیدار و به پا می خیزند و همه مردان و زنان در برابر «الله» در حالت لخت می ایستند.

باز نمود نویسنده

شاید دلیل اینکه محمد نامها و فروزه های «الله» را نودونه به شماره آورده، آن باشد که نامهای «الله» در اصل یکصد بوده، ولی محمد یکی از آنها را که در خور شایستگی «الله» نمی دیده حذف کرده است تا به حیثیت و ارزش وجودی

آسمانها و زمین نیز می‌گذرد، آگاه است و از اینرو احکام و دستوراتش باید پیوسته کامل، منطقی و کمال مطلوب باشد، چه لزومی به سوگند خوردن دارد. ولی با کمال شگفتی می‌بینیم که «الله» برخلاف عظمت و قدرت بالایی پنداری که برایش فرض شده است، به موجوداتی که بسیار پست‌تر از انسان هستند، سوگند می‌خورد و موضوع سوگندهای او نیز آنچنان غیر منطقی، بیمورد و نابخردانه است که شگفت هر انسانی را برمی‌انگیزد. برای مثال «الله» در قرآن به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، به کشتی‌های روی آب، به انجیر و زیتون و به قلم و کتاب سوگند می‌خورد. و نکته جالب آنجاست که در بعضی از این آیه‌ها، «الله» در زمان سوگند خوردن، تنها به یک شخص و یا یک چیز ویژه اکتفا نمی‌کند، بلکه پشت‌سرهم به چندین مورد سوگند یاد می‌کند.

سوگندهای «الله»

برخی از آیه‌های قرآن که محتوی سوگندهای «الله» هستند، به شرح زیر می‌باشند:

سوگند به بادهای عالم، سوگند به ابرها که بار سنگین باران را به امر «الله» بر دوش می‌گیرند. سوگند به کشتی‌ها که روی آب روان می‌شوند، سوگند به آسمان که کشته و نابود خواهد شد، هر کسی که به قرآن دروغ ببندد (آیه‌های ۱ تا ۱۱ سوره زاریات).

در آیه‌های بالا «الله» سوگند می‌خورد، هر کسی که به قرآن دروغ ببندد کشته و نابود خواهد شد. در برابر مدلول این آیه باید به محمد گفت، اگر کسی که به پاره‌ای یاوه‌گوییهای خیالی و نابخردانه دروغ ببندد، مجازاتش مرگ و نابودی خواهد بود، پس شخص بی‌آزمی که برای تأمین منافع شخصی‌اش یک «الله» دروغین بیافریند و از قول او یک کتاب مسخره به نام قرآن دروغ بگوید، آیا مجازاتش چه خواهد بود؟ شاید پاسخ این پرسش مدلول آیه ۷ سوره جاثیه باشد که می‌گوید: **وَيَلِكُ كُلُّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ** یعنی «وای به حال گناهکار بسیار دروغگو و زشتکار.»

به هر جهت، بعضی از سوگندهای «الله» در قرآن به شرح زیر ادامه می‌یابد:

سوگند به کوه سینا، سوگند به قرآن مسطور، سوگند به بیت المعمور (کعبه)، سوگند به طاق بلند، سوگند به دریای فروزان آتش که البته عذاب «الله» بر کافران واقع خواهد شد و هیچکس دافع آن نخواهد بود (آیه‌های ۱ تا ۹ سوره طور).

سوگند به شهر مکه و سوگند به پدر (آدمیان) که ما نوع انسان را به حقیقت در رنج و مشقت آفریدیم (آیه‌های ۱ تا ۵ سوره بلد).
 سوگند به انجیر و زیتون، سوگند به کوه سینا و سوگند به مکه که ما انسان را به نکوترین وجه ممکن بیافریدیم (آیه‌های ۱ تا ۵ سوره التین).
 سوگند به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است (آیه‌های ۱ تا ۷ سوره عادیات).

بازنمود نویسنده

در جستار بالا توضیح دادیم که سوگند در اصل دلالت بر کمبود شخصیت و ارزشهای اخلاقی انسان سوگندخورنده می‌کند و از اینرو سرشت سوگند ایجاب می‌کند که شخص سوگندخورنده برای برکردن کمبود گفتار و کردارش به مقامی بالاتر از خود سوگند بخورد. ولی، با کمال شگفتی می‌بینیم که «الله» به اسبانی که نفسشان به شماره افتاده، به کوه، به باد، به قلم و از همه خنده‌آورتر به آدم ابوالبشر سوگند می‌خورد. در اینجا پند پرسش و یا فرض پیش می‌آید که ناچار باید مورد بررسی قرار بگیرد:

یکی اینکه آیا این «الله» کامل و بدون عیب و نقص که تمام جهان هستی در اختیارش بوده و هیچ برگگی از درخت بدون اراده و خواست او به زمین نمی‌افتد، چه لزومی به سوگند خوردن دارد؟ مگر «الله» از درستی و کمال خود نامطمئن بوده و یا قصد فریب بندگانش را داشته که مانند افراد مشکوک، بی‌ارزش و نادرست، اینسان به سوگند خوردن مبادرت کرده است؟

پرسش دوم آنست که اگر شخصی دارای اسبی باشد و در هنگام گفتگو با دوستی به اسبش سوگند بخورد، آیا آن دوست به‌وی نخواهد خندید و

نخواهد گفت که بدون تردید عقل خانه مغز او را تهی کرده است؟ پس چگونه می‌توان از الهی که نودونه نام به او ویژگی داده شده، انتظار داشت به‌اسبانی که به نفس افتاده‌اند، سوگند بخورد؟ آیا این در خور شأن و شایستگی «الله» قادر متعال است که به‌کوه، یعنی به‌مشتی خاک سوگند بخورد؟ وانگهی مگر نه آنست که «الله» آدم ابوالبشر را به‌سبب نافرمانی از اجرای دستورش مجازات و او را از بهشت اخراج کرد، پس چرا به‌نام چنین موجود گناهکار، طردشده و پلشتی سوگند می‌خورد؟

اگر یکی از پرسشهای یادشده بالا از فقها و دانشمندان اسلامی مطرح شود، بدون تردید پاسخ خواهند داد، در کلام و آیه‌های «الله» اسرار و رموز و معانی ویژه‌ای نهفته شده است که افراد انسان توانائی درک آنها را ندارند و باید با نیروی ایمان و بدون شک و تردید و پرسش آنها را پذیرا شوند. در برابر این سفسطه عوامفریبانه باید به‌این افراد پاسخ داد، آیا این «الله» خودساخته پیامبر دروغین شما که بر تمام علوم آشکار و نهان جهان آگاهی دارد، توانائی آنرا نداشته است که آیه‌ها و احکام قرآن را به‌کیفیتی برای افراد بشر به‌کلام درآورد که آنقدر بغرنج، پیچیده و مرموز نباشند تا افراد بشر به‌آسانی بتوانند آنها را فهم و درک نمایند. مگر نه اینست که «الله» این آیه‌ها را برای افراد بشر نازل کرده، پس چرا سازمان لغوی آنها را آنچنان گزینش نموده است که برای همگان قابل درک و فهم باشد. وانگهی، هرگاه فرض کنیم که «الله» به‌راستی، درونمایه آیه‌های قرآن را آنچنان سازمان داده که برای بندگانش قابل درک نیست، پس چرا خود محمد که کلام «الله» را به‌گونه مستقیم از جبرئیل شنیده است، آنها را به‌کیفیتی در قرآن وارد نکرده است که برای همگان قابل فهم باشد. آیا پیامبری که در آسمان هفتم آنقدر با گستاخی با «الله» چانه زده است تا نماز پیروانش از پنجاه مرتبه به پنج مرتبه کاهش داده شود، نمی‌توانسته است از «الله» درخواست کند، آیه‌های قرآن را به‌کیفیتی نازل کند که برای مسلمانان قابل درک و هضم باشد؟ مگر «الله» در آیه‌های ۱ تا ۶ سوره نجم، به‌ستاره سوگند نمی‌خورد که جبرئیل فرشته

به محمد علم آموخته است؟ پس چرا محمد از علمی که نمی خورد جبرئیل به وی آموزش داده، بهره نگرفته و مفاهیم آیه های نازل شده از سوی «الله» را به گونه ای وارد کتاب قرآن نکرده که برای پیروانش قابل درک و فهم باشد؟ به نظر نویسنده این کتاب شاید پاسخ اینهمه چراها در شکم مدلول آیه ۹ سوره جن نهفته باشد. این آیه می گوید:

وَأَنَا كُنَّا نَعْبُدُهُمْ إِتْمَاعًا لِلَّهِ فَلَمْ يَرْسُدْ بِنَاهُنَا وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَائِفًا إِنَّهُمْ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَأَنَّا كُنَّا نُنزِلُهُ بِالْقُدْرِ إِنَّهُمْ لَبَالِغُونَ فِي إِتْمَاعِهِمْ لَبْنِيَّائِهِمْ سِوَا اللَّهِ مَا يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ يُعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَأَمَّا إِلَهُ الْقَوْمِ فَلَمْ يُخْلِقْهُمْ وَأَنَا عَلِيمٌ لِّمَا كُفَرُوا بِهِمْ وَاسْتَخَفَّتْ عَيْنَاهُم لَعُنِي وَإِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

«و ما برای شنیدن سخنان آسمانی و اسرار وحی در کمین می نشستیم، ولی اکنون هر کسی بخواهد این کار را بکند، هدف شهابهای ثاقب قرار خواهد گرفت.»

در این آیه جن ها سخن می گویند و ضمیر «ما» به «جن ها» برمی گردد. جن ها می گویند، آنها برای شنیدن سخنان و اسرار آسمانی در گوشه و کنار آسمان خود را پنهان می کردند، ولی اکنون اگر کسی بخواهد این کار را انجام دهد، شهابهای ثاقب او را هدف قرار داده و نابودشان خواهند کرد. احتمال دارد، پیش از زمانی که این اقدام اصلاحی در آسمان انجام بگیرد و به شهابهای ثاقب فرمان داده شود که جنهای فضول و جاسوسی را که در گوشه و کنار آسمان استراق سمع می کردند، هدف قرار دهند، بعضی از آنها موفق شده اند از دست تیراندازان به آسمان گریخته، در مغز «الله» خانه کرده و او را «مجنون» سازند. بدیهی است به گونه ای که می دانیم، «مجنون» معنی «جن زده» و یا «دیوانه» می دهد. به هر روی، این «الله» بینوا و بیچاره ای که نتوانسته است از شر آفریده هایش مصون بماند و جن زده و یا «مجنون» شده، در حال جنون و دیوانگی مبادرت به خوردن سوگندهای یادشده نموده است. شاید هم پس از صدور فرمان انقلابی و اصلاحی از سوی مقامات آسمان برای هدف قرار دادن جن های فضول و جاسوس، بعضی از آنها از زیر شلیک شهاب های ثاقب جان سالم بدر برده و با ورود به آسمان و وارد شدن در رگ و ریشه «الله» او را «مجنون» و «دیوانه» کرده و سبب شده اند، «الله» در حال جنون و جن زدگی و دیوانگی با خوردن سوگندهای یادشده بالا، خود را با شرم

و رسوائی نادانی و جنون، آلوده کرده و در خلیش شرم و رسوائی سرنگون شود. فرض و یا پرسش سوم، بازتاب خردمندان و منطقی هر انسانی از این هرزه گوئی‌هایی است که سوداگران دینی آنها را به‌عنوان گفتارها و نوشتارهای مقدس به‌خورد توده‌های مردم افسون‌شده می‌دهند. هر انسان با خرد و درایتی که این مطالب پوچ و بیمعنی را مورد بررسی قرار دهد، ناگزیر به این نتیجه می‌رسد که نه تنها یک مقام متافیزیکی که بر جهان هستی کنترل و فرمانروائی دارد، بلکه هر فردی که از کمترین درجه هوش و خرد بهره‌مند باشد، چنین سخنان بیسوده‌ای به‌نام سوگند بر زبان نخواهد آورد و از اینرو، برایش تردیدی باقی نخواهد ماند که محمد به‌راستی یک شبه پیامبر دروغین و انسان ترفند باز و حیله‌گری بیش نبوده است. هنگامی که این اندیشه با زیربنای داوری استوان به‌وجود می‌آید، این حقیقت را نیز به‌دنبال خواهد آورد که محمد بن عبدالله نه تنها یک انسان دغلكار بوده، بلکه در این رشته دارای درجه قهرمانی نیز بوده است، زیرا چگونه می‌توان پندار کرد که انسان با ایجاد و آفرینش یک «الله» و یا خدای دروغین به‌فریب دادن و افسون کردن درایت و خرد افراد انسان پردازد و از قول «الله» دروغین خود ساخته‌اش آنهمه سوگندهای پوچ و بیمعنی بخورد و به‌منظور سودهای شخصی و توانمند کردن پایه‌های قدرتش، شأن و ارزش «الله» را در حدّ یک موجود پریشان‌مغز و دیوانه پائین آورد.

در فرهنگ عامیانه زبان فارسی ما که از نظر گسترش ادبی، یکی از توانمندترین زبانهای دنیاست، گفته‌ای وجود دارد که شخصی به‌دیگری می‌گوید: «یک دفعه گفتم سخت را باور کردم، دو دفعه گفتم به آن شک کردم، ولی هنگامی که سوگند خوردی از پذیرفتن آن منصرف شدم.» این گفته نغز و زرنی را که از فرهنگ درخشان ایرانی سرچشمه می‌گیرد، باید در برابر آداب و رسوم نازیبایی قرار داد که «الله» خودساخته پیامبر دروغین آنها، به‌اسب، کوه، ماه، ستاره، شب، روز، انجیر و زیتون سوگند می‌خورد.

لعن‌ها و نفرین‌های «الله»

یکی دیگر از شاهکارهای برجسته «الله»، صفت بداندیشی و بدخواهی او در نفرین کردن به بندگانش می‌باشد. در برخی از آیه‌های کتاب قرآن، «الله» با کمال خواری و زاری به بنده‌هایش «لعن و نفرین» و برایشان بدخواهی آرزو می‌کند. در جستار بالا گفتیم که «سوگند» در اصل، دلیل کمبود ارزشهای اخلاقی، تردید در رفتار و کردار سوگندخورنده و ناتوانی و زبونی شخصیت و ارزشهای انسانی او می‌باشد که سوگندخورنده با ادای سوگند، کوشش می‌کند، کمبودهای یادشده را پر کند. ولی فلسفه روانی «لعن و نفرین» آنست که شخصی در برابر دیگری خود را ناتوان و فروتر می‌بیند و چون قدرت برابری با او را ندارد و قادر نیست در برابر او ایستادگی کرده و یا عملی بر ضد وی انجام دهد؛ از اینرو به مقامات متافیزیکی پناه جست و بوسیله «لعن و نفرین»، التماس، لابه و درخواست می‌کند که آسیب و خسروانی به وی وارد آید.

برخی از لعن و نفرین‌های «الله» به بندگانش به شرح زیر است:
 «چون قوم اسرائیل پیمانشان را شکستند، آنها را لعنت کردیم...» (آیه ۱۳ سوره مائده).

«اینها گروهی هستند که (الله) لعنتشان کرد.» (آیه ۵۲ سوره نساء).

«و لعنت من بر تو تا روز قیامت.» (آیه ۷۸ سوره جن).

«شکسته باد دستهای ابولهب...» (آیه اول سوره لهب).

براستی که چه چیستانهای مرموز و در همان حال سرگرم‌کننده‌ای در کتاب قرآن آسمانی وجود دارد. اللهم که بر پایه آیه ۹ سوره انفال، یکهزار فرشته از آسمان به یاری محمد پیامبرش فرستاد تا دشمنانش را در جنگ بدر شکست دهند و دارای آنچنان قدرتی است که بنا به نوشته «محمد البرکاوی» یکی از نویسندگان شیخ الاسلامی می‌تواند در یک چشم بهمزدن دنیا را نابود کند و آنرا از نو بیافریند، معلوم نیست چرا مانند یک زن سالخورده، ناتوان و لگد خورده که

درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

